

اسرار الآثار

خصوصی

جلد پنجم

حروف

ک (تا) ی

تألیف

فاضل مازندرانی

مؤسسہ ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

ک

ک₁ درالواح و آثار بسیار رمز از کاشان و از کرمان میباید در کتاب بیان است قوله :

" و داخل جنّت الله مي شوند كه اعظم از كاف نجات مي يابند " الخ كه مراد كفر مي باشد و در آثار ادبيّه اسلاميّه فارسيّه "كن" با كاف و نون رمزاى كلمه "كن" خلقت و مشيّت و امر ايجادى از ليّه مذکور در قرآن قوله :

((انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون)) مي باشد و در كتاب اقدس است قوله :

" قبل ان يفترن الكاف **بركنه** النون " و در آثار و الواح بسيار بر اين طريق مذکور گرديد از آن جمله در لوح زيارت سيّد الشهداء حسين بن علي است قوله :

" لو لاک ما ظهر حکم الكاف والنون "

کاپس ميس ليليان کاپس آمريکائي براي تعليم انگليسي در مدرسه تربيت بهائيان طهران به سال 1329 هج. ق. از آمريکا به ايران آمده در آن مدرسه معلمه شد.

Lilian Frances Kappes

کاخک به الحاق كاف حرف تصغير به کاخ به معني قصرو نام معموره اي از توابع گناباد خراسان كه بعضي از اهالي بهائي و مذکور الواحد. در لوحى است قوله :

" جناب ملامحمدتقي هوالمقدر علي ما يشاء ما ابدع قلمي الاعلي " الخ و در لوحى ديگر :

" يا محمد عليك بهائي از براي اهل کاخک عنایت خواستي يك صحيفه مبارکه از ملکوت علم الهي نازل و ارسال شد "

کأس کاسه عربى قدح و پياله آبخوري. کووس = جمع در لوحى است :

" انا **نشکوم** من الذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدّر صافي كأس عرفاني "

کاسرة در خطاب وصايای عهد :

" من مخالبا سباع ضارية و ذئاب کاسرة " الخ استخوان شکننده و خورنده.

کاشان شهر معروف ايران و از مراکز اوليه امر بديع و مشروح و مفصل در تاريخ مذکور و به کرات در توابع الواح و آثار از آن جمله به اين عناوين در الواح :

3 " ک جناب محمد بیک بسمی العلیم کتاب الله نزل بالحقّ تنزیلاً من لدن علیم حکیم " الخ وقوله :

" ک جناب سید فرج الله " " ک جناب سید نصرالله آقا غلامعلی آقا سید محمد کاروانسرادار آقا محمد علی مخمل باف آقا رجبعلی آقا شعبانعلی آقا محمد هاشم مشکی باف آقا محمد علی قمصری آقا محمد آقا سید نصرالله ابن الّذی فاز " " ک جناب سید باقر " و " ک جناب حاجی میرزا جانی جناب حاجی محمد حسین جناب نواب جناب میر ابو القاسم جناب استاد حسین عموزینل " و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء به این عناوین :

" کاشان جناب خواجه ربیع " و " کاشان به واسطه جناب خواجه ربیع جناب آقا غلامحسین دربندی جناب آقا رحمن کلیمی جناب آقا یهودا و آقا سلیمان ولدان ملا اسمعیل جناب آقا علی اکبر آقا باقر جناب آقا میرزا هاشم و ابن ایشان جناب آقا یهودا آقا میرزا الیاس آقا میرزا نورالله و جناب حق نظر و جناب آقا میرزا داود ولد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی " و نیز جناب عموزینل " ایضاً:

" کاشان به واسطه حضرت خواجه ربیع کلیمی علیه بهاء الله الابهی حضرات مؤسّسین مدرسه وحدت بشر جناب میرزا اسحق جناب آقا میرزا ریحان جناب 4 جناب آقا ربیع جدید جناب آقا رحمن جناب آقا میرزا یوسف علاقه بند جناب آقا شموئیل جناب آقا یوسف شالوم جناب آحسین پهلوان جناب آقا میرزا الیاس آشور جناب حاجی غلامرضا جناب آ داود زرگر جناب حاجی داود علیهم بهاء الله الابهی " ایضاً:

" جناب آقا میرزا اسحق جناب آقا صموئیل جناب آقا میرزا عنایت الله جناب آقا هاشم پشتی باف جناب آقا محمد هاشم جناب استاد حسین نجار ک جناب حاجی محمد حسین جناب لقائی جناب میرزا الیاس " عبدالمیثاق میثاقیه پسر آقا از مؤمنین آنجا و به او چنین فرمودند:

" لقب خاندان میثاقیه است و این منقبت الی الابد باقی " و نامهای بسیاری از بهائیان دوره های اسبق و از آن جمله آقا شیرعلی و استاد حسینعلی نعلبند در تاریخ ظهور الحقّ ثبت است .

کاظم

حاجی سید کاظم رشتی در آثار امرجدید کثرت ذکر یافت و در کتاب

رهبران بزرگ و رهروان و در اسرار الآثار عمومی تفصیل داده شد

و در این کتاب شمه ای ذیل شرح نامهای باب و حسین و علم و سلوک و بقره و غیرها ثبت است و در کتاب تفسیر کوثر چنین مذکور میباشد قوله:

5 " وَلَا مَحِیصَ لَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكْفُرُوا بِكَاطِمٍ وَ أَحْمَدَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا لِأَنَّ

الَّذِينَ صَدَّقُونِي مِنْ أَبْطَالِ تِلْكَ الْفِتْنَةِ لَيَكُونُ النَّصُّ مِنْ عِنْدَهُمَا فِي حَقِّهِمْ " و قوله:

" وَأَنْ كُنْتَ مِنْ أَصْحَابِ كَاطِمٍ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ لِتَعَلَّمَ سِرَّ الْقَوْلِ " الخ و قوله:

" وَأَنْتَ حَامِلٌ عِلْمٍ مِثْلَ كَاطِمٍ فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرًا فَهُوَ قَرَّةٌ عَيْنِي وَالْأَلَّا لَدَّعَيْتَ وَلَا

أَقُولُ أَنْتَ حَامِلٌ أَمْرٍ دُونَ ذَلِكَ " و قوله:

" وَعَلَيْكَ وَعَلَى كُلِّ مَنْ اتَّبَعَنِي حَقٌّ بَانَ يَزُورُ أَيْمَةَ الْعَدْلِ هُنَالِكَ مَتَّى ثُمَّ مَرَقَدَ كَاطِمٍ

سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ " و در بیان است قوله :

" زيرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علماء و حکمای روی ارض

را پشت پازده و در اشخاصی که تصدیق حجیت آیات نموده اند چه از این طائفه و چه

غیر اینها نزد هیچکس شبهه ای در علو فتوای ایشان نبوده و نیست " و در ذیل

نامهای علم و سلوک و بقر بعضی از مواردی که وی را به نام "معلمی" و "سیدی"

ستودند مذکور است . دیگر از کاظم نامان کثیر الذکر در آثار این امر:

ملا کاظم طالخونچه ای (قریه ای از اصفهان) که به شهادت رسید و در بسیاری از الواح

مذکور میباشد از آن جمله نبذه ای ذیل نام حسن ذکر است . دیگر :

شیخ کاظم سمندر قزوینی که ضمن نام سمندر مذکور و در آغاز لوح فواد "کظ"

6 رمز از او است . دیگر :

حاج محمد کاظم اصفهانی که پنج برادر بودند و نوبتی سه برادر را با پسر حاجی که بعداً

ارباب معروف شد به امر ظلّ السلطان در اصفهان حبس کردند و چون تلگراف خانه آنجا

به ملاحظه از ظلّ السلطان مخابره امور برخلاف میل وی به طهران نمیگرد آقا میرزا

محمد حسن اصفهانی (سلطان الشهداء) حاجی عبدالله نجف آبادی را فرستاد و دستور داد

زنان بهائی در کاشان به تلگرافخانه رفته شکایت به طهران کردند تا محبوسین آزاد شدند

ولی بقاء در اصفهان سخت بود لا جرم به سبزوار رفته مقیم گشتند چنانکه ذیل نام

خضراء ذکر است و ذکر:

آقا میرزا کاظم بن شهید یعنی پسر میرزا محمد باقر شهیر شهید هراتی در الواح و آثار بسیار است و نیز در بعضی آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر:

سید کاظم یزدی مجتهد مفتی مذحبه به سال 1321 هج.ق. است و ذیل نام آسیه هم ذکری از از کاظم نام میباشد

کافور اصل کلمه هندی و مستعمل در عربی و فارسی نام درخت و ماده و روغن خوشبوی معروف . در قرآن است :

"انّ الابرار یشرّبون من کأسٍ کان مزاجها کافوراً " در مجمع البحرین است:
7 "ای مائها کافوراً و هو اسم عینٍ فی الجنّة مائها فی بیاض الکافور و رائحته و برده"
و در قاموس است :

" که کافور چشمه ای در بهشت میباشد " و شیخیه از اینجا اصطلاحی گرفته بر عالم و مقامی معنوی اطلاق کردند چنانچه حاجی سید کاظم رشتی نام کافور از آیه مذکوره را گرفته بر عالمی از عوالم الهیه اصطلاح نمود که نزد پیروانش شهرت یافت چنانچه از حضرت نقطه در تویع خطاب به محمد شاه است :

" ولا یزال به علو کافوریت کینونیت ذات ازلی خود است " از حضرت بهاء الله در لوحی است :

" بحر الاحدیه المنفجرة من جبل الکافور " .

کالسکه اصل کلمه روسی و اطریشی و مستعمل در عرف فارسی میباشد
در رساله مدنیه است قوله:

" محتاج به کالسکه آتشی نبوده و نیستم " که مراد اطاق قرار مسافرین در قطار راه آهن میباشد .

کامل پاشا یوسف کامل پاشا که در ایام اقامت ابهی به اسلامبول به ملاقات و پیام دولتی آمد در ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیه به تفصیل ذکر است .

کب

كَبَدِ السَّمَاءِ وسط آسمان. در دعاء و ذکر محمد تقیخان تاكري از حضرت

عبدالبهاء :

" في هذه النيران المطهبة الي كبد السماء "

كَبَّرَ - اِسْتَكْبَرَ در كتاب بيان است :

" الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن اذن ان يكبرن علي

النقطة خمس و تسعين مرة في اولها و آخرها ملخص اين باب آنكه امرشده كه در حين استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج كلمه تعظيم گفته شود و در غير آن پنج تكبير زياده اذن داده نشد " الخ و در آثار امر بهائي جمله "كَبَّرَ عَلَيْهِ مِنْ قِبَلِي" بسيار است يعني براو در حين ملاقات از جانب من تحيت "الله ابهي" يا "الله اكبر" و مانند آن برسان چنانچه در عرف مسلمانان است كه سلام را به او برسان "الله ابهي" مرا به او ابلاغ دار. و در آثار مركز عهد ابهي بسيار است كه "از جانب من تحيت ابدع ابهي برسان" و در لوح رئيس است :

" ويكبر عليك آل الله " و در لوح صلوة :

و "ثم يكبر ثلاث مرات" كه معمولاً طبق انتخاب غصن اعظم "الله ابهي" گفته ميشود و اصلاً در كتاب بيان چهار جمله :

"الله اكبر الله اعظم الله اجمل و الله ابهي" است و در آثار مولی الوري عبدالبهاء تفصيل بيان گرديد كه در كتاب امر و خلق مسطور است . و در دعاء يدعوه محيي الانام است :

" كَبَّرَ اللَّهُ يَا إِلَهِي عَلَى مَظَاهِرِ الشَّهَادَةِ الَّذِينَ انْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ " الخ كه مفادش چنين ميشود خدايا بر شهداء بهائي الله ابهي گو و شايد مراد لازم الله ابهي گفتن يعني بذل احترام و رحمت و عنایت باشد . و در لوح رئيس است :

" انه استكبر علي الله " او بر خدا بزرگي كرد.

كَبَلٌ عربي قيد و بند . كَبُولٌ = جمع . در خطابي است :

" والكبول اثر لقبولي في عتبة البهاء " و در زيارت محمد تقی

خان تاكري : "نقلت عليهم الكبول"

كَبِيرٌ در لوح فؤاد است :

" قد اخذ الله كبيرهم " مراد از آن چنانچه در ذیل فؤاد بیان میباشد
فؤادپاشا صدر اعظم دولت عثمانی است.

10 **کتاب** در کتاب اقدس است :

" انّ اول ما كتب الله غلي العباد " و قوله:

" كتب في قلوبهم الايمان " و قوله :

" قد كتب عليكم الصلوة " وقوله : قد كتبنا عليكم الصيام " الخ

و در همه اینها به معانی تقدیر کرد - فرمان داد - جمع کرد - فرض کرد - حتم کرد
میباشد . و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء برای جمعی راجع به کیفیت کتائبشان
است :

" من بیشتر مکاتیب به دست خود مینوشتم و لکن چون سه انگشتان دستم از کثرت

کتابت از کار افتاد محتاج شدم که کاتبی بگیرم تا آنکه دستم براه افتاد و من تا قبل

از صعود جمال مبارک به احدی از احباء مکاتیب ننوشتم تا آنکه میرزا و رقاء شهید نزد

مقدار صدنامه فرستاد که جوابی ندادم و بالاخره به میرزا آقاجان به نوع شکایت از من

نوشت که نمیدانم سبب عدم کتابت ایشان چیست پس جمال مبارک مرا طلبیده سؤال

کردند چرا برایش مینویسی بنویس پس جوابی برایش نوشتم به این مضمون ای

حضرت و رقاء آیا نداء ملاء اعلی را نشنیدی پس چرا منتظر و متوقع صدای

بعوضه هستی الی آخره و نوبتی جمال مبارک مرا طلبیدند و گفتند که بالا باشم و در

اطاقشان بخوابم پس فرمودند عرائض بسیار شد چه تدبیری میکنی گفتم من برای

11 جواب نویسی حاضریم پس جمال مبارک عبارتی به این مضمون نوشتند که فلانی

متعهّد و متکفل جواب عرایض گردید. همان شب پنجاه جواب نوشتم و از آن وقت تا حال

به همه مکاتیب جواب مینویسم "

کتاب در قرآن مصطلح بر منزل من جانب الله میباشد قوله تعالی :

" ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين " وقوله :

" تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم " وقوله : " هذا كتابنا و ينطق عليكم بالحق "

و قوله : " هو الذي انزل عليك الكتاب " وقوله : " ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه

ورسله واليوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعيداً "

ود سرالواح جمال ابهي نیز برسياق آیات مذکوره قرآن بسیار میباشد قوله ج ع :
 " تنزيل الكتاب من الله " وقوله : " هذا كتابٌ من لدي المظلوم " ودر
 توقیعات و آثار اولیة حضرت نقطه مراد و متبادر از لفظ "الكتاب" تفسیر سوره یوسف
 بود .

کتاب نیز به معنی مفروض و مجموع در قرآن است : " ان الصلوة كانت علي
 المؤمنین کتاباً مرقوماً " در کتاب اقدس است :
 " قدر لذریاتکم من کتاب الطاء..... من کتاب الخاء " الخ یعنی از مفروض یا
 مجموع طاء و خاء و غیرهما . و اهل کتاب در آثار اولیة باب اعظم بر مسلمین
 خصوصاً اثنی عشریه و بویژه ملاحایشان میباشد .
 کاتب حضور در آثار و افواه این امر و مؤمنین مراد میرزا آقا جان خادم است که در نام
 آقا و خادم تفصیلی است .

12 **مکتب** , در کتاب اقدس است :

" اذا اراد مطلع التوحيد مکتب التجريد قل انا دخلنا مکتب المعاني والتبیین
 انا دخلنا مکتب الله " الخ مراد تبیین کلمات نقطه راجع به من يظهره الله
 موعود است که ؟ **حقیق** ذکر مکتب و مدرسه فرمودند و بابیان مدرک اعتراض و
 انکار خود نسبت به مقام ابهي قرار دادند .
 مکاتیب نام مجموعه ها ئی از آثار غصن اعظم عیدالبهاء به دستورش گردید که شیخ فرج
 زکی کردی در قاهره مصر فراهم آورده طبع نمود .
 کتائب در خطاب و ماجاتی است :

"وانصرهم في كل الاحوال بملائكة قدسک التي هم جنود لا یرونها و کتائب
 غالبه علي جيوش ملاء الادني " الخ جمع = کتیبه دسته ای از سپاه

کَتِيب عربي تل ریگ . در لوح رئیس است :

" بحيث ینوح الکثیر في الهضاب " به جایی رسید که تل ریگ در
 تپه ها به ناله و مویه افتد .

و کتیب احمر تل ریگ سرخی در طریق اعمال حجّ حاجیان و دعائی دارد که در
 احادیث امامی ذکر است و حاجی سید کاظم رشتی اصطلاحی از این گرفته در درجه

13 و مقامی عرفانی رمزی پیوسته نام برد و بر همین وتیره از نقطه اولی در شرح الهاء است قوله:

"وانت اليوم لو لم تلق ما في يمينك والشمال من سبحات الدقائق و اشارات الرقائق لم تقدر ان تسلك الي الله في ارض كتيب الاحمر" و در توقیعی است قوله:

" و ان كتيب الاحمر والرّفرف شأن من مقامات الجنان " الخ و در ضمن نام رضوان و نیز حسن از توقیعی نقل است . و در لوحی است قوله:

"ان يا حاء اسمع نداء الهاء الذي ينطق في الكتيب الاحمر مقام الذي انقطع عنه حكم القدر" و در لوحی دیگر خطاب به شیخ سلمان:

" فطوبي لمن يمشي علي كتيب الاحمر " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله:

" و ارض حمراء و كتيب احمر مقصد مقام قضاء است زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء مقام قدر است و حمراء مقام قضاء است پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است " و در توقیع دعای الف است قوله:

" ولذا قد نسب محمّد رسولک صلواتک علیه وآله له في مقام الظاهر رتبة القضاء¹⁴ الي نفسه وجعل حاملها حجّتک الشّهدید حسین بن علي آية وحدانیتک " الخ چنانچه در نام همزة و رضا نیز شمه ای ثبت میباشد .

كُدس به ضمّ و سکون عربی کود و خرمن . در لوح به حاجی محمّد کریم خان است:

" اگرچه هرطیری از کُدس رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده " الخ.

كُرْبَة و گرب عربی دلگیری و مشقت در لوحی به حاجی ذبیح کاشی قوله:

" جناب ذبیح علیه بهاء الله به نام خداوند یکتا قلم اعلی شهادت میدهد به غربت و کربت و بلا یای تو فی سبیل الله ربّ العالمین " الخ

كِرْبَلَا شهر معروف در عراق به نام و عنوان ارض طف و ارض مقدّسه و کربلا و غیرها در الواح و آثار تکرار ذکر یافت از آن جمله در خطابی در حقّ زین المقرّبین است:

" فاضطرّ الي الهجرة والجلاء الي ارض الطّف فتحمل كلّ كُرب وبلاء الي بقعة كربلاء " الخ وتمام احوال مرتبط به اين امر در آنجا در تاريخ ظهور الحق 15 مسطور است و مدفن مادر باب اعظم در آنجا ميباشد و همه اين در ذيل نامهاي طف و حسن ذکر است.

کَرَّة عربي به معني رجعت و حمله در لوحی به حاجي ذبيح کاشي :
"قل يا قوم قد جائت کَرَّة اخري واتي الرّحمن بسطان عظيم"

کرث - اکثرث ذيل نام اکثرث ذکر است .

گُرد - گُردستان از نظر احوال عمومي در اسرار الآثار عموميه و از نظرواقتات امر بهائي در مابين کردها و کردستان در تاريخ ظهور الحق مخصوصاً در ضمن شرح اقامت جمال ابهي در سلیمانیه و در اين کتاب نيز در ذيل نام سلیمانیه و عبد و امين و غيرها مسطور ميباشد و آثار و نامه هاي ابهي مرتبط به آنجا و آن مردم بسيار است که بعضي از آنها مانند قوله:

" دي شيخ با چراغ همي گشت گرد شهرکز ديو و دد ملولم وانسانم آرزوست"
الخ . معروف و از مردم آنجا که مؤمن و يا محبّ به اين امر بودند عدّه اي در الواح و آثار ذکر يافتند و مخصوصاً ميرزا اسدالله اصفهائي و ذو الفقار خان و شيخ فرج 16 الله زكي و شيخ محيي الدين از اهل سنندج و حوالي در آثار غصن اعظم عبدالبهاء نام برده اند و تفصيل کشته شدن سيد اعمي هندي در آن خطّه در تاريخ ظهور الحق ثبت است. و چون فرهاد ميرزا معتمد الدوله عمّ ناصر الدين شاه در سال 1284 هج.ق. به حکومت آن خطّه منصوب گشت که تا سال 1290 برقرار بود شاه در آن سال خواست به اروپا رود و او را براي نيابت سلطنت به طهران خواست و معتمد الدوله در ورود به کردستان دانست که حسن سلطان اورامي از اهل اورامان با دو برادرش بهرام بيک و مصطفي بيک سالها است که بر حکام اورامان باقي اند پس به صوب خاک مريوان حرکت کرد و آنها را به تدبير گرفت و حسن سلطان را کشت و برادران مذکورش را با خود به اردوي سنندج آورد و حسن سلطان مذکور موافق اطلاعي که به دست رسيد قاتل ابو القاسم همداني همراه جمال ابهي در سلیمانیه بود و تفصيلي از چگونگي آن ايام در کردستان به واسطه دکتري نقشبندي از بوميان معروف آنجا که

از سلاله شیخ نقشبندی است و به واسطه حسن حقیقی خلف میرزا اسدالله اصفهانی نامبرده نقل شد که خلاصه اش این است :

جمال ابهی در ماه محرّم 1271 به باغ کون در سرحدّ طویله و بیاره به خانقاه شیخ 17 سراج الدّین ورود کردند و شیخ محمّد ارشد اولاد شیخ سراج مذکور در آن خانقاه محض پذیرائی ایشان حجره ای معین و مستخدم دائمی مقرر کرد و شیخ محمّد خود شبانه روز به حضور بود و اهالی آن منطقه جمال ابهی را به نام درویش محمّد میخواندند و مدّت اقامت بدین طریق دو ماه به پایان رسید و ابو القاسم نام گماشته ابهی رهسپار ایران شد و همینکه از آنجا به گراویدول رسید در آن کوه ها به دست سارقین با ارّه سر بریده گردید و خبر به شیخ عبد الرّحمن برادر شیخ محمّد مذکور رسید و تعقیب کرد و خبر به شیخ محمّد داد و او دستور کفن و دفن صادر کرد و دفن نمودند و این واقعه در چهار فرسنگی خاک عراق در قریه ای در بلوک اورامان کردستان که تا سَنَدَج تقریباً 21 فرسخ است واقع شد و همینکه خبر به حضرت بهاء الله رسید به همراهی شیخ محمّد مذکور به طرف سلیمانیه حرکت کردند و به خانقاه شیخ مولانا خالد وارد شدند و مولانا خالد در کوه سرگلو منزلی را تهیه کرده ایشان را در آنجا پذیرائی نمود که تا شش ماه مهمان وی بودند و بعداً جمال ابهی به همراهی شیخ مولانا به بغداد حرکت نموده و شیخ محمّد را لقب شیخ بهاء الدّین دادند که شاید مثنوی فارسی خطاب به او است و او به بیاره عودت کرد و حجره ای که جمال ابهی به دو فرسخی سرحدّ در خاک عراق منزل داشتند دستور داد مهر و 18 موم کردند و مقبره آقا زمان در گراویدول به دستور بهاء الدّین و محیی الدّین و شیخ عبد الرّحمن تأسیس شده .

کُرْسِي عربي صندلي وتخت و آنچه بر آن نشینند کُرَاسِي = جمع و کُرْسِي نیز مرکز و پایتخت . در قرآن به تجلیل و تعظیم قدرت الهی است "وسع کرسی السّموات والارض" که به نام آیه الکرسی شهرت یافت و در کتاب اقدس است:

" علي الكرسي الموضوع علي السّرير " که مراد صندلي میباشد . و در لوح رئیس است :

" نداء مینمودند که سلطان میآید کرسی ها را بگذارید" و در لوح حکما است:
 " فانظروا في اليونان انا جعلناها كرسى الحكمة في برهة طويلة " که مراد
 پایتخت مرکز است . و در لوحی است :

" اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشند" الخ که ظاهر
 عبارت به تمام المناسبه میرساند اکراس جمع کرسی استعمال شد و نیز ممکن است
 اکراس جمع کرس و به معنی مبانی و یا آشیانه ها باشد .

گرکوک شهری مشهور در کردستان. شرح عبور ابهی از آنجا و دیگر
 19 اوضاع مرتبط به این امر در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

گرم در خطابی است :

"تعلق قلبک بکلمة الله و خدمتک فی کرم الله حتی تخدمی فی
 گرمه العزیز" باغ پر درخت .

کرمان استان شهیر جنوب شرقی ایران و شهر کرسی آن مرکزی در عصر

بیان برای امر جدید بود و به نوعی که در ذیل نام یحیی و حرف ک
 است در آثار نقطه بیان به رمز ارض "کاف" مذکور گردید و تفصیل احوال آنجا در
 ظهور الحق ثبت است و در این کتاب هم ذکری در ذیل نام صادق میباشد و از مؤمنین
 آن عصر حاجی محمد ابراهیم بن حاجی الله ویردی که آثارش در بلد موجود است
 دیگر:

آقا میرزا محمد علی امین الرعايا که به نام حاجی امین معروف بود و نیز برادرش و حاجی محمد
 روغنگر و غلامرضا و حاجی حسین عصار که گفتند در طهران مفقود و مقتول گردید. و
 در دوره ابهی نیز گروهی بودند که در الواح مذکورند
 و کرمان به رمز "ک" ثبت میباشد از آن جمله در یکی از آثار و به امضاء خادم است قوله:

20 " انسان متحیر است که جمیع اهل بیان کذب و مفتریات اهل فرقان را دیده و
 شنیده اند و در یوم الهی ظاهر شد آنچه که مستور بود آیا مجدداً چگونه به اوهامات قبل
 اعتکاف نموده اند گاهی مرآت میگویند گاهی وصی میگویند گاهی ولی می گویند
 صد هزار مثال این نفوس به کلمه ای خلق شده و میشوند لا ینفعهم الاسماء و ما عندهم
 وما ینفعهم هورجوعهم الي الله المهیمن القیوم به مثابه اطفال به لعب طین مشغولند

سبحان الله باب کذبي در "ک" و "ر" مفتوح شده که عالم متحیر است و کذلک خدعه و حيله ديگر صدق الله العليم العظيم. در کتاب اقدس در ذکر آن ارض نازل شده

آنچه متبصرين را کفایت مینماید موقن به این امر عظیم عالم را

به مثل کف تراب مشاهده مینماید حق عباد بیچاره را حفظ نماید چه که مجدداً ارباب عمائم بر اعراض قیام نموده اند " الخ و در کتاب اقدس این خطاب است:

"يا ارض الكاف والراء انا نراک علي ما لا يحبّه الله ونري منک ما لا اطلع احد الا

الله العليم الخبير ونجد ما يمرّ منک في سرّ السرّ عندنا علم کلّ شئي في لوح مبين لا تحزني بذلک سوف يظهره الله فيک اولي بأس شديد يذکرونني با ستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم شبهات المريبين" و در لוחي است قوله :

21 " ارض ک ر هم لازم است شخص عاقلی به کمال حکمت در آن ارض گاهی

مرور نماید و به قدر امکان در آنجا توقّف کند و به کمال حکمت رفتار نماید چه که

جعفر کذاب در آن ارض ظاهر في الحقيقة جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل به او

نسبت داده بودند ابناش اخبث از او " الخ . مراد ملاً جعفر بابي ازلي کرمانی و

پسرانش شيخ احمد روهي و برادرانش اند که به تفصیل در ظهور الحقّ مسطور است

و از معاریف مؤمنین این دور: حاجي محمد رحيم با اخوانش - آقا محمد کریم و آقا محمد

رفيع و سلاله حاجي محمد رحيم به نام رحيمي اکنون در جامعه هستند . ديگر

استاد عسکر ديگر دستور رستم پارسي و نیز ميرزا بهرام وسيد اسدالله تارزن

و کربلائي حسينعلي معروف به کربلائي حسين عبد الرشيد و گشتاسب ساسان

پارسي و ارباب خداداد پارسي کيخسرو آبادي و نیز ميرزا محسن

معروف به ميرزا صادقي فرّاش پست و تلگراف و از سلاله هريک اکنون در اهل بها

موجودند و نیز بهرام جان بود و از معاریف اهل ایمان جواني زاده عوضعلي درویش به نام حاجي

عوض در حدود سال 1280 هج.ق. ایمان آورد و با قلیلی از مؤمنین معاشرت کرد و با ميرزا

باقر (شهيد) غالباً شبها احتفال انس داشتند و خبر به سمع حاجي محمد رحيم خان 22 بن حاجي

محمد کریمخان رسید و به واسطه زوجة کربلائي که انتسابي بعی داشت و تطمیع

کردند از موقع اجتماع شبی در آن خانه آگاه گردید و کسان حکومت بفرستاد تارر دستگیر کردند و از

آن جمع احمد پسر ملاً جعفر و احمد پسر مشرف به وعد و وعید رها شده در رفتند و کربلائي

حسينعلي و ميرزا باقر و حاجي عوض را به حبس انداختند و حاجي سيد جواد شیرازي الاصل امام

جمعه که میرزا باقر برایش به خط خوش مشهور خود قرآن و غیره نوشت شفاعت کر و حاکم شیخی نامبرده پذیرفت و امام جمعه و عده و نوید به حبسیان داد تا جلویشان را باز گذاشت و آنها گریختند و عذر آورد که به سعی و زور خود در رفتند و کربلایی حسین و حاجی عوض خلاص شدند ولی میرزا باقر را حسب تعقیب و ابلاغ حاجی محمد رحیم خان در رفسنجان بدست آورده به حبس کرمان برگرداندند و به دستور وی کار آن مظلوم را درسجن به سر انجام رساندند و جسد را از آنجا بیرون انداختند و حاجی سید جواد که به قصد استخلاصش قدم بر میداشت واقعه را به چشم خود دیده زهی متأسف و متأسر گردید و حاجی از همان زمان از ایران گریخته به عکا رفت و به نام درویش معروف گردید و شیرینی به بهائیان آن حدود دادتا نام درویش را از آغاز اسم وی متروک کرده حاجی نیاز²³ خواندند و از دوبرادرش نیز یکی به ایمان بهائی وارد شد . دیگر از معارف اهل بها ساکن کرمان حاجی محمد طاهر اشراق یزدی الاصل مشهور به قندهاری بود که عاقبت در شهر کرمان در گذشت و خاندان اشراقی از او برقرارند و در الواح مذکور میباشد از آنجمله قوله:

"یا محمد طاهر یذکرک المظلوم قد سمعنا ندائک وما انشائه فی ذکر هذا المظلوم " الی آخرها . و در آثار غصن اعظم عبد البهاء عده بسیار مخاطب شدند قوله :

" کرمان جناب آقا حسن آقا علی نقی آقا نصرالله معاون حاجی آقا بیک آقا سیف الله بیک آقا محمد رضا و غلامحسین آقا علی اکبر قتاد آقا علی اکبر بقال آقا محمد علی از تعدیات تقی شقی مرقوم نموده بودید که مانند استر شرور رَفوس (به معنی لگد زن) و شمِس و حَرُون و جَفول (به معنی رمنده) است و رَفس متتابعش به جان آزادگان متواصل , این نفوس عقرب صفت افعی سیرت مار رفتارند و رعیت حَتّی حکومت به شرّشان گرفتار ولی غافل از اینکه خداوند منتقم هرچند صبور است ولی غیور است عنقریب چنان تیشه بر ریشه این ستمکاران زند که اشجار آمالشان از بیخ برافتند ان ربّک لبا المرصاد " الی آخرها . و قوله :

" کرمان جناب آقا شیخ یحیی سردار نصرت آقا سید سلیمان آقا میرزا حسن وکیل آقا²⁴ میرزا علیخان و نجل عزیزشان جناب حاجی محمد رحیم جناب آقا میرزا محمود روضه خان جناب استاد علی عسکر نخود بریز کربلایی حسن اخوی حاجی محمد قالی باف ن اخوی حاجی محمد قالی باف کربلایی اسدالله زائر میرزا ماشاء الله زائر آقا محمد آقا تاجر یزدی آقا میرزا محمد علی منشی کربلایی حسنعلی سیف الله خان ملا خداداد کیخسرو ملا خدامراد بهرام میرزا برزو اسفندیار کیخسرو خداداد دینیار مهربان کیخسرو مهربان اسفندیار مهربان بهرام لهراسب دینیار لهراسب دینیار بهرام بهمن بهرام اردشیر جمشید آقا علی اکبر قالی باف آقا کربلایی , ابوالقاسم قالیباف کربلایی ابو القاسم

کربلائی نظر عطار استاد ابراهیم عطار کربلائی نصرالله آقا غلامحسن آقا محمد کفّاش
 مشهدی علی سروسستانی آقا محمد علاقه بند استاد محمد حسن بنا حاجی ابراهیم تاجر
 آقامحمد علی تاج قا محمد تقی ولد معاون کربلائی قلی قالی باف میرزا علی اکبر فراش
 میرزا حسن اخوی آقا محمدبن کربلائی علی استاد حسن فخّار آقا محمد حسین وکیل الرّعايا
 آقا محمد باقر تاجر سروسستانی آقا میرزا محمود آقا محمد علی صرّاف " و
 قوله :

" کرمان جناب انتظام الوزراء میرزا علی خان منشی اخوی مرحوم بصیر دیوان استاد 25
 عبد الکریم حاجی محمد رحیم کربلائی امان الله آقا میرزا سید احمد منشی آقا محمود آقا
 تاجر کربلائی حسن صرّاف آقا جواد وپسرش آقا ماشاء الله سیف الله خان اخوی جناب آقا
 ابراهیم عطار میرزا مصطفی خان آقا محمد باقر علاقه بند کربلائی قلی قالی باف عبدالله
 بیک آقا محمد رفیع حاجی محمد, آقا محمد علاقه بند کربلائی
 محمد قالی باف نور الله خان استاد اکبر شیشه گر, آفاکظم خداداد فارسی اسفندیار
 فارسی شهریار فارسی دینیار مهربان دینیار کلانتر آقا نصرالله معاون التّجار وکیل
 کربلائی حسن وکیل آقا میرزا حسنعلی خان سرهنگ توپخانه و حاجی محمد کریم قالی باف".

کرمانشاه

واقعات مرتبط به آن بلد راجع به امر بدیع در ضمن احوال قرّة العین و سفر
 های ابھی و دیگر امور در تاریخ به تفصیل مذکور و از مؤمنین متقدّمین این
 امر در آنجا شیخ محمد مدرّس بود که در عراق سکونت داشت و در قضه حبس و نفي عده ای بابیان
 از آنجا برای طهران که از آن جمله ملاً محمد جعفر نراقی بود و مشروحاً در تاریخ
 مسطور میباشند شیخ محمد را چون به کرمانشاه رساندند حسب اقدام بعضی از اهالی
 شاهزاده عماد الدوله والی وی را بخشیده رها نمود و او در آنجا متدرّجاً به مدرسه آوندها 26
 مدرّس و معروف گردید و معدودی از بابیان ازلی اهل کرمانشاه وی را از خودشان
 میدانستند و عده ای از بهائیان که اهل آنجا بودند وی را بهائی میشمردند تا هنگامی که کار بین
 طرفین به مجلس مناظره و محاوره کشید وی را بهر قطع دعوی حاضر کردند و او حق را به
 بهائیان داد و از آنگاه ازلیان وی را شناخته احتراز میکردند و پس از وی پسرش شیخ علی از
 معاریف بهائیان بود ولی از آن خاندان اشخاص صالحی در این امر برجای نماند و مدتی حبیب
 نجف آبادی در کرمانشاه مقیم بوده با محضر ابھی در سنین عراق وادرنه و عکا مراسله
 داشت و مبلغین بهائی در آنجا مراوده نمودند و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در آنجا
 تبلیغ نمود و نزدیک به آن بود که گرفتار حکومت و در خطر واقع شود و به مرور ایام جمعی از بنی
 اسرائیل و مسلمین آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا استقرار گرفت و آن عده ازلی
 متدرّجاً در گذشتند و اکنون جمعیتی بهائی در آنجا در این امر درآمدند و امر بهائی در آنجا

برقرار و محفل کرمانشاه محفل مرکز قسمت غرب و محفل سنندج و خسروی و جمعیت‌های کردند
 و صحنه و دینور و غیره تحت سرپرستیش اداره میشوند .

27 کرمل کوه مقدّس معروف در حیفای فلسطین که شرح آن نام در اسرار الآثار

العمومیه و تمامت مقام و احوال آن راجع به این امر در ظهور الحقّ و شمه‌ای نیز ذیل
 نام‌های حیفای و خضر و علی و کرم و تقی و غیره ذکر است و لوحی راجع به آن معروف به
 لوح کرمل میباشد قوله:

" حبّذا هذا اليوم الذي فيه تضرّعت نفاتح الرّحمن في الامكان حبّذا هذا اليوم المبارك الذي
لا تعادله القرون والاعصار حبّذا هذا اليوم اذ توجه وجه القدم الي مقامه اذا نادى الاشياء و
 عن ورائها الملائع الاعلى يا کرمل انزلي بما اقبل عليك وجه الله مالک ملکوت الاسماء
 و فاطر السماء اذا اخذها اهتزاز السرور و نادى باعلي النداء طوبى لك بما جعلك الله في هذا
 اليوم مقرّ عرشه و مطلع آياته يا کرمل بشري صهيون قولي اتي المكنون
 سوف تجري سفينة الله عليك **و يظهر اهل البهاء الذين ذكرهم الله في كتاب الاسماء** الخ
 و در لوح شيخ است قوله:

" کرمل در کتاب الهی به کوم الله و کرم الله نامیده شد کوم تپه را میگویند و این مقامی
 است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردين و
28 طوبی للمقبلين و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله:

" و بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدّس حضرت اعلى روحی له الفداء بعد از آنکه
 شصت سال از سلطه اعداء و خوف از اهل بغضاء همواره از جائی به جائی نقل شد و ابداً سکون
 و قرار نیافت به فضل جمال ابهی در یوم نوروز در نهایت احتفال با کمال جمال و جلال در جبل
 کرمل در مقام اعلى در صندوق مقدّس استقرار یافت و از تصادف‌های عجیب آنکه در
 همان روز از شیکاگو تلگرافی رسید مضمون اینکه از هر شهری از شهرهای امریک احباء بالنیابه
 از خود مبعوثی انتخاب نمودند و به شیکاگو فرستادند چهل نفر مبعوث در شیکاگو جمع شدند
 و قرار قطع مشرق الاذکار و بنیانش دادند تا کلّ احبای امریک در بنیان مشرق الاذکار
 در شیکاگو مشترک باشند این اجتماع در نوروز واقع شده قرار قطع داده و ومژده تلگرافی به
 ارض مقصود فرستادند .

کروپ نام آلمانی معروف در رساله مدنیه است قوله:

" آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ

مقابلی نماید؟ "

کروپین در شرح هاء است قوله:

" وَاَنَّهُمْ (انبياء و اوصياء و مؤمنين) الكَرَوِبِيين الَّذِي قَالَ الصَّادِق فِي شَأْنِهِمْ أَنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شَيْعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللَّهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قَسَمَ نُورٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَي أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ وَلَمَّا سَأَلَ مُوسَى رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمْرٌ رَجُلًا مِنْهُمْ فَتَجَلَّى لَهُ بِقَدْرِ سَمِّ ابْرَةِ فِدْكَ الْجَبَلِ وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا وَدَرِ كِتَابِ إِيْقَانِ اسْتِ قَوْلُهُ:

" چنانچه حضرت صادق در حقّ کَرَوِبِيين میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش " ودر لُوحِي اسْتِ قَوْلُهُ:

" مَقَامُ الَّذِي يَطُوفَنَّ فِي حَوْلِهِ أَرْوَاحُ الْمُقَرَّبِيين ثُمَّ أَفْنَدَةُ الْكَرَوِبِيين " الخ و اصل کَرَوِب عِبْرِي وَبِهِ مَعْنَى فَرَشْتَه و کَرَوِبِيْم = جَمْع ودر تورات نیز مذکور است ودر اسرار الآثار العمومیه تبیین مییاشد .

کَرَوِسَه در عربی به لغت سوریه نوعی از عربانه و گاری سوار و از این روعربانه سواری مرکز عهد ابھی عبدالبهاء نزد بهائیان معروف به نام کَرَوِسَه شد

کَرِيم در لوح رئیس:

حاجي محمد کَرِيمخان " أَرْسَلَ (حضرت محمّد) إِلَيْهِ كِتَابًا كَرِيمًا كَرَامِي وَ وَبَسَنَدٍ وَبَا أَرْزَش . وَ حَاجِي مُحَمَّدُ خَانَ كَرَمَانِي فِي اسرار الآثار العمومیه به تفصیل بیان است 30 ودر آثار ابھی در ابطال و ازهاق او در کتاب ایقان و غیره بیانات و آیات بسیار معظم و مؤثری موجود مییاشد و از آن جمله در لوح قناع است قَوْلُهُ:

" هُوَ الْقَهَّارُ أَيْ كَرِيمٌ أَنْ اسْتَمَعَ نِدَاءَ رَبِّكَ الْإِبْهِي مِنْ السِّدْرَةِ الْمُنْتَهِي يَنْطِقُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُهَيِّمُ الْقِيَوْمُ " ودر کتاب اقدس است قَوْلُهُ :

" اذْكَرُ الْكَرِيمِ إِذْ دَعَوْنَاهُ إِلَى اللَّهِ أَنَّهُ اسْتَكْبَرَ بِمَا اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعْدَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ مَا قَرَّتْ بِهِ عَيْنُ الْبُرْهَانِ فِي الْإِمْكَانِ وَتَمَّتْ حُجَّتُ اللَّهِ إِلَيْهِ أَنْ أَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ الْعَذَابِ عَدْلًا مِنْ اللَّهِ أَنَا كُنَّا شَاهِدِينَ "

و نیز از کَرِيم نامان کثیر الذکر در آثار و افواه اهل بها آقا محمّد کَرِيم عطار در طهران است و " کَرِيم " رمزی از آن است قَوْلُهُ: " کَرِيمٌ أَنْ اسْتَمَعَ النَّدَاءَ مَرَّةً أُخْرَى مِنَ الْبِقْعَةِ النَّوْرَاءِ " إِلَيْهِ آخِرٌ وَدِرْ لُوحِ حَجِّ خُطَابِ بِهِ مَلَأَ مُحَمَّدٌ نَبِيلَ زَرَنْدِي اسْتِ :

" أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَيْتَ الْكَرِيمَ فِي الْمَدِينَةِ ذَكَرَهُ بِذِكْرٍ مِنْ لَدُنَّا ثُمَّ بَشَّرَهُ بِرِضْوَانِ قُدْسِ كَرِيمِ قَلْبِ يَا كَرِيمِ قَمِّ عَنْ مَقَامِكَ ثُمَّ صَحَّ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِمَا ظَهَرَ سِرُّ الْأَمْرِ عَنْ مَشْرِقِ اسْمِهِ الْبَدِيعِ فَاخْرَقَ حُجَبَاتِ الْوَهْمِ لِيَطَّلَعَ عَنْ خَلْفِهَا جَمَالَ الْقَدَمِ بَانَوَارِ عَزِّ لَمِيعِ 31 وَأَنْتَ أَنْتَ يَا كَرِيمَ لَا

تصبر في آن ثم بلغ امر ربك الي كل عالم بصير" الي آخرها و در مناجات طلب مغفرت در حق او و پدرش خطاب است قوله:

" فخلف من بعده هذا الخلف الصادق عبدالكريم ذوخلق عظيم واوقد سراج ابيه"

الي آخرها . و ذكر حاجي عبد الكريم طهراني ذيل نام امريكا است و عبد الكريم اشراق خياط متولد به سال 1254 شمسي هجري در طهران ابن ابوالقاسم نام معروف به قاضي از علماي شيخيه سالها در طهران نشر دعوت امر بهائي كرد تا به سال 1327 درگذشت .

كسري يا **كسري** معرب خسرو فارسي در لوح رئيس است :

"ومنهم كسري الذي ارسل اليه كتاباً كريماً" مراد خسرو پرويز است.

كسل - **تكاسل** كه عرفاً كسالت گویند در لوح طب است:

"بها تسلّم النَّفس من الكسالة وسوء الحال" و در لوح حکماء :

" اجتنبوا التّكاهل والتّكاسل"

كُسُوف

و كُسُوف هردو در حق شمس و قمر هردو اطلاق ميشود ولي حسن و شهرت كسوف

در شمس و حسن و شهرت خسوف در قمر است . در لوحي است :

32

32 " اَنَا نَشْكُومَن الَّذين اختلفوا في امر الله وبهم تكدر صافي كأس عرفاني بين بريتي و كسف

شمس تقديسي" و در خطابي و مناجاتي به طلب مغفرت در حق حاجي ذبيح كاشاني است:

" وانتقل الي ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فيها راية الظلم" كه مراد طهران پر

جور و عدوان است و در ذيل نام طهران ذكر ميباشد

كشخان فارسي به معني بي غيرت وزن به مزد . در خطابي است :

" يزيديد و خولي كولي و سنان كشخوان و شمر بد چهر" الخ .

كشّه يا **كشّه**

نام قريه اي از توابع كاشان كه در ايام ميثاق غالب اهالي كه بياني بودند

بهائي شدند و تقريباً اكثريت بر بيانيان و ديگر مسلمانان حاصل كردند.

و اسامي آنان در عنوان خطاب چنين بود:

"جناب ملا حبيب الله, نجل ايشان, جناب آقا ميرزا محمود, جناب آقا محمد حسين,

رجب علي, جناب آقا محمد اسمعيل, محمد, جناب آقا صفر علي عليمحمد, جناب عليجان

33 جناب عباسعلي شمس, جناب استاد صفر علي, حسن, رحيم, جناب آقا اسد الله, جناب

عباسعلي, كريم, جناب مسيب, جناب حاجي فضل الله, جناب رضا, عزيز, عليمحمد, جناب

محسن, جناب آخوند ملا ولي الله, جناب آقا ميرزا ابو القاسم طرقي, جناب آقا ميرزا علي

اصفهانی ، جناب آقا میرزا محمد علیخان نطنزی ، جناب آقا عباس ، آقا علی اکبر ، جناب آقا عباس رحیم ، محمد علی ، جناب آقا رضا ، مشهدی جعفر ، جناب آقا عبدالحسین . علیهم بهاء الله الابهي "

گفشگر کلا قریه ای از توابع ساری مازندران است که از مؤمنین اولین آنجا آقا

و محمد علی بقیة السیف قلعه طبرسی و زوجه اش با دو پسرش آقا علی اکبر و محمد قلی و خاندانشان درخشانان اند و برادر آقا محمدعلی مهدی نام معروف به میرزا آقا دو پسرش میرزا ذبیح الله و مهدی معروف به آقاجان و خاندانشان درخشانان اند و برادر دیگرشان آقا عبدالله که هم از بقیة السیف بود و آقا میرزا حسن معروف به میرزا حسن بابی از مادر برادرشان و از پدر پسر عمویشان او نیز از بقیة السیف بود و احفاد دختری داشت و آقا ولی و خاندان عطائیان و یحیی و برادرش مطلب خانواده ترابی و مشهدی علی اکبر و برادرش با 34 خانواده محسنی و میرزا بابا سلیمی و میرزا آقا با خانواده اش میری و میرزاخان و برادرش خان آقا خانواده درخشانی و بعداً میرآقا برار همزاد و میرعابدین خانواده اش عابدین نیز در امر درآمدند .

گفکفة در لوحی است :

" هذا كتاب ينطق بالحق وفيه يذكر ما يسر به افئدة المقرّبين قل قد تمّوجت

بحور العظمة من هذا البحر المتلطم المكفكف المواج السیال العظيم " الخ

مُكفكف اسم فاعل رباعي مجرد به معنی جلوگیری هر مقدم و مخالفی است و این آیه در در تجلیل دریای اقتدار خود میباشد و اگر کفکفه عربی مأخوذ از کف فارسی مُكفكف به معنی جوشان و پر کف گفته شود شاید.

کفیف عربی کور نابینا . در خطابی است :

" واما کفیفوا الانظار احتجبوا في ظلام حالک عند بحبوحة النهار "

کَلَّ در لوح حکماء راجع به یونان است:

" وكلّ لسانها " زبانش کند شد . و در سورة الصاد است:

" ان استقم في يوم الذي تعمي الابصار ويكلّ كلّ اللسان وتضطرب افئدة المدّعين "

35 و در نسخه ای یکلکل دیده شد و شاید اصل "یکلّ الالسن" و یا "یکلکل اللسان" به معنی عرفی بود.

کلا - کِلتا عربی به معنی = هر دو . کِلادر مذکر کِلتا در مؤنث . در قرآن است:

" اما يبلغن عندك الكبير احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف " و در

کلمات مکنونه :

" ان اصابتک نعمة لانفرح بها وان تمسک ذلة لا تحزن منها لان کلتيهما تزولان في

حين " ودر خطاب وصاياي عهد است:

" من کلتی الشجرتين الربانيتين " الخ

کِلَاة

مصدر عربي = حفظ و حراست. در خطاب وصاياي عهد است:

" وادخلهم في حصن حصين کلائتک عن سهام الشبهات " الخ

کِلاک

دکتر کلاک خانمي امريکائيه بهائيه با دکتر مودي به ايران آمد و به تعليم

و تربيت نونها لان بهائي اشتغال جست.

کلان

فارسي بزرگ . کلانتر = بزرگتر و شهربان بلد را به فارسي کلانتر و به

36 ترکی داروغه میگفتند محمودخان نوري در ايام اوليه اين امر کلانتر طهران بود .

کُلْشِي

در اصطلاح بيان رمز از جامع 361 میباشد قوله :

" و به عين يقين نظر کن که ابواب دين بيان مترتب گشته به عدد کُلْشِي " الخ

کلمات مکنونه

صادره از مقام بهاء الله به معني سخنان پوشانیده و مهر کرده مصون و

مستور از عالم بشر و از دستبرد خلق که فارسيه آن شامل 82 گانه قصيره عميقه رمزيه

عرفانيه اخلاقيه است و اشاره به احوال جامع اهل بيان در آن ايام دارد در بيّه آن

اصول رؤوس تجربيات و احساسات روحانيه در 71 فصل کوتاه به عربيت فصحي میباشد.

در سنين اقامت بغداد پس از عود از کردستان در فجرهاي ايام هنگام گردش تنها در کنار دجله

متدرجا صدور يافت چنانچه در ضمن اثري خطاب به زين المقربين چنين مسطور است قوله:

" از کلمات مکنونه ذکر نموده بوديد بعضي از آن در يک لوح مرّه واحده نازل و لکن

در بعضي احيان فقرات ديگر نازل شده بعضي کل را جمع نموده اند و بعضي متفرق است

37 اگر جمع شود احسن بوده " الخ و لذا او جمع نمود و نسخ موجوده آن از حيث ترتيب

فصول متفاوتند و چون هر فصلي مستقل است باکي نه و فقط در يک جاي آن غفلت و بي

اطلاعي در نسخ مطبوعه واقع شده و آن اينکه در نسخه اي در عبارت " بقعه مبارکه زمان "

به اسقاط نقطه " زاء " زمان ضبط شد و نسخ مطبوعه بدون اطلاع از آن تقليد کردند و

تفصيل آن در نام زمان ثبت میباشد . و در لوحی است قوله:

" از قبل اين مسجون کلمات مکنونه که از مشرق علم ربانيه در اين طليعه فجر رحمانيه

اشترق نمود بر احبّاء القاء نمائید تا کلّ به انوار کلمه منور شوند ووصایای الهی را امام وجوه خود نظر نمایند که مباد غافل شوند و محتجب مانند " و از غصن اعظم عبدالبهاء در خطابی است قوله :

" باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیلاً و نهاراً قرائت نمائیم و تضرّع وزاری کنیم تا به موجب این نصائح الهی عمل نمائیم کلمات مقدّسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع الخ و در مقدّمه قسمت عربی کلمات مکنونه چنین مسطور است قوله :

" هذا ما نزل من جبروت العزّة بلسان القدرة والقوة علي النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره واقمصناه قميص الاختصار فضلاً علي الاخيار ليوافوا بعهد الله و يؤدّوا اماناته في انفسهم و 38 ليكوننّ بجوهره التقي في ارض الروح من الفائزين " ودر خاتمه فارسیه چنین مسطور قوله:

" عروس معانی بدیعه که وراي پرده های بیان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید کذلک تمت النعمه علیکم و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله ربّ العالمین " و در فصلي چند تعبیرات و تشبیهات زیبا از صور معانی عالیّه که بر قلب مصفّی جلوه نمود موجود است که مفاهیم ظاهره مراد نیست از آن جمله فصل قوله:

" ای پسرانصاف در لیل جمال هیكل بقاء از عقبه زمردی و فاء و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید زیاده بر این جائز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حينئذ کانوا یفعلون " و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله:

" مقام و عقبه زمردی وفا به اصطلاح شیخ جلیل احسانی و حضرت اعلی روحی له الفداء قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور است آن اسم اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه " و قوله:

" ملاحظه فرمائید آن اسمی که در آن زمان به تمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه نمائید که بی وفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند صدمه ای نمائند که نزدند و به سیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه کردند و آن در نزد همه واضح و مشهود است عجبت از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب "

و فصل دیگر قوله:

" ای دوستان من یاد آرید آن عهده را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نمودید " الخ و غصن اعظم عبدالبهاء چنین فرمودند قوله:

" این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدّس به قلم اعلي در ظلّ شجره انيسا گرفتند و بعد از صعود اعلان شد" و قوله:

" واما مراد از آن عبارت کلمات مکنونه يعني صبح صادق روشن ظهور است که حضرت اعلي تجلي فرمودند و مراد از شجره مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا فضاي دل و 40 جان است حضور خلق عبارت از حضور روحاني است نه حضور جسماني و ندای الهي در فضاي دل و جان بلند و چون خلق هشیار نشدند لذا مدهوش گشتند" و قوله:

" آن صبح صادق روشن فجر میثاق است و شفق عهد نیر آفاق شجره انيسا شجره مبارکه است که در فردوس اعظم نشو و نما نموده و سایه بر جميع آفاق افکنده" فصل دیگر قوله:

" سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یا قوتی از قلم خفی ثبت شده" و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله:

" این الواحي از عالم ملکوت است که از قلم اعلي در لوح محفوظ مرقوم است چنین الواحي از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیب محفوظ و مصون است اگر وقتی نفسي چنین الواحي ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یا قوت است یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد . و در سفرنامه امریکا است:

" از غصن اعظم عبدالبهاء از معني الواح زبرجدي در کلمات مکنونه سؤال کردند فرمودند مراد لوحی از الواح مبارکه است و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر سنگهای گرانها نقش نمود و از اصطلاحات شرق است که لون بیضاء را به مشیت و حمراء را به قضا و شهادت و خضراء را به مقام تقدیر و صفراء را به اجراء امور تعبیر نمایند . و قوله :

41 " راجع به اصل الخسران مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسائی خود محروم است زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود " و اصلاً مکنون و مکنونه به معنی نهان کرده مهر کرده . و در لوح رئیس است:

" كما تري نقطة أنّها بعد ارتقائها الي المقام الذي قدر فيها يظهر الله بها نفسها التي كانت مکنونة فيها" .

در آثار این امر کلمة الله الكبرى و مانند آن بر مظاهر ارادة الله و جلوه

کلمة الله

نخست اعلي و ابهي شد . در کتاب اقدس است قوله:

اقسام کلام-کلميم

" هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و كلمته العليا و

مکلم طور

مطلع اسمائه الحسنی لو انتم من العالمين" و در لوح به مانکچي صاحب معروف است قوله: "به نام خداوند یکتا ستایش بیننده پاینده ای را سزا است که به شبنمی از دریای بخشش

خود آسمان هستی را بلند نمود و این شب‌نم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده میشود پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است " الی آخرها 42 و در ذیل "اسم" درج است که کلمه الله الاعظم بر منیر کاشی اطلاق گردید . و در لوح رئیس است :

" والنفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله " الخ که مراد از کلمه الله همان جلوه نخست الهی میباشد . و از بیانات غصن اعظم عبدالبهاء در جواب شیخ فرج الله در حیفاً در خصوص اختلاف معتزله و اشاعره در موضوع حادث یا قدیم بودن قرآن در عصر خلفاء عباسی قوله :

" کلام بر سه قسم است یکی لفظی که عبارت از تموج هوا باشد که صماخ گوش را متأثر میکند و یا مرکب و مشکل حروفات یکی تصویری یعنی مطلبی که آن را انسان پس از تعقل میفهمد و یکی معنوی هر دو اول حادث است و لی سومی قدیم است چون راجع به علم الهی است و مبداء آن کلمات در علم خدا است لذا قدیم است" کلیم الله لقب حضرت موسی شد که در قرآن است " کلم الله موسی تکلیما" و در لوح رئیس است "

" انا اظهرنا الكلیم من بيته رفعا لنفسه " وقوله:

گ و عند كلشي من الاشياء قام كلیم الامر لاصغاء كلمة ربك العزيز العليم لو ادرکه الكلیم ليقول لك الحمد بما اريتني جمالک" و برادر ابویني معروف بهاء الله میرزا موسی کلیم که در ظهور الحق شرح داده شد و معدودی از الواح و آثار صادره به نام کلیم در ذیل نام موسی 43 ذکر است . و نیز در لوح خطاب به عبد الوهاب است قوله :

" مکلم طور بر عرش ظهور مستوي " الخ

کلین که به ضمّ اول و فتح دوّم معروف است و قاموس به فتح اول و کسر دوّم ضبط

نمود از قراء ری بود و شرح ایام توقّف باب اعظم در آنجا در تاریخ ثبت میباشد.

کلیولند شهری در ایالات متّحده امریکای شمالی , مرکزی از اهل بها متمرکز که در سفر

Cleveland نامه و آثار غصن اعم عبدالبهاء مذکور میباشد.

حاجی میرزا از اهل نراق مخاطب در لوح معروف " کلّ الطّعام" و الواح دیگر به

کمال الدین خطاب "یاکمال" قوله :

" هو العزيز ان يا کمال الدین ان اشهد في نفسک انه لا اله هو المبدع البديع"

الخ. واز آن جمله لوحی است که از عکا خطاب به او و بهائیان نراق صدور یافت و از نعاق ناعقین انذار فرمودند و او شاید تا قریب به سنین 1301 هج.ق. در حیات دنیوی بود و در ضمن 44 نام علی نیز ذکر است. دیگر کمال پاشا و اتا ترک در اسرار الآثار العمومیه شرح و بیان است.

کُمُون مصدر به معنی پوشیده و نهان بودن. در لوحی مصدر:

"دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر" قوله:

"شاید که این کُمون سبب ظهور گردد"

کنز عربی گنج. کُنُوز = جمع مکنز گنجینه مکانز = جمع در کلمات مکنونه است قوله:

"وما ینبغی لنفس لا یدرکه احدٌ ولن تحصیه نفس قد اخزنته فی خزائن سرّی وکنائز امری تلتطفاً لعبادی وترحماً لخلقی" الخ که کنائز به وزن خزائن بر جای کنوز طبق عرف استعمال شد و عبارت کنز و کنز مخفی بر ذات باری تعالی اطلاق میکنند چنانچه گفتند که حدیث قدسی است:

"كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف" ودر کتاب اقدس است:

"قل قد جعل الله مفتاح الكنز حبّی المکنون لو انتم تعرفون لولا المفتاح لكان مکنوناً فی ازل الازال لو انتم توقنون" ودر لوحی است:

45 "امروز را مثل نبوده و نیست چه که کنز مخزون ظاهر و به اسم اعظم معروف" الخ

واز غصن اعظم عبدالبهاء شرح عرفانی مشهوری بر حدیث مذکور مشتهر و منتشر میباشد و چنانکه مسطور است در ایام ادرنه علی شوکت پاشا که به مقام عرفان موصوف و به کثرت مریدان معروف بود خواستار شرحی بر آن حدیث شد و به دریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید.

و پنج کنز نوشته ای از نبیل زرندی در ضمن تاریخ منثورش برای این امر است که خلاصه تعالیم ابهی را در سنین بغداد به عنوان پنج کنز ضبط نمود.

کِنِی مسترو میسیس کنی از بهائیان امریکا که اخلاص و خدماتشان در سفرنامه

امریکا مسطور و در آثار مرکز عهد ابهی عبدالبهاء مذکورند و اول مجمع

بهائیان امریکا در حضور مولی به خانه شان تحقق یافت.

گَنِیسه معبد یهود و نصاری و مخصوصاً معبد نصاری و جمع آنها، کنائس = جمع

در لوح به ناصرالدین شاه است:

" واستراحت الوحوش في كنائسها" الخ كه كنائس به نوع تشبيه برجاي كُنس و يا اصلاً به 46
 معني كُنس استعمال شد . و به مناسبت مقام نقلي از مجمع البحرين ميشود :
 " في حديث الدعاء غير خزايا ولا ندامي وهو من خزي بالكسر من باب علم فهو خزايان اذا
 استحيي حياءً مفرطاً وجمع الخزايا والندامي جمع نادم و حقه في القياس نادمين انما جمع علي
 ذلك اتباعاً للكلام الاوّل والعرب تفعل ذلك للازدواج بين الكلمة كقولهم الغدايا والعشايا "
كهف عربي غار و پناهگاه وآقا. درمناجاتي است :

" سبحانك اللهم يا الهي وسيدي و مولاي ومعتدي ورجائي وكهفي و ضيائي "
 ودر قرآن سورة الكهف وقصّة اصحاب كهف معروف است قوله تعالى "
 " ام احسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً " وشرح وهم تأويل ان در آثار
 اين امر بارها ذكر است كه در كتاب امر و خلق ثبت ميباشد .

كوب عربي قدح واستكان آبخوري بي دسته. اكواب = جمع. در كلمات مكنونه است:
 قوله:

" لتشرب من زلال خمراً لا مثالا وكوب مجد لا زوال " ودر لوح به نصير قوله :
 " ليظهر عليكم لآلي المكنون من هذا لكوب المخزون "

47 **كوثر** سورة الكوثر سورة اي از قرآن قوله:

" انا اعطيناك الكوثر فصلّ لربك وانحر انّ شانئك هو الابتر " ما به تو بسيار
 فراوان داديم به پروردگارت نماز گزار و قرباني كن كه بد گوي تو پي بريده و بي نسل و اثر است
 . و آورده اند هنگامی كه پسر پيمبر عبدالله نام درگذشت عاص بن وايل تهمة وي را اَبْتَرُ گفت يعني
 بي عقب و قريش وي را صُنْبُورُ يعني درخت خرماي بي برگ و بار و مرد خوار و وزبون بي كس
 خواندند و لذا اين سوره بر وي نزول يافت واز نقطه اولي شرحي تأويلي و باطني حسب
 خواست آقا سيد يحيي وحيد اكبر درشيراز بر اين سوره صدور يافت و در آن ميان است قوله:
 " يا يحيي فات بآية مثل تلك الآيات و بالفطرة ان كنت ذي علم رشيد وانني انا ذا
 انادي باذن الله في جوّ العماء وليس ما نزل في قلبي بداء القضاء لعن الله الذين افتروا علي في
 الامضاء فهل من مبارز يبارزني بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من
 ذي صيصية يقوم معي في ميدان الحرب بسيوف اهل البيان و هل من ذي قوّة يكتب مثل تلك
 الآيات في جحد الشمس والقمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر والخلق ان فتى عجبياً
 48 هذا قد ركب فرس الجلال فاعلم ان لتلك السورة المباركة معاني كلبية في مقام الظاهر
 فمنها ما انت تعرفه من الكوثر حكم الولاية مخاطباً لمحمد رسول الله بان الله اعطاك علياً ثم في
 قوله فصلّ لربك الي ولاية الحسن ثم في قوله وانحر اشارة الي شهادة الحسين ثم في قوله

انّ شانئک هو الابر مقامات الفجار ودرکات روعسا اهل النار حیث یطلق بذلک تلک الحروف فاعرف من احرف شانئک هو الابر رائمة النار الذین كانوا فی تلقاء ائمة الحقّ ذا ظلم عظیم وانّ عذبهم هی ثلاثة عشر حرفاً بمثل ما قضي فی تلقاء شمس النبوة والولاية ثمّ ان تجعل المخاطب بقية الله وتأول الكوثر بنفسی لآنها هو ماء الحيوان الذی یحیی به الفئدة والقلوب وانّی لو اریدان افسر تلک السورة بما اعطیناک فی تلک اللیلة من کأس ماء ورفة الصّین وان لا تتبع من هاج الحقّ وفسرت لحقیقة الامر ولكن الیوم خوفاً من فرعون وملاً وحفظاً للحواریین من قوم علی وشیعته لم افسر حقیقة ذلک التفسیر وانّ علی ذلک اللحن لو قرء احدٌ من رجال الاعراف یؤتی زوجته ماء الحيوان تلک السورة المبارکة فقد قرء فی رضاء الله وحبّه وانّ بمثل ذلک فلیعلم عباده المؤمنین و انا ذا لما کنت فی مقام اثبات الدین افسر تلک السورة المبارکة فی شأن القائم وانّ ذلک باذن من اولیاء الله حیث اشاروا لاهلها بانّ القرآن نزل فی 49 حَقْنَا" الی آخرها ودر ذیل نامهای بقره و جواد وقائم نیز ذکر ی از آن است. و کلمه کوثر در بسیاری از الواح و آثار این امر به نوع تبیین و تلویح و تشبیه ذکر یافت از آن جمله در صلوة یومیة است :

" اربّ فاجعل صلوتی کوثر الحيوان والفانی یرید کوثر البقاء من ایادی جودک " ودر لوحی است:

" من شرب کوثر الحيوان من کووس کلمات ربّه الرّحمن " وقوله:

" اسرعوا الی کوثر الفضل " وقوله :

" لانّ فیها جری السلسبیل والتسنیم ثمّ هذا کوثر المقدّس الاطهر " وقوله :

" آب زندگانی بیان الهی است و همچنین بیناتش جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی به حیات ابدی فائز شوند و به نور حکمت و بیان امکان را منور دارند " وقوله :

" از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود " و قوله :

" الحمد لله به حرارت محبّت مشتعل اند و به نور معرفت مزین کوثر وصال که از ائمن

جواهر عالم است واعلی از ماء حیوان الحمد لله به حفظ آن فائز شده و ثمره آن را ظاهر نموده" الخ. ودر ضمن نام سلسبیل هم ذکر ی از کوثر است .

50 گور عربی پیچ وگردش عمّامة گردسر. اکوار=جمع وبه اصطلاح فلسفی دوائر

گردش وسیع عالم وجود را ادوار واکوار یاد کردند. از مرکز عهد ابھی عبد

البهاء در خطابی که ذیل نام مریم درج است قوله :

" در کور مسیحائی و دوره عیسوی " الخ ودر ضمن نام دور هم ذکر است .

کوشک فارسی کاخ وقصر و ساختمان بلند و کوشک نام قریه ای از توابع آباده

مرکز جمعی از اهل بهاء و مذکور در تاریخ است . کوشکه باغ نام قریه ای از توابع سبزوار به رمز ک و ش در الواح مذکور میباشد . از آن جمله قوله:
 " یا یراعتی اسمع ندائی انا اردنا ان نذکر اولیاء الرحمن و احبائه فی الکاف والشین
 لیفرحوا به عنایت ربهم فی المآب انا ذکرنا هم من قبل مرّة بعد مرّة وهذا کرّظ اخري فضلاً
 من عندي وانا العزیز الفضال لا یعزب عن علم ربک من شئی وهو العزیز العلام " .

کوم عربی تپّه خاک . در کتاب اقدس است :

51 " هذا یوم فیہ سرع کوم الله " منظور این است در این روز جبال مقدّسه که موعود به جلوه الهیه بودند به وعده و وصال خود رسیدند . و در لوح به شیخ اصفهانی است قوله:
 " کوم تپّه را گویند "

کومون در رساله مدنیّه است :

" در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد و حرکات موحشه طائفه کمون " .

کیان فارسی جمع کی به معنی پادشاه بزرگ . در لوحی به وصف انقطاع است
 قوله:

" ثم اذکر النعمان الّذی کان من اعزّ الملوک ومن قبله احدٌ من الکیان اذا تجلّت علی قلبهما
 شمس الانقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بیتهما مقبلین الی العراء " مراد سلسله پادشاهان کیان
 است .

کیف در کتاب اقدس است:

" وکیف هذا العالم الصّغیر " وقوله:

" وکیف الاوساخ المنجمه و دونها " کلمه کیف در عربی برای استفهام و پرسش از چگونگی و حالت است ولی در امثال این موارد استفهام مجازی مفید ضعف و بی اهمیتی و 52 بطور اولی مشمول حکم بودن میباشد یعنی تا چه رسد به این عالم کوچک و یا به چرکهای خشکیده و پست تر از آن .

کیمیا در ذیل نام حرف از اثر نقطه در باب کیمیا اشاره ای است و در ذیل نام اکسیر هم ذکر می باشد و از مقام ابهی الواح متعدّد در علم کیمیا صدور یافت که مشهور است و نهی از مباشرت و ممارست در آن فرمودند و در کتاب ایقان و غیره عباراتی است که دالّ بر انحصار آن علم به خودشان دارد و در کتاب امر و خلق و در اسرار الآثار العمومیّه تفصیلی ثبت است .

حرف "گ"

گتسینگر

از بهائیان اولین معروف امریکا ساکن کالیفرنیا شوهر میس لوا که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور است و در ایام مسافرت با خانم در هند به کثرت

مذکور گردید .

گرگان که در ذیل نام استرآباد ذکر است و گرگان قصبه بلوک آشتیان که از آنجا عده ای از اهل بهاء برخاستند و در تاریخ ثبت میباشد.

گریگوری

مسترلونیس گریگوری از سیاهان ایالات متحده شمالی امریکا رئیس یکی از قدیمیترین انجمن معارف سیاهان آنجا و نیز حقوقدان و مشغول در دایره خزینة دولت و امور مالی و از مبلغین معروف بهائی که سالها به نطق و تبلیغ در امریکا و غیرها کوشید و به سال 1929 در رمله اسکندریه به زیارت مرکز عهد ابھی عبدالبهاء رسید و هنگام مسافرت در بلاد امریکا مابین او و میس متیو از دختران بهائی لندن که هنگام سفر در ناپولی منتظر بوده ملتزم سفر شده همراه رفت و برای اشتهار نظر این امر در اختلاط و امتزاج نژادها خود عقد ازدواج بست و گریگوری سالها عضو محفل ملی بهائیان ایالات متحده و کانادا و عضو محفل روحانی و اشنگتن بود.

گل الماس

فارسی مذکور ذیل نام غصن از جواهر زیور زنان که از الماس با طلا گلی ساخته شود و در نام الماس ذکر است.

گلیبولی خطه ای از توابع ولایت ادرنه و هم قصبه مرکز آن خطه و بندر تجارتي .
تفصیل واقعات توقف تبعیدی ابھی با هم رهان و حرکت از آنجا باکشتی به سوی

54 عکا در ظهور الحق ثبت است قوله:

" بعد از ورود گلی بولی عمر نامی بین باشی بین یدی حاضر " الخ

گیلان

استان معروف شمالی ایران که اوضاع امر بهائی در آن قسمت مفصلاً در ظهور الحق و مختصراً در ذیل نامهای رشت و لاهیجان و غیرهما مذکور میباشد . در یکی از آثار به امضاء خادم چنین است قوله:

" ای محبوب من ناس را بر استقامت بخوانید که به شانی مستقیم مانند که ما سوی الله را معدوم دانند چه که مبادا به خوار عجل از حق محروم و ممنوع گردند چنانچه در گیلان امری واقع

شد اگرچه بعد ملتفت شدند امثال این امور ثابت نخواهد ماند و لکن باید دوستان حقّ به شأنی راسخ باشند که احدي نتواند ایشان را از صراط مستقیم منحرف نماید و آنچه از قلم امّنع اقدس در این مقامات نازل شد متّصلاً بخوانند که شاید محفوظ بمانند بما اراده الله " الي آخرها و قوله: " دو نفس که هر دو از عقل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده اند یکی دعوي نمود که من غصن اکبر هستم و آن نفوسي که در آن ارض بودند فوراً قبول کرده 55 اند و نفسي دیگر دعوي حقیقت نموده اورا هم قبول کرده اند قد خسر الطالب والمطلوب اگر چه بعد برایشان کذب هر دو معلوم شده و لکن از اوّل باید اعتنا به چنین نفوسي ننمایند بلکه به قدرت ایمان وقوت محبت رحمان به تأدیب آن دو نفس غافل قیام نمایند سبب و علت این امور تحقیقات موهومیة بعضی شده هر روز ندائی مرتفع از هر کنار عجلي ظاهر و خلق هم ضعیف و بی استقامت به مجرد آنکه خوار عجل مرتفع شده بعضی من غیر شعور ساجد و طائف ملاحظه در عهد کلیم نمائید بعد از آنکه به طور تشریف بردند لاجل احکام الهیه و اوامر ثلاثین به اربعین کامل شد مراجعت فرمودند خلق کثیری به خوار عجل از حق ممنوع و محروم گشته اند فرمود ای قوم من سالها به آیات الهیه و بینات ربّانیه و شئونات قدرتیّه و ظهورات احدیه مابین شما بودم و شمارا به حق دعوت نمودم و شما هنوز به تمامه متوجّه انوار وجه قدم نشدید چه شد که به یک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید " الخ

حرف "ل"

ل لام مکسور در عربی وارد بر اسماء مجرور از حروف جارّه و در معانی کثیره استعمال میشود که از آن جمله استحقاق میباشد چنانچه در کتاب اقدس است: 56

" تسع رکعات لله منزل الآيات " وقوله :

" طوبی لمن شرب کوثر البقاء من یدالفضل والعطاء " وقوله :

" لک الحمد یا من فی قبضتک زمام الادیان " و قوله:

" کما تترك العظام للکلاب " وقوله : " له الامر والخلق " وقوله:

" وجعلنا الدار المسکونة والالبسة المخصوصة للذرية " .

دیگر معنی تعلیل . نیز در کتاب اقدس است :

" قد احبّ الله جلوسکم علی السرر والکراسی لعزّ ما عندکم " وقوله:

" لذا نزلنا اللوح وزیناه بطراز الاحکام " وقوله:

" قل انه قد انزل بعض الاحكام لئلا يتحرك القلم الاعلى في هذا الظهور " الخ ومعاني
 ديگر در کتب نحو تفصیل داده شد. ونیز ل لام مکسور زائده برای تأکید نفي و برای تبیین فاعلي
 ت ومفعولیت و برای استغاثه و غیرها میباشد و اسم مؤول ما بعد آن در محلّ مجرور است قوله:
 " تزوجوا يا قوم ليظهر منكم من يذكرني بين عبادي " که ل جاره مذکوره از مختصات 57 اسم
 است و چون بر فعل مضارع در آید آن فعل به تقدیر آن ناصبه منصوب و به تأویل مصدر مجرور
 قرار میگیرد یعنی " لظهور من يذكرني " ونیز ل لام مکسور برای افاده طلب و دعاء و نظائر آنها
 میشود و مابعدش فعل مجزوم میباشد و چون واو و فاء و حتّی و ثمّ عطفي قبل از آن در آید غالباً به
 سکون خوانده میشود و دخول ل امر مذکور غالباً بر صیغه غایب فعل مضارع و کمتر در دو صیغه
 متکلم وارد میگردد و از آن کمتر ورود درشش صیغه مخاطب میباشد . و ل لام مفتوحه مفید معانی
 چندی است . اول تأکید در مضمون جمله و در صورتی که انّ از حروف مشبّهه به فعل در کلام باشد
 لام مذکور در وسط جمله یعنی بر رأس خبر انّ در میآید و الا در رأس جمله قرار میگیرد .
 در کتاب اقدس است:

" قل انه لروح الحيوان " وقوله:

" قل انّ هذا لهو القضاء المثبت " وقوله:

" لعمرى لا تبقي عزة الاعزاء " وقوله:

" قل هذا لظهور يطوف حوله الحجة والبرهان " وقوله:

" قل هذا لسماء فيها كنز ام الكتاب " و " قل هذا هو العلم المكنون "

در مغني البيب ابن هشام است:

" اللام الزائد وهي الداخلة علي خبر المبتدا " في نحو قوله " ام الجليس لعجوز شهرته "

وقيل الاصل " لهي عجوز شهرته "

58 ديگر:

لام جواب قسم که در کتاب ايقان خبر مآثور از امام جعفر صادق را آوردند " والله ليمحصنّ "

والله ليغربلنّ " در فعل مضارع مجهول جمع مذکر غائب مؤگد با نون ثقيله يعني به خدا اين

مدعيان تشيع و محبت با ما پاک و خالص و امتحان کرده و به غربال زده میشوند . ديگر:

لام جواب لولا قوله:

" لو لا المفتاح لكان مكنوناً في ازل الازال " و در اسرار الآثار العموميه بيش از اين

تفصیل است.

لا

در عربي به اقسامی است چون لاء نفي جنس در کتاب اقدس است :

" لا بأس عليكم في الكتاب " وقوله:

" من اول الذي لا اول له " وقوله: " وان ازداد لا بأس " وقوله: " لا اله الا انا "

و در خطاب وصایای عهد است:

" صریحاً لا حراک للاعضاء " به خاک افتاده اعضا بی حرکت.

دیگر "لا" عاطفه در کتاب اقدس:

" زینوها بما ینبغی لها لا بالصّور والامثال " و قوله:

" انا امرناکم بکسر حدودات النّفس والهوی لا ما رقم من القلم الاعلی " دیگر "لا" جواب.

در کتاب اقدس است قوله:

59 " وهل رأیتم لما عندکم من قرار او وفاء لا و نفسی الرّحمن " و قوله:

" هل تعرفون من ای افق ینادیکم ربّکم الابهی وهل علمتم من ای قلم یأمرکم ربّکم مالک

الاسماء لا وعمری " .

دیگر "لا" نفی در کتاب اقدس قوله:

" لا یقبل احدهما دون الآخر " و قوله:

" علی شأن لا توصف بالانکار " و در خطاب وصایای عهد است "

" لا تأخذهم لومة لائم ولا تلهیهم تجارة ولا عزّة ولا سلطنة عن عهدالله " الخ ملامت هیچ

ملامت کننده ای آنان را نگیرد و اثر نکند و باز ندارد و هیچ تجارت و عزّت و فرمانداری ایشان را از عهد و پیمان خدائی باز ندارد .

دیگر "لا" نهی در کتاب اقدس است:

" ولا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والکسالة " و قوله:

" لا تجعلوا اعمالکم شرک الامل " و در کتاب اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است.

لابدأً در لوح سلطان است:

" لابدأً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجه نمودند " الخ که لابدأً

60 با لاء نفی جنس و مبني برفتح و بُدّ به معنی چاره و محذوف الخبر یعنی "هیچ چاره موجود

نیست" و عرفاً بمنزله کلمه مفرده "جبراً" و "کرهاً" قرار گرفت و لذا به تنوین و حالت نصب

استعمال میشود .

لازب

عربی اسم فاعل در لوحی است:

" بلاء لازب " بلاء غلیظ چسبناک ثابت.

لاهای

شهر مشهور کشور هلند در اروپا محلّ انعقاد نخستین کنفرانس صلح جهان

در اواخر ایام میثاق مرتبط و مذکور در این امر گردید و بعضی در آنجا از بومی

و خارج محبّ و متعلّق بودند و خطاب به لاهی از آثار نفیسه شهیره میباشد که در جواب نامه انجمن

صلح صادر فرموده اند قوله:

" در این ایام یک نامه به تاریخ 11 فوریه 1916 رسید و فوراً جواب تحریر می‌گردد " الخ و در نامه خطاب به احمد یزدانی است که در سال 1339 هج.ق. مطابق 1920 مأمور نشر این امر در آن کشور فرمودند قوله:

" نامه ای از بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم گردید به ایشان تسلیم نمائید معلوم است که این جمعیت چنانچه شهرت دارد نیست در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لاهی پیش از حزب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع از این حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدید تر یقیناً واقع گردد یقیناً در این شبهه ای نیست " و قوله :

" ای حقیقت جو شخص محترم " الخ

لايعزب

در لوح به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی است :

" انه لايعزب عن علمه من شئ " که در قرآن است:

" وما يعزب عن ربك من شئ " از او چیزی دور و نهان نمیشود. عزب يعزب عزوب.

لم يزل لايزال

منفی به لم ولا مضارع زال به معنی جدا نشد و نمیشود مانند

"ما زال" به افاده دوام و پیوستگی در گذشته و آینده یعنی همیشه بوده

و خواهد بود و حتی عبارت "لا يزال" به منزله اسم مفرد و صفتی مانند دائم و باقی و ابدی و غیرها و وصف برای خدا کثرت استعمال یافت و در آثار ابھی کثیر الاستعمال است . از آن جمله در لوحی است:

" هو العزيز لم يزل نفحات قدس رضوان عنایت الهی در روزیدن بوده 62 ولا يزال

روائح عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود " و در لوحی دیگر:

" هو الله العزيز توحيد بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عز حضرت

لايزالي را لایق و سزا است که لم يزل ولا يزال در ممکن قدس اجلال خود بوده " و در محلی دیگر قوله :

شاید به عنایات سلطان لا يزال به ملکوت باقی در آید " .

أبّ – لبيب خرد تندوتیز . الباب = جمع . در لوحی است :

" تفکر لتعرف ما كان مستوراً عن اولي الالباب " لبيب = عاقل

الباء = جمع . در لوح طبّ است :

" لسان القدم ينطق بما يكون غنية الالباء عند غيبة الاطباء "

لَبِيك عربي کلمه اي است که پس از استماع امري به معني اطاعت و اجابت و اقدام اکيد مکرر گفته ميشود. لَبِي (با الف مقصوره برياء) يعني لَبِيک گفت و اجابت کرد. و در صورت صلوة کبير است :

" و لَبِيک لَبِيک اصفياک في هذا الفضاء " و در خطابي در حق زين المقربين است قوله :

" رَبِّ رَبِّ اِنَّه سمع ندائک عند تبلُّج صبح احديتک و لَبِي لندائک " الخ .

لِثَام 63 عربي حجاب و نقاب بر بيني و پيرامونش در لوح به حاجي محمد کریمخان است:

" وكذلك اللثام مخصوص بالمرأة يقال لثمت المرأة اي شدة اللثام علي فصهسا ثم استعمل في الرجال والوجه كما ذكر في الكتب الادبية " .

لُجَّة - لُجِّي عربي آب زياد . در لوح به اشرف است:

" ثم اذكر من لدنا احباء الذين ما منعهم الاحجاب عن الدخول في لجة رحمة ربك المعطي الكريم " .

لُجِي دريار وسيع اللجة . در لوح به احمد است :

" تالله الحق ان بحر اعظم لُجِي " الخ .

لِحَاط - لِحَاطَات عربي مراقبت تحت نظر . در لوح به نصير است :

مُلاحَظَة " لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدي به ان ملتفت نه "

لِحَاطَات = جمع . لحظة نگاهي . نیز در لوح به نصير است :

" لحظات عنايتم به دوستانم ناظر " ملاحظه به معني مطالعه و دقت نظر.

لَحْن 64 عربي . در کلمات مگونه است "

" كلما نزلت عليك من لسان القدرة و كتبتة بقلم القوه قد نزلناه علي قدرک و لحنک لا علي شائي و لحنِي " به معني لهجه و لغت .

لَحِي الف مقصوره برياء عربي در لوح بشارات است:

" زمام البسه و ترتيب لحي و اصلاح آن در قبضه اختيار عباد گذارده شد " جمع

= لحيه ريش و البسه جمع لباس پوشاک .

لُدْنَةُ

عربي . در مناجاتی در خطابی در حقّ بهائیان است :

" ربّ اجعل یومهم هذا سعید الأثناء.... لدنة الرّداء " الخ به معنی نرم و ملایم رداء ، که مراد آرامش و آسایش اخلاق و احوال میباشد .
 لُدِي (یاء با الف مقصوره) عربي به معنی عند عربي و نزد فارسی در لوح به اشرف است :

" ثمّ اعلم بانّ تمّ میقات و قوفک لدي العرش ثمّ ذکرهم بما ورد علينا من الذين هم خلقوا بامر من لدنا " .

65 لُرُ قومي معروف در ایران . دریکی از آثار ابھی است قوله:

" عریضه درویشعلی به حضور فائز و هذا ما نزل له ای لر بختیاری من بخت یارت باد که به اختیار به وجه مختار توجه نمودی بصر ممدوح آن است که به این مقام جلیل و ذکر جمیل فائز شدی و اکثری از فصحاء و بلغاء بعید و محروم ماندند کلّ لر اقبل الیه انه درّ و کلّ خلو منع عنه انه مرّ " الی آخرها .

أضلاض عربي به معنی مراقب و متوجه جوانب خود . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" ولا تكن كالأرقم اللّضلاض " .

لطفعلی

لطفعلی قزوینی بهائی در آثار ابھی ذکر است قوله:

" ونذكر في هذا المقام من سمّي بلطفعلی " الخ . و لطفعلیخان کلبدی مارندرانى سردار جلیل در دوره میثاق مذکور و مشهور بود .

لُظِي (یاء با الف مقصوره) عربي آتش و شعله و دوزخ . در مناجاتی و خطابی است :

66 " واجعلني منجذباً بذكر احبائک و متسعراً بلظي نار محبّة اصفیائک " و قوله :
 " واحترقت بنيران الهجران ولظي الحرمان " .

لَعَب — مَلْعَب لعب بازی و شوخی . ملعب = بازیچه در لوح بشارات

است :

"ولكن يا قوم اياكم ان تجعلوا انفسكم ملعب الجاهلين " ودر لوح دنيا است :
 " بعضي از رجال خود را ملعب جاهلين نمودند "

لَعْلٌ

در عرف ادبي مَلَّئِي فارسي عصر قاجار به درجمل فارسي به كثر استعمال ميشد و به همان معني لَعْلٌ از حروف مشبّهة بالفعل عربي بود و در كتاب بيان امثال اين عبارت مذکور است قوله:
 " واز جوهر دليل نظر برنداشته لَعْلٌ در آن روز نجات يابي " که به فارسي شايد و گويا و ظاهراً گفته ميشود .

لَعْنٌ - لَعْنَةٌ

مصدر عربي به معني رسوائي و خواري و طرد و تعذيب و دشنام است و در قرآن موارد لعنت غالباً شيطان و ارکانش از رؤسا منافقين و کفارند و در آثار باب اعظم نيز امثال مَلَّأ جواد برغاني و همرهانش و غيرهم از 67 رؤساء 65 منافقين و معارضين مذکور در تاريخ اند . و در آثار ابهي غالباً راجع به بابيان و ازليان ميباشد . از آن جمله است قوله :
 " قل يا ملعون انك لو امنت بالله لم كفرت بعزّه و بهائه " و در لوح رئيس است:
 " انّ الذين ضيعوا الامر و توجهوا الي الشيطان اولئك لعنهم الاشياء و اولئك من اصحاب السّعير " اول خطاب به مَلَّأ جعفر نراقي بابي است که در آن ايام ساکن عراق بود و دوّم راجع به ميرزا يحيي ازل و پيروانش ميباشد . و راجع به مغروران و متعرّضان به اعمال ديگران هم ذکر لعنت است . و در لوح دنيا راجع به ذمّ كثر لعن به غير حقّ قوله :

" حال از حقّ جلّ جلاله بطلبيد که حزب شيعه را هدايت فرمايد و از صفات نالايقه نجات بخشد از لسان هريك از آن حزب در هر يوم لعنتها مذکور و ملعون با عين حلقی از غذاهاي يوميّه آن حزب است " الخ . و آثار ابهي که در منع از لعن و طعن در ايام اخيره شان صدور يافت در کتاب امر و خلق ثبت ميباشد .

لُغُوبٌ

عربي شدت خستگي و از کار و اماندن . در لوحی است:

68 " كيلا يأخذك موت ولا نصب ولا لغوب " و نصب نيز به معني خستگي است و در سغب نيز ذکري است .

لقاء

مصدر عربي به معني دیدار و برخورد و روبرو شدن . و نام

لقاء الله از قرآن متداول گشت . قوله :

" الا انهم في مرية من لقاء ربهم الا انه بکلشي محیط " و در آن کتاب

وقوع لقاء الله در يوم مأل به سبک دیگر کتب مقدسه سامیه بلکه بیش از آنها استعمال یافت و بسیار متدینین محمول به ظاهر و به نوع تشبه و تجسم گرفتند و تنزیهین قائل به حذف مضاف و تأویلات دیگر شدند و برخی به فلسفه های اسراریه و غیرها متشبث گردیدند و لی مقام نقطه و مخصوصاً مقام ابھی در کتاب ایقان و غیره مراد از لقاء الله را ظهور اعظم خودشان بیان کردند از آن جمله در لوحی است :

" فلما ختم النبوة بحبيبه و وعد العباد لقائه يوم القيمة كما انتم في الكتاب تقرؤون بحیث ما احصينا في الكتاب امرأ اعظم من ذلك فلما جاء الوعد و مضي الايام وقضي الامر و غنت الروح و نادت الورقاء و جاء الله علي ظلل من الانوار و الملائكة كانوا في حوله علي بوارق النور یركبون " الخ و قوله :

" هو الباقي هذا کتاب جعلناه لقائنا للذين اقبلوا الي الله في تلك الايام التي 69 فيها تغيرت البلاد و من زار ما نزل من جهة العرش في هذا اللوح و يجد نفسه في ريب من لقاء ربّه انه ممن اعرض عن الله فالق الاصباح " الخ در ایام فتنه و انقلاب و اغتشاش اوضاع عکا بود و سفر به آنجا و زیارت لقاء را اجازا ندادند و زیارت از بعید را لقاء معین فرمودند و لی از ایران و غیره کثیری بی خبرانه به عزم لقاء سوي عکا میشتافتند و نیمه راه از بهائیان خبر می یافتند و مراجعت مینمودند و هم در اوائل سجن عکاء نفوس بسیار میرفتند و به علت مخالفت دولت عثمانی و مراقبت اعداء فائز به لقاء نشده بر میگشتند و به لسان حال و مقال مضمون شعر زلالی هروی میسرودند که گفت :

چشمی که بود لایق دیدار ندارم دارم گله از چشم خود از یار ندارم

تلقاء نیز به معنی دیدار و روبرو شدن و هم جای دیدار است و در لوح به اشرف قوله :

" وادخلک تلقاء العرش " القاء به معنی روبرو و جلو انداختن و داخل

کردن در لوح رئیس است :

" ویلّی فی القلوب حبّ اولیائه " ودر لوح به اشرف:

" ان یا اشرف اسمع ما یلّیک لسان القدم " که به معنی یلّی علیک واز

باب منصوب به نزع الخافض میباشد .

لَمَز عربی عیب گیری به چشم و غیره در کتاب اقدس است :

70 " وما یتحرّک به اعین اللامزین " و هَمَز بیشتر در عیب گیری به زبان

است . در قرآن است : " وَیَلِّ لَکَلِّ هُمَزَةٌ لُمَزَةٌ " و غَمَز عیب گیری با

اشارات ابرو و مژه . و تفصیلی در اسرار الآثار العمومیه است .

لَمَم عربی کار بیخردی و گناه خفیف در لوح به حاجی محمد کریم خان

است :

" من عجل فی اللّم سقط فی النّدم "

لَمْ یطعّاطوا در خطابی در وصف شهداء خراسان است :

" ولم یطعّاطوا امرأ یشمئزّ منه حیوان فکیف الانسان " به کاری

نپرداختند که حیوان از آن مستکره شود تا چه رسد انسان .

لِنجان از اقسام تابعه اصفهان در ایام ابھی مسکن بهائی گردید چه ملا

عبدالله که تعلیم و تربیت نونهالان مینمود در حدود سال هزار و سیصد و اند

هجری قمری به واسطه آقا هادی نام اصفهانی که با برادر بهائیش آقا باقر نام

در شهر تجارت میکردند و بالاخره در فتنه معروف به فتنه قنسول خانه

در سال 1320 به ترس و احتیاط افتاد و ازهر دونسلی در جامعه مشهود 71 نیست

، مطالب این امر بشنید و به سبب رؤیا که مرغانی زیبا در ترانه جاء الخقّ و

ذحق الباطل خواب دید بهائی شد و خدماتی بسیار در این امر کرد والواهی

در حقش صادر گشت و عاقبت در اصفهان به سال 1355 در گذشت و خاندانی

به نام یزدانی غالباً بهائی از او برجاست . دیگر آقا سید برکات که از طبقه علماء و سادات بود و در دوره ابھی به زیارت رفت دیگر آقا سید عبد العنی و امثالهم بودند و این امر در آغاز در قریه سده لنجان شد از آنجا به دیگر قراء انتشار یافت که اکنون کم و بیش برقرارند

لندن پایتخت شهیر دولت انگلیز که در ایام ابھی به عکاء جمعیت سکنه اش

433018 نفر بود و در لوح خطاب به ملکه ویکتوریا است قوله :

" یا اینها الملکه فی لندن " الخ و از غصن اعظم عبدالبهاء است :

" احبای لندن فی الحقیقة ثابت اند و راسخ حزب انگلیز در جمیع موارد ثابت و

مستقیم اند و به حدوث مشاكل جزئیة نلغزند نو هوس نیستند که ایامی چند به کاری مباشرت نمایند و به اندک سببی کلال و ملال آرند "

الخ. و احوال مسافرت به آنجا و هم تفصیل بهائیان آنجا در سفرنامه اروپا مسطور است و در تاریخ مشروح و در این کتاب هم ضمن نام اروپا مذکور میباشد .

لهث 72 عربی زبان از دهن در آوردن و هف هف سگ در مناجات نفرین

نامه باب اعظم بر سامری و عجل و خوار قوله:

" و انک لتشهد لما اراد نفس بان یجد حجتي کتبت له فی الحین بمثل ما اراد مني

لیصمت عن لهته و لئلا یجترح علی بعد ما علم ان عبادک المؤمنین قد اتبعونی و لا یشرکون فی مقام الحکم معی احداً " که مراد از لهث موعود میباشد .

لهیب - ملتهب لهیب عربی حرارت و فروز و زبان آتش در لوح

رئیس است:

" بل بما فعلت زاد لهیبها " ملتهب فروزان و جوشان قوله:

" و انھا لهی النار المشتعلة الملتهبة "

لواء عربی علم . ألویة = جمع . در کتاب اقدس ایت :

" طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهء انتم امواج البحر الاعظم والویة النصر بین

السّموات والارضین "

ولوا بارنی ضمن نام پاریس ذکر است .

لواحق عربی بادهای باران دهنده به ابر و باردهنده به درختان در خطاب معروف

به عمه است :

73 "ومرّت الرّیاح الواح فی البقعة المباركة الارض المقدّسة طور سیناء"
لوتّر مارتین لوتر آلمانی مؤسس مذهب پروتستان متولد به سال 1482م. و متوفی به
سال 1546 م. در رساله مدنیه است :

" در قرن خامس عشر میلاد لوتر که اول یکی از اعضای اثنا عشر
هیئت مذهبیّه کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأً محدث مذهب پروتستان
گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهابین و تعظیم و تکریم صور حواریین
و رؤساء سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیّه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت
نمود. با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ به درجه ای بود که کلّ ملوک اروپ
از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعاً اروپ دریمین قوت
و قدرتش مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینیّه و عدم
سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلّقه در کنائس و ابطال عادات رسمیّه زائده بر
مضامین انجیل لوتر محقق و محقق بودوبه و وسائل لازمه تزویج تشبّث نمود در ظرف این
قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً 74 آلمان و انگیس و
بسیاری از اهالی نمچه (خلاصه) تقریباً دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری
در مذهب پروتستان داخل گشتند " الخ

لوح عربی صفحه پهن از هر چیز که قابل کتب و نقر باشد از چوب و سنگ و کاغذ
و استخوان و غیرها. الواح = جمع. و لوح محفوظ و لوح حفیظ صحیفه الهیه را
گفتند که در ذیل نام ام و حفظ ذکر است و در لوح حکمت به این عبارت بیان فرمودند :
" کَلّمَا اردنا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر ما ظهر فی العالم وما فی الکتب
والزّبر فی لوح امام وجه ربّک نری و نکتب " و لوح در آثار ابهی اطلاق بر کلّ
آثار معظمه دینیّه شد. به نبیل در کتاب اقتدارات :

" ظهور قبلم و مبشر جمالم دولوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت
در آن چیزی نبوده نظر به مصلحت الهی امر را ستر فرمودند " الخ ولی اصطلاح
در نفس آثار صادره از ایشان گردید که به عنوان لوح و الواح همه جا در مکالمه و

مکاتبه مشهور میباشد چنانچه اطلاق بر نامهٔ مرسولهٔ معاندین هم فرمودند و در ذیل نام بغداد درج میباشد قوله:

75 " قد حضر بین یدینا لوح من احد " الخ ودر لوح حکما ذکر الواح هر مسیه است ودر لوح به اشرف :

" قم ثم اذهب بلوح الله الي عباده المریدین " ودر کتاب اقدس :

" يا قلم الامر تحرک علي اللوح باذن ربک " ودر لوحی است :

" انا نسّمی الكتاب مرّة باللوح واخري باسم آخر ثمّ اللوح بالكتاب وباسماء اخري انه لهو الحاكم علي ما يريد " وقوله :

" الواح منزله از سما مشیت الهیه در هر شأنی نازل ذکر ی باقی نمانده مگر آنکه

از قلم اعلی جاری شده و سؤالی مشاهده نمیشود مگر آنکه جواب آن از افق سماء معانی

مشرق و لائح گشته اگرچه بسیاری از آنچه نازل شده به ضیق وقت و طغیان اهل عناد

مفقود و محو شده و لکن در تحصیل آنچه موجود است همت نما تا به یقین کامل شهادت

دهی که جمیع ما ذکر و یذکر از قلم قدم جاری گشته " الخ ودر کتاب اقدس است :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه اهل بهابدانند که الواح با

خاتم آن حضرت مختوم است و اشتباه به میان نیاید و بیشتر از الواح خصوصاً الواح

مهمهٔ عمومی نسخهٔ اصلی در دست نیست و عده ای از الواح به تسمیهٔ خود آن حضرت

یا به تلقیب دیگران و غالباً با اضافهٔ به 76 اسامی مخاطبین متد رجاً نام دار شدند مانند:

لوح بشارات لوح اشراقات لوح سلطان لوح مریم لوح رئیس لوح شیخ و غیرها

که در موارد مقتضیه ذکر است و بیشتر نام مخصوص ندارند و عدهٔ بسیاری آنها که طرف

خطاب و هنگام صدور و علل آنها متداول نبود روشن و ذکر گشت و در آثار آن حضرت

نامهایی بدیع برای عده ای از الواح مانند : قارعة صاخة و

غیرهما نام برده شده که در ذیل نام صیحه ذکر میباشد . و نیز نام الواح زبرجدیه

ویاقوتیه و غیرهما است که مولی الوری عبدالبها بیان فرمودند که چنین الواحی در عالم

شهود نزول نیافت . و نیز برخی نامه های پر فصاحت و معانی شورانگیز از بعضی

مهمین مانند آثار منیر منیب کاشانی که ضمن نام آقا ذکر است تکثیر نسخه و ترتیل و تداول

به نام الواح داشت و در خاطر است که شبی به حیفا در محضر غصن اعظم عبدالبهاء

اثر معروف منیر مشتمل بر بیت : " ای طوطی خوش ناطقه بشکن تو قفس را " خواندند

وايشان چنين فرمودند كه الواح نيست از نوشتجات ايام بغداد است و نيز آنچه كاتبين و اطرافيان ابهي مينوشتند و منتشر ميشد باقي ماند كه اهم آنها آثار اغصان و خادم و مقداري هم نوشته هاي محمد جواد قزويني است كه در 77 ذيل نامهاي آقا و جواد و غيرهما ذكر است و خادم در بعضي نوشتجاتش بهائيان را توصيه كرد كه آثار او را جمع آوري كنند و غصن اعظم عبدالبهاء از او خطي گرفتند كه تماماً با ملأ ابهي بود و تكثير نسخه كرد كه نزد بهائيان موجود است. و آثاري از غصن اكبر في مابين منتشر گرديد كه در ذيل نام محمد ذكري ميباشد و براي نمونه قوله:

"هو البديع في افق عزمي ح ع ب د تبارك الذي ارتفع السموات بغير عمد واستوي علي الماء عرشه وانه بكلشي شهيدا وانه لا اله الا هو وانه بكل علم عليما قل يا عبد اتبع ما ينطق لك الروح بلسان صدق عظيما ثم ابلغ الناس بهذه الآيات ليتذكروا في انفسهم ولن يتبعوا خطوات كل كافر اثميا قل يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم ورزقكم و لا تعترضوا به علي قدر نقيرا و قطميرا قل يا ملأ لم تكفرون بالله بارئكم وتعترضون بهذه الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقتدر العليم الحكيم ثم قل يا قوم قد ظهر غضنفر الله في الارض وفر منه كل حمير ذي رجلين وملأ قلوبهم من خيفة الله المقتدر القدير

او ما آمن احد منهم اياكم ان لا تكونوا بمثلهم مشركا مرتدا كفروا ثم اسعوا في سبيله لئلا يزلكم الشيطان وان رأيتم بائه قعد علي فناء الباب و يمنعكم عن الدخول في بابه والتشرف بجماله اذا انتم لا تلتفتوا اليه فتوكلوا علي الله 78 ربكم ثم ادخلوا في حرم قدس منيعا وانك يا عبد اعمل بما وصيناك في كتاب ربك العزيز المنيرا ثم اشهد بائه لا اله الا هو وانه بكلشي شهيدا ثم اشرب ما يسقيك ساقى الروح من هذا الكوب الذي كان من ذهب الايقان مصنوعا ثم ارزق من شراب هذه الشجرة غرست في هذا السينا بيب ربك العليم الحليم الحكيم الرحيم ثم قل يا قوم اسمعوا نداء هذا الذي ظهر بين **السوات** والارض و يقول بان يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم بامر وكونوا بقوله سماعا سامعا سميعا ولجماله بصارا باصرا بصيرا و بجلاله نظارا ناظرا نظيرا ثم اشهدوا بائه لا اله الا هو وانه بكلشي عليما قادرا مقتدرا قديرا سبحانه و تعالي عما تشركون به وتعترضون بجماله العزيز المنيرا وانك يا عبد كن في كل ان شاكر الله

رَبِّكَ وَمَتَوَكَّلًا عَلَيْهِ وَ كُنْ فِي دِينِ اللَّهِ قَائِمًا مُسْتَيْمِرًا وَالرُّوحَ وَالتَّكْبِيرَ وَالبِهَاءَ وَالسَّنَاءَ
عَلَيْكَ أَنْ أَنْتَ مَتَوَكَّلًا عَلَيَّ رَبِّكَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَا وَ أَنَّهُ بِكَلِّشْنِي حَلِيمَا وَ أَنَّهُ قَوَّامَا
كَرِيمَا عَلَّامَا رَحِيمَا مِنْ النَّبِيلِ قَبْلَ عَلِيٍّ وَقَوْلُهُ :

" هُوَ هُوَ أَنْ يَارْحِمِي فَأَخْرَجَ عَنْ تِلْكَ الْأَرْضِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَ الْغَلَامَ عَنْ بَيْنِكُمْ وَكَذَلِكَ
نَأْمُرُكَ أَنْ تَكُونَ لِأَمْرِ رَبِّكَ مَطِيعًا وَحِينَ الْخُرُوجِ لَا تَخْرُجَ مَعَكَ مِنْ شَيْءٍ فَاجْعَلْ
زَادَكَ حَبِّي وَمَقْصِدَكَ أَمْرِي وَ دِرْعَكَ التَّوَكُّلَ عَلَيَّ

79 نَفْسِي الَّتِي كَانَتْ فِي الْأَرْضِ وَحِيدًا أَيَاكَ فَاحْفَظْ نَفْسَكَ مِنْ مَعَاشِرَةِ مَغْلِينَ ثُمَّ
وَجْهَكَ عَنْ وَجُوهِهِمْ وَ سَمْعَكَ مِنْ نَعْمَاتِهِمْ لِنَلَّا تَأْخُذُ رَوَائِحَ الزَّرْنِيخِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
وَ تَكُونُ مِنْ شَاطِئِ الْبَحْرِ بَعِيدًا ثُمَّ ذَكَرَ النَّاسَ بِهَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ لَعَلَّ يَقُومَنَّ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ
يَعْرِفَنَّ بَارِئَهُمْ فِي قَمِيصِ اسْمِ بَدِيعَا فَاخْرَقَ حُجُبَاتِ الْوَهْمِ بِسُلْطَانِي الَّذِي كَانَ عَلَيَّ
الْعَالَمِينَ مُحِيطًا قُلْ يَا قَوْمَ لَا تَبَدَّلُوا حَبَّ الْغَلَامِ بِدُونِهِ وَلَا تَشْرُوهُ بِدِرَاهِمٍ عَدِيدَةٍ إِنَّ الَّذِينَ
تَجِدُونَ مِنْهُمْ رَائِحَةَ الْغَلِّ تَالَهُ اللَّهُ أُولَئِكَ اشْرَبُوا نَفْسًا مِنَ التَّمْرِ وَدَوَّاعِظُمْ كَفَرًا مِنَ الْفِرْعَوْنَ أَيَاكُمْ
أَنْ لَا تَقْرَبُوا

بِهِمْ ثُمَّ احْتَرَزُوا وَكُونُوا فِي تَجَنُّبِ مَنِيعَا ثُمَّ أَشْهَدُ نَفْسَكَ أَعْلَمَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ مَا دَخَلُوا حِصْنَ
وَ لَايْتِي لِنَلَّا يَزِلُّكَ كِبَرُ الْعِمَائِمِ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اشْرَكُوا لِأَنَّ الْعِلْمَ هُوَ حَبِّي وَ مِنْ دُونِهِ
وَ سَاوَسَ الشَّيْطَانُ كَذَلِكَ الْقَيْنَاكَ مِنْ جَوْهَرِ الْعِلْمِ لِتَكُونَ بِذَلِكَ عَلِيمًا " وَ قَوْلُهُ :

" بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْإِبْهِيِّ الْإِبْهِيِّ قَدْ طَلَعَتْ شَمْسُ الْبَقَاءِ عَنْ جَبِينِ الْبِهَاءِ طُوبِي لِمَنْ
اسْتَشْرَقَ بِأَشْرَاقِهَا قَدْ ظَهَرَتْ طَلْعَةُ الْقُدْسِ عَنْ مَشْرِقِ اسْمِ اللَّهِ الْإِقْدَسِ الْإِعْلِيِّ طُوبِي
لِمَنْ انْقَطَعَ عَمَّا سِوَاهَا قَدْ اشْتَعَلَتْ نَارُ اللَّهِ فِي سِدْرَةِ الْأَمْرِ طُوبِي لِمَنْ اشْتَعَلَ مِنْ لَهَيْبِهَا تَهَا قَدْ
أَنْتَ نَفْسُ اللَّهِ بِجُنُودِ الْوَحْيِ وَالْإِلْهَامِ طُوبِي لِمَنْ حَضَرَ تَلْقَائَهَا قَدْ اشْرَقَتْ شَمُوسُ الْعِرْفَانِ
طُوبِي لِمَنْ اسْتَنُورَ بِأَنْوَارِهَا أَنْ يَا 80 عَبْدُ أَنْ اشْكُرْ اللَّهَ بِمَا اسْتَشْرَقَتْ فِي سَنَةِ الْقَبْلِ مِنْ
شَمْسِ الْعِظْمَةِ وَحَضَرَتْ بَيْنَ يَدَيْ نَفْسِ اللَّهِ وَ شَرَّفَتْ بِلِقَائِهَا أَيَاكَ أَنْ تَحْزَنَ مِنْ شَيْءٍ كُنْ
مَنْقَطَعًا عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَمِنْ أَمْثَالِهَا وَاذْكُرْ هُوْلَاءَ الْإِسْرَاءِ فِي أَيَاكَ ثُمَّ انْقَطِعْ عَمَّنْ
عَلَى الْأَرْضِ وَمِنْ أَسْبَابِهَا وَالبِهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلِيٍّ مِنْ أَخْذِ جَوَاهِرِ الْحِكْمَةِ مِنْ أَصْدَافِهَا
أَحْبَابِي أَنْ أَرْضَ رَا مِنْ قَبْلِ أَيْنَ بَنَدَهُ تَكْبِيرٌ بَلِيغٌ بِرِسَائِيدِ وَ جَمِيعُ رَابِهِ بِدَايِعِ عَنَايَتِ
الْهِيِ وَ فَيُوضَاتِ رَحْمَتِ رَحْمَانِي مَبْشَرٌ وَ مَتَذَكَّرٌ نَمَائِيدِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلِيِّ مُحَمَّدِ عَلِيٍّ ."

و آثاری از غصن اطهر نیز و بالاخص آثار علمیّه روحانیّه بدیعّه غصن اعظم عبدالبهاء که حسب دستور مرقوم میفرمودند خصوصاً تفسیر دو آیه از تفسیر احسن القصص و تفسیر حدیث " کنت کنزاً " و خطاب شهیر بلیغ به خراسان نیز معروف میباشد و درباره این خطاب در خطابی که به محفل روحانی مشهد فرستادند چنین مرقوم است:

" پیش از صعود آن اقلیم تفوق بر سایر اقالیم داشت ندا بلند بود روز به روز روشنتر میگشت این بود که پیش از صعود امر فرمودند که تحیات مبارکه و پیام رحمانی را به آن سامان برسانم و مکتوب مفصل مرقوم شد"

الخ. و آثاری از میرزا یحیی ازل هنوز کم و بیش فی ما بین آثار ممکن 81 است دیده شود ولی باید اعتراف کرد که آیات و آثار ابهی را از حیث صورت ترکیب جمل و لغات بدعیه و از حیث معانی رقیقه لطیفه و علّو اوج عرفانی و هیمنه و قدرت معنویه طبیعت و خصوصیات و کیفیاتی است که اشتباه نشود و شخصیت و امتیازش برقرار ماند چنانچه خطاب و آثار غصن اعظم نیز از حیث سبک انشاء روان و ادبی مخصوص و لطافت و خضوع و انجذاب عرفانی هرگز اشتباه به دیگر نمیشود و معذک الواح و آثار ابهی در چهار مرحله یعنی ایام عراق و ایام کردستان و ایام ادرنه و ایام عکا به موجب شئون مختلفه احوالشان و موجبات و مصالح متنوّعه متفاوت میباشد

به درجه ای که از یکدیگر بکلی جدا و ممتازند و در لوحی است قوله :

" هل حطت الارض بالذی لا یمنعه النسبة عن مالک البریة اذا حضر

عندک لوح النار دعه وخذ ما اوتی من لدن ربک العزیز الوهاب "

که مراد از لوح النار آثار میرزا یحیی ازل میباشد و از اینجا راجع به آثار او و اتباعش و حتی آثار میرزا محمد علی غصن اکبر و همروشانس که در اعتراض بر جمال ابهی و مرکز عهد ابهی نوشتند در مابین جامعّه بهائیان الواح ناریه شهرت یافت .

لوئی بورژوا لوئی بورژوا فرانسوی الاصل امریکائی مهندس و

معمار معروف که مشرق الانکار شیکاگو بنا کرد در سال 1911 بهائی شد

82 **أَيَّت** عربي درتمني و آرزوي حصول امر محال و شبه آن گفته ميشود. در قرآن است :

"يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً" و قوله "

"يا ليتني متّ قبل هذا وكنت نسياً منسياً" و در مناجاتي :

"يا ليت كنت تراباً تقع عليه وجوه المخلصين من أحبائك" که به تقدیر يا ليتني است.

لِيَمْحَصَنَّ حدیث امام جعفر منقول در کتاب ایقان ذیل حرف "لام" ثبت است.

م

م (م) وارض الميم در آثار این امر رمز از مازندران است که در

الواح و تاریخ مسطور میباشد و شمّه اي در ضمن بیان حرف ب و نام محمد و يحيي و قدّوس و اشرف ثبت است و نیز م و اسم ميم رمز از آقا سيد مهدي دهجي معروف بود که در لوح به شيخ سلمان است قوله :

" از برای احدي از اسراء (اسراء به موصل) الا اسم الله ميم عليه بهاء 83

الله نظر به حکمت لوح نازل نشده " الخ و نیز م ش در الواح رمز از مشهد خراسان میباشد که به اعتبار مشهد و مقبره امام علي بن موسي الرضا این نام بر آن ماند و شرح مفصّل اوضاع و اشخاص آن در تاریخ ظهور الحق و در ضمن بیان حرف خ و نام طوس ذکري میباشد از معاریف مؤمنین حاجي ميرزا محمد علي اهل بقموج قرب آن بلد بود که در قلعه شيخ طبرسي به

شهادت رسید . دیگر غلامرضا هراتي ساکن مشهد که خواهرش زوجه ملاً صادق مقدّس بود و ملاً غلامرضا به سال 1309 هج. ق. در شاهرود وفات یافت . و ذکر مشهد در الواح و آثار بسیار است از آن جمله در لوحی قوله:

"يا قلمي الاعلي انا اردنا ان نختم القول بذكر الميم والشّين ونذكر اوليائي
هناك الذين اقبلوا بوجوه نورا و شربوا رحيق الايقان من ايادي العطاء ألا انهم
من الفائزين "

مآب عربي مرجع . در صورت زیارت سید الشهداء از جمال ابهي است :
" يا ليت ما ظهر حكم المبدء والمآب "

مآتم جمع ماتم به معنی عزا . در خطابی در مناجاتی است :
" الهي الهي تراني قریناً للمحن والمآتم والاسي " (یاء با الف مقصوره)

84 مارتی هنری مارتی مخترع تفنگی معروف .
در رساله مدنیه است :

" آیا ممکن است تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ
مقابلی نماید "

مارسیل بندر مشهور فرانسه مذکور در ذیل اسفار غصن اعظم
عبدالبهاء در سفرنامه .

مارق در یمرق ضبط است .

ماروت در قرآن قصّه و افسانه قدیمه هاروت و ماروت محض عبرت
و نصیحت ذکر است . قوله:

" و ما انزل علي الملكين ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احدٍ حتّي
يقوله انما نحن فتنه " الخ و در اخبار مآثوره راجع به عصیان شرب خمر و

فجور وقتلي که دو فرشته مذکور مرتکب شدند پس به هیئت دو ستاره در آسمان مسخ گشتند شرحی روایت است و اصل قصه مأخوذ از کلدانیان و نام هاروت و ماروت به آن لغت میباشد و ممکن است رمز از سقوط در در عالم روحانی از مقام خود و بقاء شهرت نامشان تأویل کرد چنانچه قصه 85 شیطان مذکور در قرآن را هم گفتند اصلاً از کلدانیان و به همین تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله:

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلیٰ (هر دو یاء با الف مقصوره) و از هد از کلّ عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید و به اسفل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه مابین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کلّشی فی الواح عزّ محفوظ " .

مازگان

قریه صغیره تابع قمصرکاشان از اوائل این امر تاکنون

همه سکنه اش مؤمن به این امر بودند و از معاریف سابقین آنجا شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقا ماند علی و آقا زین العابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

مازندران قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار العمومیه و نیز ذیل

نام طبرستان و حرف میم ذکر است و اوضاع و احوال امر در آنجا در 86 ظهور الحقّ به تفصیل ثبت میباشد . در سفرنامه امریکا بیان مرکز عهد ابهی عبد البهاء است قوله:

" وملاً عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتهد آنجا به حضور جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید شدند که شب و روز آرام

نمیشدند تا آنکه ملاً عبد اللطيف بعد از صدمات و بلیات در مشهد فدا جان داد
 ."

ماغوسا نام بندر مهم قبرس . در مقاله سیاح است قوله:
 " و میرزا یحیی را به قلعه ماغوسا "

ماکو کوه و قصبه معروف در آذربایجان که در تاریخ ظهور الحق
 مفصل و در ذیل نام آذربایجان هم ذکر است. و در کتاب بیان قوله:
 "این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلیٰ غرف
 رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه به نداء
 و ذکر انّی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّ شیئی میخوانند بر کلّ حجرات اگر چه
 مقاعد مرآتیه مطرّزه به ذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات
 ساکن گردد آن وقت آن ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای 87 اعلیٰ
 مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخواند
 و میخوانند و حکم از برای هیچ شیئی نیست الا آنکه راجع به آن نفس میگردد."
 انتهی

و در ذیل نام زیارت هم ذکر است .

مانکچی صاحب پارسی زردشتی هندی سرپرست پارسیان
 ایران که در تاریخ ظهور الحق به تفصیل مذکور و در اسرار الآثار العمومیه
 نیز مسطور است . لوح معروف به فارسی سره خطاب به او در سال
 1295 هج. ق. صادر شد که در اثری از خادم و به عنوان : " صاحب یگانه و
 فرزانه صاحب" ذکر است .

ماهفروزک قریه ای از توابع ساری مازندران قریب سیصد تن بهائی
 در آنجا است . شهرتش به نام ملاً علیجان شهید و زوجه اش معروف به
 علویه و برادران می باشد .

مأئده سفره خوراک و خودخوراک بر آن. و در آثار و اصطلاح این امر

بر موارد روحانیه و معنویه اطلاق میگردد. قوله ج ع:

" این مأئده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مأئده دررتبه اولی 88
و مقام اول ذکر است که از قلم اعلیٰ مخصوص عباد و امامان نازل میشود هنیئاً
للفائزین و الفائزات "

مباهلة ضمن نام ابتهال ذکر است .

مُبْتَل اسم مفعول عربی به معنی منقطع . در مناجات طلب مغفرت

حضرت عبدالبهاء در حق حاجی ذبیح است :

" واتقَّبْ عَلَي الثَّرِي مُبْتَلًا اِلِي مَلَكُوتِ عَزَّكَ "

مُبِين ظاهر و هویدا کننده و به معنی جدا کننده . در لوح رئیس
در حق ابراهیم خلیل است.

" اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَاخَذْنَا النَّمْرُودَ بِقَهْرٍ مَّبِينٍ "

و در حق اهل و احباً قوله:

" وَاخْرَجُوهُمْ مِنَ الْبَيْوتِ بِظُلْمٍ مَّبِينٍ " و در کتاب اقدس است :

" اَلَا بَعْدَ اَمْرِ مَّبِينٍ " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بین او و

زوجه اش میباشد که آن دورا از هم جدا میسازند.

مُتَّصِعِد ضمن نام صعود ذکر است .

89 **مُتَّصِدِّئُهُ** در خطاب معروف به عمّه :

" وَالْمَرَايَاءُ الْمُتَّصِدِّيَّةُ اِحْتَجَبَتْ مِنْ اَشْرَاقِ ذَلِكِ الْكَوْكَبِ الْعَظِيمِ "

الخ . به معنی صَدِّئُهُ یعنی زنگ زده .

مُتَمَسِّك در استمساک ذکر است .

مُتَهَلِّل اسم فاعل عربي به معنی گشاده و خوشرو. از حضرت
عبدالبهاء است قوله:

" ونادي (باء با الف مقصوره) متَهَلِّل الوجه مستبشراً لقلب منجذب الرّوح منتعش
القلب "

مُتَوَاتِر اسم فاعل عربي به معنی سريکديگربرآمده . در لوح اتّحاد است:
" مقصود از حمل اين رزايای متواتره "

مُتَوَسِّطَة قرون متوسطه و وسطي معروف است . در رساله مدنيه
قوله :

" از قرن خامس ميلاد تا قرن خامس عشر که به قرون متوسطه تعبیر
کنند در میان دول و ملل اروپ و قایع عظیمه و امور متغایره شديده و حرکات
موحشه و حوادث مدهشه به شأني وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره 90
را في الحقيقة اعصار توحش میشمردند "

مُتَيَقِّظَة در خطابی است :

" ايتها المتيقظة بنسمة الله " به معنی زن بیدار و هشيار .

مَثَلَات – **أَمْثَال** مثلات جمع مُثَلَّة به معنی عقوبات و عذابها و بلیات

مِثَال عبرت آمیز باستانی . در قرآن است

" وقد خلت من قبلهم المثلات " ودر لوحی است :

" سبحانه الذي نزل الآيات وقد خلت من قبلكم المثلات "

أَمْثَال جمع مَثَل به معنی سخنان منداول الاستعمال که به آن تمثّل کرده
مَثَل اورند ودر قرآن است :

" مثل الذين حُمّلوا التّورات ثمّ لم يحملوها كمثل الحمار " وقوله:

" تلك الامثال نضربها للنّاس " ودر لوح به حاجي محمد کریمخان است:

" وهؤلاء من مشاهير العرب الذي ترسل بهم الامثال "

و در لوح به صدر عثمانی قوله:

" و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید "

مثال در کلمات مکنونه است :

"والقیت علیک مثالی " به معنی شبه و نمونه .

91 مُجَدِّدِین تجدید کنندگان در دین اسلام که در کتب اسلامیة در هر قرنی

از قرون هجرت به اسم و رسم و وصف شمرند و در اسرار الآثار العمومیة

ثبت است و از احادیث امامیه مشعر بر اینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع

وضلاات حادثه در اسلام را بر میدارد وحتی نه تنها احکامی جدید هم می

آورد بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیة را تغییر و تبدیل

مینماید . حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظل ل از مجمع

البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله :

" وفي حدیثالصّادق انّ الله آخي (یاء با الف مقصوره) بین الارواح في الاظللّة

قبل ان یخلق الاجساد بالغی عام فلو قام قائمنا اهل البیت ورث الاخ الذي آخي

بینهما في الاظللّه ولم یورث الاخ في الولادة ."

مجدلیه مریم مجدلیه از مؤمنات به مسیح و مشهور و ممدوح در آن آئین.

در خطابي از غصن اعظم عبد البهاء ثبت در ذیل نام مریم است :

" امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده

حقیری است در ساحل دریاچه طبریة " الخ .

92 مَجُوس که در انجیل و قرآن ذکر است عموم ایرانیان قدیم و یا

طبقه ای از آنان را میگفتند در رساله مدنیة است :

" زمانی که نفحات قدسیه روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل

نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل به مسامع

روحانیان درآمده در آن زمان کلّ قبائل و طوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزایر اقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند . و قوله :

" انوشیروان با آنکه درملت مجوس بود " الخ .

مَحَجَّة عربی شاهراه . دروصایای مولی الوری عبدالبهاء است :
 " ووقی محجته البیضاء " .

مَحْجُوب محتجب به معنی درجلوی چشم حجاب گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر الهی اطلاق میشود .

مَحْمُود - **مَحْمَد** اسم مفعول عربی از تحمید و افعال تفضیل و اسم مفعول از حمد به معنی آنکه صاحب خصال حمیده بسیار خوب

93 و به معنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آنجمله در رساله اثبات نبوت خاصه قوله :

" و فی الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوّه بحیث لن یقدر ان یمکن ذلک الامر العظیم لاحد سواه " الخ ممکن است مراد این باشد که آن حضرت از یوم اول حامل و دیعه الهیه بود . و در دعاء یوم وفات النبی است قوله :

" فآه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالباکاء و عزرائیل للقاء " الخ
 و در دعاء شب بعثت است قوله :

" بلّغ ما حمل من عندک واحتمل الاذی (اذا) فی جنبک بحیث قد قرء عشر سنین آیات کتابک ولم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ

و امثال این بیانات به مقتضاب روایات متداوله اثنی عشریه محض مراعات حکمت وقت و ملاحظه موافقت با انام است . و در لوح رئیس است :

" فانظر ثم اذكر اذ اتي محمدّ بآيات بينات من لدن عزيز عليم " و در
لوحی خطاب به افنان قوله :

"ارسلنا محمدّاً رسولی واعطیناه ابناً سمّی بقاسم ومن بعده بعبدالله ومن بعده
بابراهیم و رفعناهم حکمتاً من لدنا وانا المقتدر القدير **لقبه** المشركون 94 بابت
انزلنا علیه آیت من عندنا وانا المنزل القديم المال والبنون زينة الحياة الدنيا
والباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير املاً واخذنا المشركين قهراً
من عندنا سلطاناً من لدنا " الخ دیگر :

محمدبن الحسن العسكري که اثنا عشریه درحقّ وی و حیات و غیبت
طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه معتقدند و نفي و بطلان آن
عقیده در آثار این امر به مواضع کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت
مذکور میباشد قوله :

" منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نمودند کی
ظاهر خواهد شد " الخ وشمه ای از احوال مدعیان وکالت از امام غائب
مانند: محمدبن عثمان و محمد بن علی شلمغانی و احمدبن هلال و غیرهم
در ضمن نام باب ذکر است .

و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بابی معارض با مقام
ابهی است و از آن جمله در لوحی در حقّ وی چنین فرمودند قوله :
" و سید محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر
فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائز نه که به اطراف برود (نوشته میرزا
یحیی ازل را در بیان شعر سعدي : دوست نزدیکتر از من به من است که 95
در جواب سؤال شیخ سلمان داده و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشر
ندانستند) و حاجی میرزا احمد و در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نمودند
که غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر میرزا
جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام ولغت استانبول و ب

د ع و ي ح و طرد و عکا نیز ذکری از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر به فرد که سید محمد وحاجی میرزا احمد هردو در آن میان اندوکلیم در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیر هم عکس کلیم را به عکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش چهارم ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق ابهی به میرزا عزیز الله و رقاء چنین است قوله:

" آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد وحاجی میرزا احمد کاشی بود که در اسلامبول گرفته اند ع ع " و نیز در خطاب به بشیر الهی است قوله :

" این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی و در یمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق اصفهانی این عکس را در اسلامبول 96 برداشته اند و عکس جمال مبارک نیست اما عکس جمال مبارک دو قسم است و هریک به حالتی و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نمیشود ابدأ شما به جمیع احباء اعلان نمائید و بنمائید تا جمیع بدانند زیرا بسیار نفوس در فکر منفعت دنیایی فانی می افتند و صورتی از صور را شهرت میدهند و این سبب تشویش قلوب میگردد . دیگر از مذکورین به این نام :

میر محمد مکاری باب اعظم در ایام حج ، از بغداد تا ساحل دریای سیاه به مقام ابهی نیز خدمت نمود قاطرچی و عامی ولی مؤمن بود .

دیگر از محمد نامان مذکور در آثار و تاریخ حاجی ملا محمد بن مقیم همزه درزی بار فروشی شهیر شریتمدار کبیر در سال 1262 از بارفروش به مشهد رضا برای زیارت رفت و در سال 1263 در اصفهان مشغول تحصیل علوم بود و از برادر مهترش کتابی به تاریخ همان سنه موجود است و از

مؤلفات حاجي شريعتمدار که هيچیک به طبع نرسيد و به خط وي در نزد اخلافش است کتاب اربعين تأليف سال 1263 و کتاب ظهور الحق ثبت سرخشيت و کتاب انوار لامعة و کتاب روضات و کتاب حظوظ الايام است.

ديگر از معاريف کثير الذکر بدین اسامي در الواح و آثار :

ميرزا محمد علي زنوزي شهيد که شرح احوالش به تفصيل در تاريخ 97 ظهور الحق ثبت ميباشد و در لوحی در حق او است قوله :

" انا نذكر في هذا المقام محمداً قبل علي الذي امتزج لحمه بلحم مولاه

ودمه بدمه وجسده بجسده وعظمه بعظم ربه العزيز الوهاب يشهد قلبي

الاعلي بانه فاز بما لا فاز احدٌ قبله وورد عليه ما لاسمعت شبهه الاذان عليه

بهائي و بهاء ملكوتي وجبروتي و اهل مدائن العدل والانصاف " ديگر: ملا

محمد علي زنجاني شهيد مشهور که یک دخترش زوجه حاجي ميرزا حميد

زنجاني و دختر ديگرش زوجه حاجي كريم زنجاني ملقب به حاجي کيا

پدر ميرزا محمود از ازليان معروف و رضا که در سال 1301 به طهران تبعيد

و حکم ناصر الدين شاه شد که که از طهران خارج شود . ديگر: ملا محمد

زرندي و آقا محمد قائني و آقا محمد علي قائني که در ذيل ن ب ي ل ثبت

اند . ديگر: آقا محمد علي تنباکو فروش علي اللهی اصفهانی که با تعلق به

افکار و عوائد فرقه خود به ايمان بابي در کمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد

طائف حول ابهي گرديد و در سنين ادرنه از معاريف همرهان بود و ناظر خريد

مخارج بيت گشت و در عکس جمعيتي گرفته در ادرنه موجود

است و شرح صدور لوح بديع به نام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنکه 98

همراه به عکا رفت و در آنجا نيز بدانحال عادات باقي بود و بعضي از

بهائيان به مقام ابهي شکايت بردند آن حضرت به جمع چنين خطاب

فرمودند که چندين سال متمادي شما را تربيت خواستم که با اهل عالم

معاشرت کنيد و با اينهمه با یک نفر علي اللهی نمیتوانيد سلوک کنيد و او

از تأثیر کلام ترک عادات کرد و تا آخر الایام در عکا با همانحال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای تذکّرش برقرار شد و جمال ابهی حضور داشتند در حق متوفی ذکر خیر و طلب غفران فرمودند و بی را به خاطر گذشت که شاید برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعا نمود که چنان محفلی در حال حیات به همان کیفیت منعقد سازد و قبول فرمودند و بدین طریق محفل تذکّر وفات آقا محمد علی در حال حیاتش به پاشد و او قبل از صعود ابهی در عکا وفات نمود و بر سنگ قبرش چنین منقور است:

" هوالباقی ورفعناه مکاناً علیاً محمد علی من اهل الصّاد الفاتحة 1305 "

دیگر :

آقا محمد علی سلّماني در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت و صعود نقطه در تبریز بابی شد و در ایام حکمرانی خانلر میرزا وی را با آقا محمد 99 نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که به قلعه شیخ طبرسی رفته به موقع نرسید و کار قلعه به انجام شد و ناچار به وطن برگشت و به نام بابی مشهور و مورد تعرّض جمهور گردید و با آقا محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق به اظهار بابی نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار کردند برای قتل به میدان کشیدند و در آن حال ملا علی رقص کنان چنین میخواند :

از شراب محو مستم یلی از خمار هجر رستم یلی و هردو در میدان دراز کشیده منتظر میر غضب ماندند و هردو را سر ببرید و استاد محمد علی و استاد عبدالکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند و لی کسانشان خریده خلاص کردند . دیگر :

محمد علی طبیب زنجانی شهید . در لوح خطاب به اشرف زنجانی است قوله

" وان رأيت أذني سمّي بمحمد قبل علي " الخ که مراد او است و ضمن شرح ف ذکر میباشد . و از مذکورین در آثار بدین نام : میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالاخره در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور یافت از آن جمله :

خطاب با حاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله :

" تحریر تنزیل مخصوص است به این عبد و تحریر الواح به حضرت 100 غصن الله الاکبر " و در حسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه استادیهایش در آن قسمت زیادی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در درلوحی مشهور در حق او است قوله :

" انا انطقنا النبیل قبل علي في صغره ليشهدنّ الناس قدرتي و سلطنتي ثمّ عظمتي و کبریائی ولكنّ احبّائي الجهلاء اتّخذوه شريكاً لنفسي و افسدوا في البلاد و کانوا من المفسدين ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک رفته اند و چنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتي و انطقناه لثناء نفسي بين العالمين و اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهى و شرح احوالش در ایام ابھی و سقوط و هبوطش در ایام مرکز عهد و میثاق مصلاً در تاریخ ظهور الحقّ مسطور است و در ضمن نامهای حرف و جمال و غصن و لوح و غیرها تفصیلی از احوال و آثار او است . و از احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر درگذشت و در لوحی خطاب به افنان است :

" ان انظر ثمّ اذکر اذ ارسلنا مبشّري بآياتي و اعطيناه ابناً سمّيناه باحمد

101 و رفعناه الي مقام ما اطّلع به الاّ الله العليم الحكيم " دیگر :

ملاً عبدالکریم قزوینی که غالباً محض احتیاط مکتوم بود و بین بابیان به نام احمد خوانده میشد چنانچه در توقیعی ضمن حیات ثبت است و در لوحی به نصیر است قوله :

" مع آنکه از اوّل این امر از جمیع مستور بوده و احدي مطلع نه جز دونفس واحدٌ منهما الَّذي سمّي باحمد استشهد في سبيل الله و رجع الي مقرّ القصوي" ودر لوح به شيخ نجفي هم به همين نام ذکر يافت . ديگر :
ملاً احمد حصاري که در تاريخ ظهور الحقّ به تفصيل ذکر شد. در
توقيعي خطاب به او است قوله :

" بسم الله الرَّحمن الرَّحيم بسم الَّذي لا يأمر باحدٍ بعرفان طلعة ذاته
وبعد قد نزل كتابك مثل روح خاشع فيا ايها السائل الامين الخاشع " الخ
و در توقيعي ديگر قوله :

" وانّ ممّا نزل علي كتاب احمد من ارض المقدّسة " الخ واز جمله آثار
موجوده او رساله اي در اثبات امر نقطه است و خلاصه ادله و مقارناتي که
براي حقانيت مظاهر الهيه خصوصاً به نقطه بيان نوشت اين است :
اوّل ناچار بايد بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبسنا
عليه ما يلبسون دوّم در بدنش نقص و زيادتي نباشد سوّم در تمام 102 اخلاق
و اعمال اجمل باشد چهارم اخبار از غيب بدهد و وقوع يابد پنجم اعلم و اقدر
زمان خود باشد ششم حجّت عاجز کننده بياورد هفتم ظهور قبل هم اخبار
کرده باشد هشتم قوّت و جدّابيت داشته باشد که در خلق نفوذ کند. و در
خصوص اخبار غيب آن حضرت حکايت نوشت که همشاگرد ايشان گفت به
من فرمود از بازار مرو و ما در بين راه ديديم که بازار داشت خراب ميشد و نيز
همرهان در سفر گفتند در عرض طريق ما را از نزول کنار رودخانه منع کرد
که سيل مي آيد و چنان شد و در حقّ حجّت عاجز
کننده اش که آيات فطري باشد نوشت که در مناجاتي بدين مضمون فرمود اگر
سبقت گيرد فکرم بر قلم هر آينه مشرک خواهم بود و در ضمن اخبار ظهور
آيه هاي قرآنيه را چنين آورد : در تفسير فيض است وانّ ربّکم الَّذي خلق
السّموات و الارض في سنّة ايام ثمّ استوي علي العرش راجع به ظهورات است

وعد الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَنَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَأَزْاحادِيث مأثورة در جامع الاخبار سيأتي زمان علي امتي دينهم دنانيرهم ونسائهم قبلتهم همّتهم بطونهم لا يبقي من الايمان الا اسمه¹⁰³ ولا من الاسلام الا رسمه علمائهم شرّ خلق الله علي وجه الارض ودر كتاب درّة التّنظيم يولد في الفارس وهو خماسي القدّ وعقيقي الخذ اذا

خرج فليس له عدوّ مبين الا فقهاء از محيي الدّين اعربي اكثر اعدائه مقلّدة العلماء من اهل الاجتهاد لا يرونهم بخلاف حكمهم و حديث اذا قام قائمنا يأتي بغير ما كان بين النّاس " ديگر :

ملاً احمد يزدي كه لوح مشهور ابهي صادر در ادرنه به سال 1282 هج.ق. خطاب به او در بغداد است قوله :

" هذه ورقة الفردوس تغنّ علي افنان سدرة لبقاء بالحن قدس مليح قل انه لشجر الرّوح ان يا احمد لا تنس فضلي في غيبيتي ثمّ ذكر ايامي في ايامك ثمّ كربتي و غربتي في هذا السّجن (ادرنه) فاحفظ احمد هذا اللّوح ثمّ القرأه في ايامك و لا تكن من الصّابرين فانّ الله قد قدر لقرائه اجر امة شهيد ثمّ عبادة الثّقلين كذلك مننّا عليك بفضل من عندنا ورحمة من لدنّا لتكون من الشّاكرين " الخ . ورقة به سكون راء به معني ورقاء به قرينه جملة (لو تسمع نغمات الورقاء التي تغنّ علي افنان سدرة البيان) كه درلوح ديگر مذکور است : و تغنّ فعل مضارع مغايبه از مضاعف ماضي به كسر مضارع به فتح ميباشد و قرينه آن جملة مسطورة در 104 مناجات ايام صيام است قوله:

" في هذه الظهور الذي به غنّت اوراق سدرة المنتهي بذكر اسمك العلي الابهي " ودر تفسير سورة الشّمس است قوله :

" قل يا قوم تالله قد غنت الورقاء علي الافنان " که در لغت عن ن ذکر است . و ملیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل انه لشجر الروح راجع به فردوس است که مراد از آن شجره بهشتی به علاقه حالیت و محلیت میباشد و یا راجع به لفظ شجر مضاف به فردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس به جایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را با خطابات منبّه مشوّقه برای بار اول مأمور تبلیغ بابیان فرمودند و حجّت را همین آیات قرار دادند و قاری و معتقد و مجری آن دستور در مابین چنان اشخاص جسور اجر مائة شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدّسه سابقه بسیار است از آن جمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت ک ط م است :

" في الحديث من كظم غيظا اعطاء الله اجر شهيد قيل طاهره نیافی ما اشهر من ان افضل الاعمال احمزها و ربّما يجاب بانّ الشهيد و كلّ فاعل صفة 105 اجره يضاعف يعشر امثاله الآية فلعلّ اجر كاظم الغيظ مع المضاعفة مثل اجر الشهيد لا بدونها " و در قرآن است :

" من قتل نفساً بغير نفس و فساد في الارض فكأنّما قتل النّاس جميعاً فمن احيها فكأنّما احيا النّاس جميعاً " و در حدیث نبوی است :

" من قال لا اله الا الله و جبست له الجنّة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثنان و دخول در جنّت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف :

" ضربة علي يوم الخندق افضل من عباد الثقلين " که اگر شجاعت علی و اهلاک امثال عمرو بن عبدودّ در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمي از ثقلین برجای نبودند تا خدای را عبادت کنند . و بر همین حذوات

احادیث مشوقه امامیه راجع به امور مهمه دینیّه و شعائر شیعه که از آن جمله قول امام جعفر صادق است:

"من قرء فی یومه او لیلته اقرأ باسم ربک ثم مات فی یومه او لیلته مات شهیداً و بعثه الله شهیداً و احياء شهیداً و کان کمن ضرب بسيفه فی سبیل الله مع رسوله صلی الله علیه و اله " و قوله :

" من زار قبر امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متکبر و لا متبختر کتب الله له 106 اجر مائة الف شهید و غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر " و نیز در قرآن است قوله:

" من احيي نفساً فكأنما احيي الناس جميعاً " و در لוחی چنین فرمودند قوله :

" در هر شئی حکم کلّ شئی مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده " الخ

و نیز از احمد نامان مشهور مذکور در الواح و آثار:

حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله :

" بسم ربنا العلي الاعلي اي مؤمن مهاجر عطش و ظمّاً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده " الخ و نیز قوله :

" هذا ذكر من لدنا للذي عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء الله و ما

اجابه وفي كلّ حين اشرق علي شمس الجمال من افق الاجلال و انه ما حكي من تجلياته فيا ليت يكون متوقفاً علي امره و مكتفياً بما اذكرنا و ما صاح من فمه ما احترقت عنه اكباد الطّاهرات " الخ و نیز قوله :

" ان يا احمد ان استمع نداء الله من شطر القضاء انه لا اله الا انا العزيز

الحكيم ان اخرج من هذا الارض بامر من لدنا " الخ از ادرنه طردش فرمودند .

107 و شیخ احمد روجی که ضمن نام جعفر شمه ای ذکر است.
 وحاجی میرزا احمد کرمانی که به سال 1295 او را به نام این امر در کرمان
 گرفته به طهران آوردند و با او همحبشش میرزا رضا معروف که بعداً قاتل
 ناصرالدین شاه شد پنج بهائی نیز حبس گردیدند به نام حاجی ملا علی اکبر
 شهمیرزادی و حاجی ابو الحسن امین اردکانی و میرزا نصرالله و میرزا فرج
 الله و تنی دیگر و مدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیل
 احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده وی در بسیاری از
 آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم قوله :

" و اینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این عبد لازم
 دانست که تفصیل او را معروض دارد تا آن حضرت و سائر دوستان که کوثر
 هدایت عرفان را از ایادی عطاء رحمن آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و
نکرای مغلین و منکرین محفوظ مانند علی الله اتکل و به استعین فی کلّ
 الاحوال چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقاء وجه
 حاضر بودند مخاطباً له فرمودند رائج منته کریهه از سمت ارض کاف و راء
 استشمام میشود از شمس این بیان که از فم مشیت مالک انام اشراق نمود 108 این
 عبد مطلع شد که باید امر مغایری از آن ارض ظاهر شود لکن متحیر
 بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم به
 همین مضمون آیاتی از سماء مشیت نازل قوله عز کبریائه :

" ان یا ارض الکاف والرّاء انا نراک علی ما لایحبّه الله ونری منک ما لا
 اطلع به احدالاّ الله العلیم الخبیر ونجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ
 شیئی فی لوح مبین و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که
 غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند
 باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از
 شطرها و دیگری از شطر آخر و در عریض خود اظهار عجز و انکسار لا

تحصي نموده بود و همچنین مکتوبي به این عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی درباره او نازل فرمودند این لوح را بفرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل رائج منته که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوب ذکر نما وقتی که جناب اسم الله م ه به ارض کاف وراء تشریف بردند بعضی از الواح قبل را که به اسامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطابهها در آن لوح به اسم احمد است گفته بود این احمد منم تاآنکه جناب

ذبیح الله علیه بهاء الله به آن ارض تشریف بردند جناب ذبیح مکتوب من 109 را مشاهده نمودند و به او گفته بودند مقصود از این بیانات توئی ما بین ایشان کدورت کلیه واقع شد به شأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را به لون دیگر ظاهر شد چنانچه آن جناب مرقوم فرموده اند و لکن او به هیچ صراطی مستقیم نیست " و نیز :

حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز :

محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بابی در لوحی است قوله :

" نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام به مناهی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره

(اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و به تزییع امر الله مشغول و اتخذوا الاختر لانفسهم معیناً و ناصراً لنشر مفتریاتهم و نفس

مطروده از ارض مقدسه به شیخ محمد یزدی پیوست " الخ

دیگر: میر سید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان به سال 1288 درس 19 سالگی به واسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و به سال 1328 در طهران وفات یافت . و نفوس کثیره دیگر مانند :

110 حاجي سيد محمد افنان که در ضمن فاران ذکر است و غيره که به این نام مذکورند در تاريخ شرح داده شده اند .

واز معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق :

میرزا محمد علیخان که در تاریخ 1324 خطاب به او است قوله :

"ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان این مظلوم به نهایت فساد برخواستند و هر افتراء و بهتانی به این آواره زدند و لوائحي ترتیب دادند و به مقامات علیه فرستادند هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور به تحقیق گشتند از تصادف رأساً به خانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریداً و حیدراً در را بسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم . جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشانِ عدو منتظر که این عبد را به دریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا به صحراي فیزان آواره نمایند"

دیگر : محمد علیشاه قاجار که خطاب به حاجي ابو الحسن امین اردکانی در حق او است قوله :

" اي حضرت امین اعلي حضرت شہریاري درمّت حکومت آذربایجان

ابداً به مظلومان تعرّض فرمودند و حال آنکه میدانید که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه به قدر امکان حمایت و صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن حمایت ربّانی " و نیز از آن حضرت 111 در بدایع الآثار است قوله :

" خدا چه نعمتی به ایرانیان عنایت فرمود و لکن قدر ندانستند اگر

کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من به محمد علي میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احباء کند و به عدل حکم نماید تأیید میرسد و الاً یفعل الله ما یشاء و او نشنید باز به ایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگرده نجات و فلاح محال است ایران ویران شود و وعاقبت الامر منجر به مداخله دول متجاوره گردد " الخ

و از معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل :
 میرزا احمد قائنی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکا و میرزا احمد
 سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا یحیی ازل در تاریخ
 ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی ی و نام سهراب و غیرهما ذکرند .
 و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر
 داشت و در ضمن ب د ع مذکور میباشد . و محمودی مذکور در الواح و
 آثار همان قریهٔ محموی در خراسان است که تغییر نام فرمودند .
 در لوحی است قوله:

"احباء الله في محموي التي سُميت لدي العرش بمحمودي الاعظم 112
 الابهي هذا لوح من لدنا الي الذين فازوا بمطلع الانوار اذ اتى المختار بسلطان
 العظمة والاقطار ليجذبهم نداء الله العلي الابهي الي الافق الذي منه اشرقت
 شمس الوحي واضاءت البلاد يا احبائي لا تحزنوا عما ورد عليكم في سبيلي
 ان يا علي الخ

مَحْرَم میرزا محرم سدهی اصفهانی از مبلغین بهائی در سنین اخیره
 دورهٔ ابهی و در ایام مرکز میثاق که شعر نیز میگفت بالاخره در هند اقامت
 و وفات یافت و در تاریخ ظهور الحق مسطور میباشد و در آثار مرکز عهد
 ابهی نامش ذکر یافت .

مَحْرَم الحرام ماه محرم الحرام که مقاتله در آن ممنوع بود ماه اول از
 شهور عربیه است و شأن آن بارها در آثار این امر ذکر گردید از آن جمله در آثار
 باب اعظم است قوله :

" السورة الخامسة في شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله
 للورقة الحمراء من شمائل بحر الاخضر لا اله الا هو قل اي اي فاشهدون و
 ان في يوم الاول من هذا الشهر سنة 1235 قد ولد الذكر علي الارض
 المقدسة وينادي الحق في الحين ان الملك لي و اني انا لعللي الكبير فما من 113

عبد قد صلّي في ذلك اليوم لذكري بركعتين علي عدّة اربعة عشر سورة التّوحيد وركعتين علي سورة الذّكر والزّوال الّا و قد فرض عليه حكم الفردوس وانّ الله ربّك لا يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم شكراً لوجهه انّه لا اله الا هو العزيز القديم واذا طلع الشّهر فالبسوا علي هيكلا الاحدية في انفسكم وما قد جعل الله في حكمها رداء السّدواء ولا تغفلوا اقلّ من لمحّة عن ذكر الحسين عليه السّلام فانه لامام عدل قتيل " الخ .

مُحَلِّل درضمن تحليل ذكر است .

محموئي قريه تابعه بيرجند که در دوره بيان برخي از بابيان ميزيستند و در آثار و الواح مذکور و مسمي به محمودي گشت و از جمله اهل ايمان جديد آنجا آقا سيد يعقوب بود که گفته اند بالاخره از شدت تعدي و تعرض اهالي ناچار به مهاجرت و مکتب داري در آن حدود گرديده و در لوحی است قوله :

" احبّاء الله في محموئي التي سميت لدي العرش بمحمودي الاعظم الابهي هذا لوح من لدنا الي الذين فازوا بمطلع الانوار اذ اتى المختار و وسلطان العظمة والاقطار ان يا علي اذكر اذ اتى محمّد حبيبي اعرض عنه العلماء " الخ

114 **مَحْيَا** ضمن نام حميا مذکور است .

مَحْيِض عربي گريزگاه. در لوحی است قوله :

" هذا ذكر من لدنا لمن آمن بالله العزيز الحكيم هل لك من

محيض غيره " و در لوحی ديگر :

" ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم

فسوف يأتي رسول الموت اذاً ليس لاحد من محيض "

مُحِيط - **مُحَاط** درضمن حيطة ذکر است .

محيي الدين شيخ محيي الدين كرد اهل سنندج مقیم قاهره مصر که

در آن دوره بهائی شده تبلیغ میکرد و سفرها نمود .

شیخ محيي الدين ابن العربي از اکابر علماء و متصوّفه صاحب کتاب فتوحات مکّیه و فصوص الحکم و غیرها نیز در آثار به صریح و کنایه ذکر یافت و حضرت نقطه وي را ممیت الدین یاد کردند و نام وي محمد بن علي است و لادتش در آندلس به سال 560 وقوع یافت و در سال 638 وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و در ضمن نام ابن ذکري از او است .

115 **مَخَارِف** جمع مَخْرَفَة به معنی خیابان بین دو صف از درخت

خرما در لوح مشهور به ناصرالدین شاه است قوله :

"قد انکرني المعارف وضاق علي المخارف " یعنی آشنایان نسبت به من ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ شد .

مَخَالِب جمع مَخْلَب آلت ربودن اشیاء از ناخن , چنگ و چنگال

در زیارت محمد تقی خان تاکري :

" وقعوا تحت مخالب الاشقياء " و در طلب مغفرت برای حاجي ذبیح کاشانی :

" وابتلي(ابتلا) بمخالب اهل البغضاء " و در خطاب وصایای عهد است :

" الهي الهي تري عبدك المظلوم بين مخالب سباع ضارية " .

مَخزُونَة اسم مفعول عربي به معنی نهفته در نهانخانه . و صحیفه

مخزونه از باب اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور یافته آن را حجت خود قرار دادند قوله :

116 " انّ هذه الصّحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الي حجتّه " الخ

و در ضمن ذکر و صحیفه ذکر است .

مَخْمُود ضمن نام خمود ذکر است .

مَدَاد عربی مرکب . در لوح سلمان است :
 " و همچنین حق را مداد و سائر اشیاء را به منزله حروفات ذکر نموده اند "

مَدَارِج عربی جمع مَدْرَج به معنی راه و روش و طریقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکنونه است :

" ای سایه نابود از مدارج ظلّ و هم بگذر و به معارج عزّ یقین درآ "

مَدْحُور اسم مفعول عربی به معنی مطرود . در خطابی است :
 " و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند " .

مَدْخَل در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیاح است :

" از برای حکام ولایات اسباب مداخل پیداشد "

مَدْرَار¹¹⁷ صیغه مبالغه عربی به معنی پرشیر و پر ریزش . در خطابی از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :
 " قد اتی الربیع و فاض الغمام الرّفیع بغیثٍ هاطلٍ مدرار " .

مَدْفَع در ضمن نام دفع درج است .

مَدِین نام وطن شعیب در شبه جزیره سینا . در قرآن است :

" وَاِی مَدِینِ اِخَاهِم شُعَیْبَا " و نام مدین به علت اقامت شعیب در آنجا و پناه

بردن موسی بدو و عظمت یافتنش در آنجا صورت کلمه تشبیهی و رمزی پیدا کرد که در ادبیات روحی به آن وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت صلوة است :

"مالي و شأني لأقوم لدي باب مدين قربك او اتوجه الي الانوار
المشرقة من افق سماء ارادتك "

مَدِي (مَدَا) عربي به معني نهايت و مَدَّت و مسافت. دركلمات مكنونه
است:

118 " لانَّ سلطان الغني ينزله عليك في مدي الايام لانَّ العزّة تصيبك في
مدي الزّمان "

مَدِينَه — مَدَنِيَه مدينه عربي شهر . مدائن = جمع و مدينه و مدينه
النّبي در قرآن و در اسلام نام دو مدين شهر حجاز . در لوح به نصير است :
" فعل منكر خود را به جمال اطهر نسبت داده كه در مدائن الله اشتهار دهد
". و در آثار حضرت بهاء الله بغداد را به نام مدينه الله محض سكونت آنجا
و ظهور امر ابهي و ابلاغش در آنجا خواندند . و در لوح معروف احمد است :
" ثمّ ذكّر من لدنا كلّ من سكن في مينة الله الملك العزيز الجميل " مدينه الله
در ذيل نام اور شليم است و مدينه السّلام نام بغداد شد چنانچه ضمن نام
بغداد مسطور است .

مَدَنِيَه رساله معروف صادره از غصن اعظم عبدالبهاء در سال 1292
هج.ق. كه در موضعي از آن است قوله :

" بناءً علي ذلك في الحقيقه اساس مدنيت و اصلاحات و ترقيّ در اروپا از
قرن خامس عشر ميلاد تأسيس شده "

" حال به فضل الهي و همّت روحانيه مظهر نبوت كليّه پادشاه معدلت
119 پناه ايران سر اداق عدل را بر آفاق ممالك كشيد و صبح نيات خالصه
شهر ياري از شرق هم خيريّه جهانباني دمیده و اراده فرموده اند كه در اين
مملكت عظيم المنقبه تأسيس اساس عدل و حقانيت و تشييد ارکان معارف و

مدنیت فرماید بعضی نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختلّ علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند " الخ .

مَذَق مصدر عربي به معني آمیختن و آلودن و در لوح به حاجي ذبيح کاشي است :

فهنيئاً له في ما شرب عن كأس الطهور ومذق من بحر الاحدية المتفجرة من جبل الكافور " الخ ونظير آن در آثار ديگر و هم از حضرت نقطه بسیار است که شاید باب تفعليل محض تکثير و مراد آن باشد که شراب كأس طهور را به اخذ از بحر مذکور بيامیخت و یا آنکه اصلاً تذوق و یا ذاق بود و در استنساخ تغيير حاصل شد و یا آنکه عرفاً مَذَقَ به معني ذاق استعمال شده باشد .

مِرَات عربي آئینه. مرایا = جمع . در اصطلاح بیان مؤمنین مرایا خوانده میشوند که شمس مشیت و نقطه در آنان نمایان است و در ضمن لغت یحیی ثبت میباشد که میرزا یحیی ازل را مرآت لقب کردند و در لوح 120 خطاب به شیخ سلمان است قوله :

" اي سلمان اليوم كلّ اشياء را مرایا مشاهده نما که خلق به یک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیر است :

" الهي فابتعت في كلّ سنةٍ مرآةً و في كلّ شهر مرآةً " الخ و در توقيع به حاجي میرزا آقاسی است قوله :

" الا بمرآة رابع لم يكن نفسه الا ظهور مرایا ثلاثه ولذا خلقتني الله من طينةٍ لم يشارك فيها احدٌ " الخ و مراد از مرآت و رتبه چهارم مقام بابیت است .

مَرَاغِه از بلاد معروف آذربایجان , از آغاز طلوع امر جدید مرکزی گردید و معاریفی از پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین و آقا عبدالصمد بودند .

مَرَّةً عربي بناء فَعْلَةٌ از مَرَّ به معني يکبار استعمال ميشود . در لوح رئيس است :

" قد تجلينا عليك مَرَّةً في جبل التيناء ومَرَّةً في الزيتاء " .

مَرَح - مَرَحِي (مَرَحًا) عربي نشاط و سرمستي در لوح راجع به مصائب و بيماريهاي درسجن اعظم عگا است :

121 " بحيثُ بَدَل مَرَحِ الغلواءِ بَمَرَحِ العلواءِ كأنهم صاروا بنسبتهم الي

قبلهم ادقّ من خيطِ الإبرةِ وارقّ من استبرقِ العبقريه لا يسمع من اليمين الا انين من ارتعد من حُمي الرعد بما اكتسبت ايدي اولي الحقد وعن اليسار من مسّه بلاء الازب بما جري من قلم الحاسب " يعني به درجه اي كه مبدل ساخت نشاط جواني را به غمّ و همّ تب گيري چنانچه گويي نسبت به سابقشان باريكتر از نخ سوزن و نازكتر از استبرق عبقرى ميباشند (استبرق به معني ابريشمينه و عبقرى نسبت به عبقر محلّ افسانه اي كشور اجنه است كه در ذيل نام استبرق و عبقر مذکور ميباشد) از يمين جز ناله آنانكه به عمليات ابدى كينه ورزان از تب لرز ميلرزند و از يسار جز فریاد كسانيكه از قلم محاسب به بلاء لازمي گرفتارند به گوش نمي آيد . و در لوح به طبيب است :

" بحيثُ بدل مرح الغلواء بمرح العرواء " .

مَرَحِي(مَرَحًا) به معني مرحباء , مريزاد , آفرين , بنازم . در خطابي در صورت زيارت طلان خانم عمّه است :

" مَرَحِي مَرَحِي بَكِ ايتها الامة " الخ .

مَرَحَبًا در لوح عيد از حضرت بهاء الله است :

" فيا مرحبا هذا عيد الله " اي چه با برکت و گشايش و خوش آيند است اين

عيد خدا .

122 مَرَصَد عربي كمينگاه . مرصد = جمع . در لوح رئيس است

" كان القوم ان يرموه في المرصد والاسواق " .

مَرغزار - مَرغ مرغزار فارسي به معني روئيدنگاه . مَرغ يعني سبزه و علفزار مرغوب چرندگان و نيز مرغزار نام معموره اي در قرب هشت فرسخي تربت حيدريه خراسان كه در ايام ابهي مركز بهائي بود . مَرغ مصدر عربي به معني غلطين درخاك و غيره . و درخطابي و مناجاتي است :

"الهي الهي اَتَمَرِّقُ جبيني بتراب عتبه قدسك " وقوله :

" وَاَمَرِّقُ جبيني بتراب رحبة فردانيتك "

مَرغُولَات در مصيبت حروفات عاليات است قوله :

" وشانه زند مرغولاتشان را " الخ در برهان فارسي مَرغُول و

مَرغُولَة به معني پيچ و تاب آورده به اين نسبت زلف و كاكل خوبان را كه شاخ شاخ و پيچ پيچ کرده باشند ميگويند .

123 مَرمُوق اسم مفعول از رَمَق درخطابي به ابن اصدق است :

" اي منادي و ايادي امرالله مكتوب شما مرموق (به دقت ملاحظه شد)

ورق مسطور منظور گرديد "

مَرَو شهر معروف درخطه خراسان كه مرو شهجهان اشتهار دارد و در اين

عصر درقلمرو تركستان شرقي و جماهير شوروي قرار دارد و در ايام ابهي

جمعي از اهل بها داشته مذکور درالواح بود قوله :

" يا اوليائي في مرو اسمعوا نداء من يدعوكم لوجه الله و اراد ان يقربكم اليه

"

مُرِيد عربي اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً به معني متعلق و پيرو

و مرشد و هادي و ولي اطلاق ميگردد . درلوح رئيس است :

" ثمّ اذهب بلوح الله الي عباده المریدین "

مَرِيَمَ مسمّيات مذکورات به این اسم در الواح بسیارند و اشهر از کلّ خواهر مهد علیا حرم ابهّی که زوجة حاجی میرزا رضاقلی برادر پدري 124 بودو در تاریخ ظهور الحق به تفصیل شرح داده شد ودر لوح معروف به لوح مریم خطاب به وي است :

" اي مریم مظلومیت مظلومیت اسم اولم را (حسین) از لوح امکان محو نمود الخ وضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم مجدلیه که در ذیل نام مجدلیه نیز ذکر است و از مؤمنات شهیره مسیح در آثار مرکز عهد ابهّی عبدالبهاء به کثرت ذکر میباشد از آن جمله :

" هو الله از ورقه مؤمنه در کور مسیحائی و دور عیسوی بعد از صعود روح وجود به مقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان شدند مگر امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود به چنان روح تأییدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید تا به حال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود گردید این ربّة الحجال به قوّتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در این دور اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند شود و به ملکوت رسد ع

مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت و از آن جمله : ملا بهرام

125 بهمن کیومرث بهمن جمشید بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند

مُزْخَرَف در نام زخرف ثبت است .

مَرْق در لوح رئیس است :

" انّه استكبر علي الله و مزق (درید) اللوح "

مَسْجُور اسم مفعول عربي در دعاء و ذکر در حقّ ملاً عبد الفتاح تاكري:
" خاض غمار رحمتك التي كالبحر المسجور " دريای پر جوش و
خروش .

مَسْقَط شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام مسقط که ورود باب
اعظم به آنجا در سفر مکه و مهمان شدن به آنجا در تاریخ ظهور الحق ثبت
است .

مَسْلُول عربي شمشير از غلاف کشیده . در لوح دنيا است :

126 " حال هر يوم نار ظلمي مشتعل وسيف اعتسافي مسلول "

مَشْرِق- مَشْرِق الازكار مشرق به معني شروق گاه آفتاب .

مَشَارِق = جمع . و کلمه مشرق و مشرق وحي و مشرق ظهور و غيرها
در آثار این امر به کثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعزّ:

" انتم مطالع الاستقامة بين اليرية و مشارق البيان " و مقام ابهي بر نفس
خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند قوله الاعزّ:

" انه لمطلع علم الله و مشرق او امر الله " و در صلوة يومية است :

" قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور " .

و مشرق الازكار نام معبد بهائي قرار گرفت و در کتاب اقدس است:

" كذلك سمّي لدي العرش " و شرح ساختمان مشرق الازكار عشق آباد

و شيكاغو در تاريخ ظهور الحق ذکر است و از جمله آثار مرکز عهد ابهي
راجع به مشرق الازكار عشق آباد چنین است قوله الجليل :

اي ياران عبد البهاء الحمد لله به عون و عنایت جمال ابهي در عشق آباد

127 تأسيس مشرق الازكار به نهایت حرّيت و اقتدار گرديده و جميع ياران در نهایت
اهتمام به این خدمت پرداخته به جان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت

در این امر جانفشانی نمایند ولی چون این مشرق الاذکار به نهایت آزادگی تأسیس میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا محمد تقی افغان اند وبالوکالة از عبدالبهاء به این خدمت قیام فرموده اند و صیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و اصفیاء به قدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا به زودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و تأثیر در دل‌های خیر خواهان نماید و تشویق اذهان آزادگان کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیت و جمال بناء ممتاز باشد

و در سال 1920 میلادی شروع شد و در حدود 90 میلیون ریال مصارف گرفت قطر 225 فوت و ارتفاعش 180 است و در ذیل نام کرمل ذکر مییابد .

مَشْعَرٌ عربی مَدْرَک و مذاق و موضع مناسک حجّ. در لوح به نصیر است قوله جَلّ و عزّ:

" این است منای عالمین و مشعر عزّ توحید " الخ .

128 مَشْکَاةٌ عربی قنديل, چراغدان, چراغواره , مَشَاکِي = جمع . در کلمات مکنونه است:

" یابن الوجود مشکاتی انت و مصباحی فیک " و در لوح به شیخ سلمان:

" مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده و خواهد بود "

و در خطابی به صدر فریدنی است:

" الحمد لله الذي تجلّي من الافق الرّحمانی علی العالم الانسانی و اضاء بنور

السّبحانی فی الصّقع الامکانی و جعل القلوب او عیة حبّه و الصّدور مشاکي

نوره " .

مَشِيَّةٌ عربی خواست و اراده شخص. در لوحی است :

" لو لا امره ما اظهرت نفسي قد احاطت مشیة مشیتي " .

مَصَارِيع

در سورة الحجّ قوله ج ع :

" خافوا عن الله ولا تختلفوا في ما وصّاكم به الحقّ ولا تتبّعوا كلّ مشرک

مردود " مَصَارِيع جمع مصروع ، مجانين روي زمين و معاندين .

مِصْبَاح عربي افزار فروش و روشني و چراغ. در لوح رئيس است:

129 " قلّ البلايا دهن لهذا المصباح و بها يزداد نوره ان كنتم من الصادقين "

و در لوح طبّ :

" اكل القليل في الصّباح انه للبدن مِصباح "

و ميرزا عزيز الله خان اديب شهير و شاعر مصباح تخلص شرح احوالش در

ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او بيادگارند .

مِصر کشور معروف و پاي تختش شهر قاهره که بيان اوضاع و احوال آنجا

به تفصيل در اسرار الآثار العمومسيه است و آنچه به تفصيل ندر تاريخ

ظهور الحق ثبت گرديد ضمن نامهاي اروپ و اسکندريه و قاهره و غير هادر اين

کتاب ذکري است و نبذه اي از آن احوال اينکه در سنين اقامت ابهي در

در ادرنه روابط اين امر به آنجا شروع شد و آقا سيد حسين کاشي از مؤمنين

دوره بيان که در سنين بغداد مهجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلامبول همراه

رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گزيد و بعداً چون

حاجي ميرزا حيدر علي اصفهاني به آنجا براي تبليغ رفت حاجي ابوالقاسم

تاجر شيرازي مقيم آنجا را که مردی هفتاد ساله و دولت مند بود بهائي ساخت

چنانکه آن مرد پير از شدت عشق ايماني با آنکه در آن ايام تذکره براي ادرنه

130 نميدادند چهار صد ليره به حاجي ميرزا حسين خان سفير فرستاد و تذکره

گرفته به ادرنه شتافت و با حال مزيد اشتعال برگشت و خانه خود را دار

التبليغ قرارداد تا حاجي ميرزا حيدر علي با کثيري از ايرانيان در خصوص اين

امر صحبت داشت و دختر خود را نیز به ازدواج آقا سيد حسين مذکور داد

و او را فرستاد تا عائله اش را از شیراز به مصر رساند و آقا سید حسین در بین راه در بمبئی برای خود تبعیت انگلیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم قاهره با حاجی میرزا حیدر علی به حيله اظهار شوق تحقیق از این امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنان مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابو القاسم را به حبس انداخت و او بسم الله البهی الابهی گویان زنجیر به گردن نهاد و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقا سید حسین را چون تبعیت انگلیزی داشت نتوانستند تعرّض کنند و مدفن حاجی ابو القاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم عبدالبهاء در ایام توقف به مصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله:

" او (حاجی ابو القاسم نیل فروش مذکور) از بندگان جمال مبارک بود من اوّل در سفر مصر به فکر تعمیر قبر او افتادم " الخ و نیز به 131 جمعی چنین فرمودند:

" حتّی بمصر فتّشتُ ثلاثة ایام علی قبر ابو القاسم حتّی وجدته و عمرته " و در خطاب و بیانی راجع به مصر که ذیل نام حکمت و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد که صفت بخل و امساک داشت ولی به واسطه ایمان تغییر یافته کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز به نام جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت گذراند " . و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جراند مصر و دائرة المعارف بیروت

ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث معظمه مصر مربوط به این امر ورود مرکز عهد ابھی عبدالبهاء به آنجا بود که پس از آزادی از سجن عکا به سال 1909 بعد از یازده ماه از حیفا به آن عزم رفتند و ورود به کشتی خدیوی قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه 24 شعبان 1328 هج.ق. مطابق 29 اگست 1910 م. و ورود به پرت سعید روز چهارشنبه 26 شعبان 31 اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و بهائیان اسکندریه و قاهره متدرجاً 132 حسب الاذن تشرف حضور یافتند . حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه 18 رمضان 1328 مطابق 22 سپتامبر 1910 و ورود به اسکله اسکندریه روز جمعه 19 و قریب به ظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی به فوقانی خانه حسن افندی سیف متصل به محطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه به خانه نزدیک مطه شتس اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید را همراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر به مصر وارد و در غربه الزیتون مقابل مصر جدید در هتل نیو زیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر به محطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شتس اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ اگست ۱۹۱۱ یک ساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل نمودند [133] میرزا اسدالله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقا میلانی و خسرو همراه بودند و لذا مدت اقامت

کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ آگست از مارسیل به قاهره و اسکندریه چنین تلگراف کردند :

" محفوظ و مصون رسیدیم عبّاس " و در آن مدّت توقّف در خاک مصر متدرّجاً جوش تعصّبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصري و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الاظهر و غیرهم که برای ملاقات می آمدند عیان بود به علم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات به میان آمد و در مقاله جریده المؤید نمرة ۶۱۹۳ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابهایی به بهائیان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تا حدّی روشن میگردد قوله :

" هو الله ای یاران عبدالبهاء نامه ای که مجتمعاً تبریک ورود به اقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء چهل سال درسجن عکا¹³⁴ اسیر اهل بغضاء بود سلطان مخلوع (عبدالحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق می افزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصوّر فرستاد تعرّض و اذیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابدأ اعتنائی ننمود و حتّی راضی به ملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمّم آنند عبدالبهاء را به فیزان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آتشی مخصوص به عنوان تجارت یعنی نقل غلّه از اروپا به عکا آمد و سه روز و سه شب مابین حیفا و عکا تردّد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا به کشتی و با کشتی به اروپا حرکت نماید حتّی

جمعی عقلاي احباً متفق بر آن شدند باري هیئت تفتیشیه رجوع به اسلامبول کرد و با دفتری از مفتریات و کتابی بهتان و به اعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرم و محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کراراً گفته بود اول حکمی که اجرا خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا دار خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه به اسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا [135] دردم جامع پادشاهی بعد از صلوة جمعه صدا نمود فرصت تعرّض به عبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست

تا مشکلات دیگر حلّ شود تا منتهی به خلع شد فرصت تعرّض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گلوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشن و لواء عسکری به درک رفت و میر پنج به مصر فرار نمود و از احبّاء صدقه طلب نمود حکمت چنین اقتضاء کرده که عبدالبهاء به اقلیم عزیز مصر شتابد " الخ و در خطابی قوله :

" عبدالبهاء به اقلیم یوسف کنعانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتریات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر 1911 مطابق ذیقعدۀ 1329 هج. ق. از مارسیل با کشتی پرتقالی که میرزا اسد الله اصفهانی و میرزا محمدباقرخان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدّن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوّم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی 1330 هج. ق. مطابق 25 مارچ 1912 به عزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در امریک به پایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت در اروپا هم مسافرت انجام دادند به روز 136 هشتم رجب 1331 هج. ق. مطابق 13 جون 1913 از مارسیل به عزم کشور مصر

روانه شدند و برای بار سوم در 13 رجب 1331 هج.ق. مطابق 12 جون 1913 م. به حالی که میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسدالله قمی همراه بودند به پورت سعیدوخانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روزخانه اجاره کردند تا در روز 7 شعبان 1331 هج.ق. مطابق 11 جولای 1913 به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز به رمله اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و به علاوه زائرین بهائی عده ای از سیاهان غرب و پروفسورها و اعظم ترک و مصر حتی خدیو مصر مکرر به ملاقات آمدند و بالاخره در محرم 1333 مطابق دسامبر 1913 به حالی که میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استغراق در اسفار میباشد

خطاب :

137 " جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دبّاغ علیهما بهاء الله الابهی ای دویار عزیز هیچ میدانید که عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم به اسم اعظم روحی لعنبتہ الفداء که یک سال است یک دفعه فرصت یافتم که به حمّام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمّ حرکت به فرنگستانم که شاید خدمتی به آستان نمایم به قول عرب هذا ضغثٌ علی ابّاله یعنی یک دسته ریسمان فتیله چراغ منضمّ شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور بر اختصارم " الخ

مصطفی از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز به سال 1283 که سرش را بریدند از آن جمله در لوحی راجع به او است قوله:

" ان اذکر المصطفیٰ الّذی استشهد فی ارض التّاء (تبریز) فی سبیل اللّٰه مظهر هذا الامر البدیع " ودر لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله:
 " وهمچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا مصطفیٰ و من معه را اخذ نمودند و به رفیق اعلیٰ و افق ابھی فرستادند " الخ شهادت میرزا مصطفیٰ مذکور با شیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفیٰ را جمال ابھی محض یادگار پدر مصطفیٰ نام کرد که با مادرش از همسجنان 138 عکا شدند و پیوسته در خانه ابھی خدمت کردند و لی اواز ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابھی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که به دیدن رفته بود طرد شد .
 دیگر :

سید مصطفیٰ رومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیار در آن مملکت و هند که به السن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمان خان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهیر بهائی مذکور در نام جمال و سیمان تا سال 1364 هج.ق. خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواح و آثار بسیار مذکور گردید و به سال نامبرده به حمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما به شهادت رسید . و از مصطفیٰ نامان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابھی ' مصطفیٰ خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهی مرکز میثاق است که :

"مصطفیٰ بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که به خانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب به مناسبتی قصه معروف راجع به حجّاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجّاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللّٰهُمَّ احسن خُلُقِی کما احسنت خُلُقِی وزن گفت حجّاجا بر خدا 139 تهمت مزین

، نقل کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی به او گفت قل اللهم احسن خلقي كما احسنت خلقي و خنده درگرفت و او بعضی تهمتها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که به حيله از حاکم بدگویی میکرد و مقصودش وصول به پولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنا ننمودم و لذا راپورت را تصدیق کردند و حتی نوشت که مرا هم میخواست بآبی کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها به نام بآبی زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریض است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب گفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا کار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابھی^۱ نشسته بودم و زنبوری دورس مبارک میپسید و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دو نیم شد خطاب به زنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلمی پاشا والی بیروت با دو تن معاونینش وارد عکا شد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی ذکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله^{۱۴۰} الرحمن الرحیم با بسم اب و ابن و روح القدس یکی است و تبیین آن

چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نما میدانند ذکر کردم و وقت مغتنم شمرده گفتم حضرت باب میفرماید من آئینه خدا نما هستم مقصود این است که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق به ما میشود و از ما به عالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر افتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا ریب فیه و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای به والی

نوشتم که اوضاع عکا شایان تفتیش میباشد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع به اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلو خانه نشسته بودم و دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است که یک پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدأ اعتنا نکردم گفتم خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود مینشینم باری مفتشین یک قدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یک روز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی 141 لازمی دارم گفتم در را باز کنید آمده نشست و بعد مذاکرات گفت یک پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زودتر نگفتید صبر کن حال میروم می آورم رفتم وضو گرفتم شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زودتر من مخصوص طول میدادم و آخر الامر گفتم پول را فرستادم منتظر مباش گفتم فرستادید به توسط کی فرستادید گفتم قم و یک سیلی به گوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و یک استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان به جایی رسیده که رئیس تجارت رامیزندهنوز امضاء نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام , متصرف , مفتی , قاضی ,

و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را به والی و او به محض رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه برای من آوردی که حکومت عکا را دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و به این واسطه بیرون آمده بود و خجل برگشت به عکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان

هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من 142 فرستاد که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره داد به والی بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخرجشان را تکفل کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی به من نوشت و اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا به شام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دادم همه را در کمال راحت به شام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم تمناً دارم کاری برای من راست کنی من هم نوشتم مأموریتی به او دادند مقصود این است که جمال مبارک به ما فرموده است که به اعداء هم نیگی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی نداریم " الخ و در ضمن نام عکا نیز ذکر است .

مُضَادَّت ضمن ضدّ ذکر است .

مُضِرٌّ ضمن ضرّ ذکر است

143 **مِضْمَار** عربی میدان دواندن و لاغر کردن اسبان . در کتاب

اقدس است :

" تالله هذا مِضْمَار المکاشفة والانقطاع "

مَطَارِف در لوجی است :

" ایاکم ان تحجبکم الزخارف والمطارف عن هذا المقام الذي توجهت اليه افئدة النبیین والمرسلین " جمع = مَطْرَف - مَطْرَف . رداء خز با زیب و نگار .

مَطْرَان - مَطَارَنَة (مِتروپولیتین) مَطْرَان کلمهٔ معرّب , لقب قسّیس

بزرگ رئیس گهنه بالاتر از اسقف و تحت بطریق که مَطَارَنه و مطارین جمع آن است . در لوح به فارس :

" قل یا معشر المطارنة قد ظهر مولي البرية " الخ ودر خطاب به عندلیب قوله :

" یکی از مطارنّه انطاکیه گفته " الخ

مَطْعُون عربی نیزه و کارد (و غیره) خورده . در خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء و غریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنّصال مطعوناً برماح الجور والجفاء " .

144 **مُطِلّ** اسم فاعل عربی به معنی بلند و مشرف . در صورت زیارت محمد تقیخان تاکری است :

" جبلّ (کوه اورنگ تاکر) مُطِلّ الی البیت المعمور " مراد خانّه پدری ابھی^۱ در تاکر است .

مَعَارِف در لوحی به شیخ سلمان است :

" این ایام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین معارف جدید نازل " الخ . به معنی علوم . ودر لوح به ناصرالدین شاه :
" قد انکرني المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند .

مُعَاشِرَة - مَعَشَر معاشرت آمیختن و مصاحبت . در کتاب اقدس است :

عاشروا مع الادیان بالروح والریحان " واز بیانات شفاهیّه مرکز عهد ابھی^۱ عبد البهاء در حیفابه سال 1919 است :

" امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی دوستان مسیحی رفتم من به موجب امر جمال مبارک با جمیع مردم به روح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضررشان به امر میرسد معاشرت 145 نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا مع الادیان بالروح والریحان ودر جای دیگر میفرمایند که زنهار با اشرار افت مگیر اگر کسی بخواهد شبیه در قلوب ایجاد کند ویا انسان را به لهو و لعب دعوت کند شخص نباید با او معاشرت کند باید بیزاری جوید " و معشر جماعت وانبوه در لوحی است :
" یا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام " .

مُعْجَزَة اسم فاعل عربی از اعجاز به معنی ناتوان و غیر قادر به اتیان مثل سازنده . و تاء بهر تأکید در مبالغه ست و در تاریخ فاضل قائنی ضمن شرح احوال ملامحمد محولاتی چنین مسطور است که حسب خواهش عالمی علاوه از دوهزار خوارق عادات که خود در سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه از جناب قدّوس واصحاب وانصار مشاهده نموده بود نوشتند پس از اتمام متوجه شدند که آن حضرت ابداً معجزات و بروزات و خوارق عادات را حجّت امر خود نمیدانست و راضی به اظهار نبود و به همین ملاحظه آن کتاب را به آب شستند " انتهی و در اسرار الآثار تفصیلی است .

146 **معراج** عربی افزار و آلت عروج و برآمدن و بالا رفتن . که در لوح رئیس است :

" الی ان عرجوا الی مقام المکاشفة " و معراج النبی در عرف عام به معنی عروج پیمبر و قرب اتّحادی و ی شهرت دارد و در آثار این امر به مواضع متعدده ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت و گواهی است که پیمبر بجسمه حتّی بنعلیه عروج فرمودند و مخالفین آن را به عقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان دانستند مراد این است عروج

به مکاشفه و نزد حقّ و حقیقت احتیاج به خلع امور مادیّه و به حرکت مکانی ندارد بلکه به زی خود و در مکان خود با سکون و استقرار به مقام قرب رسیدند . در لوحی است قوله الاعزّ :

" عَرَّجَ بِرُوحِ النُّورِ فِي فُؤَادِكَ ثُمَّ اصْعَدَ إِلَيَّ اللهُ فِي سِرَائِرِ سِرِّكَ لِنُؤْلَا تَلْتَفَتَ بِذَلِكَ نَفْسِكَ وَ قَلْبِكَ وَ جَسَدِكَ وَ عَقْلِكَ وَ كَلَّمَ مَا لَكَ وَ عَلَيكَ وَ هَذَا حَقُّ الْمِعْرَاجِ فِي مَرَاتِبِ الْإِسْفَارِ وَ غَايَةِ فَيْضِ اللهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُهَيِّمِ الْجَبَّارِ " و قوله :
 " هذا يوم فيه نادي (نادا) محمّد رسول الله من قطب جنّة الرّضوان يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين هذا هو اللّذي سمعتُ ندائه في المعراج وما رأيتُ جماله الي ان بلغت الايام الي هذا اليوم 147 اللّذي به زينت ايام الله الملك العزيز الحميد " .

مَعْرُوف شتاخته شده و مشهور و به معنی قول و فعل نیک و خیر به مقابل مُنکر و به معنی رزق و احسان . در کتاب اقدس است :
 " تمسّکوا بالمعروف في کلّ الاحوال " در هر حال به نیکی متمسک شوید .

مُعْطَلَةٌ مُعْطَلَةٌ در اصطلاح علم کلام اسلامی لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین به نفي صفات از حقّ چه نفي صفات مستلزم نفي ذات میباشد ولي معتزله و همچنين مستفاد از خطب نهج البلاغه و آثار ائمه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً از ربّ اعليّ نفي صفات زائده در ذات را میگویند و عليّ هذا در مقام مبالغه مذکوره در آثار نامبرده و حتّی در آثار اسمعیلیه همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیه از شرک و تعدّد و حدوث و امثالها میباشد .
 و مُعْطَلَةٌ در قرآن است :

" وَبِئْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ " به معنی چاه بی کربی استفاده گذاشته که تشبیهاً در سرچشمه معارف محلّ قبول و ایمان و ادراک نشده استعمال 148 میگردد . در لوح به حاجی محمّد کریمخان است قوله الاعزّ :

" نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات (كلمات منقوله از شيخ اسائي) لبئرِ

مُعَطَّلَةٍ

مَعَلَّاتٍ سَبْعَةٍ در ذیل سبع درج است

مَعْمُورَةٌ نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این

امرکه در آغاز به ایام اقامت جناب ملاً حسین بشرویه در مشهد بعضی از ملاً های آن قریه به واسطه او بابی شده به وطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از ملاًها و غیرهم واردگشتند چنانچه آن قریه به عنوان قریه بابیان مشهورگردید و در ایام ابهی^۱ مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملاً علینقی از بابیان آنجا در تبریز به تفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه و احباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی:

" احبّاء الله في معموري الاعظم الابهي يا اصحاب المعموران استمعوا نداء

ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الدّيجور وانارت الآفاق 149
لعمری قد صرتم معموراً بما ورد علیکم فی سبیل الله ربکم ان یا قلم
الاعلیٰ ان اذکر عبدنا محمّد " الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان
اولین در آنجا هستند .

مَعِينٌ عربي آب جاري هویدا . در لوح سلمان است "

" باید به کوثر بی زوال ذوالجلال فائز شوید فطوبی لمن وصل الی

هذا المعین وانقطع عمّا عنده " و در لوح نصیر است :

" ولا تلتفتوا الی کلّ معینٍ کدرٍ "

مَغْبُوطٌ اسم مفعول عربي به معنی رشک برده از غبطه به معنی رشک.

در رساله مدنیه است :

" چنین خطه مبارکه که منشاء تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بني آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب " .

مُعْطِي (منظاً) در لوح شهیر به سلمان است قوله ج ع :
 " واگر ذکر حکمتهای مقتعه مقطنه نمایم البتّه ناس را منصعق بلکه میت مشاهده خواهید نمود " به معنی پرده بر روکشیده و پنهان .

مِغْوَار عربی پر غارت و با جرأت . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو است :

150 " وَرَكَّبُوكَ عَلِيَّ الْبَقْرِ الْمِغْوَارِ "

مُفَاوِضَات مفاوضه به معنی گفتگویی با یکدیگر . مفاوضات

عبدالبهاء نام مجموعه سؤال و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میس لورا بارنی امریکاییه در سر میز تناول غذا با غصن اعظم عبدالبهاء است .

مِفْتَاح عربی کلید . افزار گشودن . مفاتیح = جمع در لوح دنیا است :
 " الحمد لله حقّ جلّ جلاله به مفتاح قلم اعليّ ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابی است مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدّسه " و در لوحی دیگر :

" انّ في قبضته مفاتيح خزائن السموات والارضين "

مَقَرّ عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس است :

" وعند غروب شمس الحقيقة والتّبيان المقرّ الذي قدرناه لكم " و ظاهر کلام چنین میفهماند که در آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجه بعد از خود مقرّر فرموده بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده

باشد و مرکز عهد ابھی عبدالبهاء بقعه محلّ استقرار جسد مکرم ایشان را 151 بیان فرمودند و همانجا یعنی روضه مبارکه محلّ توجه قرار گرفت .

مُقَرَّنِينَ در دعاء و ذکر در حقّ محمد تقیخان تاکری از حضرت عبدالبهاء:
 "مقرنین فی الصغار" بستگان به بندها .

مَقْصُود اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل بها متبادر در ذات
 الهی و در هیکل بهاء الله میباشد و عکا به شهرت ارض مقصود نام بردار
 است . در کتاب اقدس است :

" لكلّ نفس ان يتبع ما امر به من لدي المقصود " وقوله :

" قوموا علي خدمة المقصود " ودر لوح رئیس است :

" قد عرفناك يا مقصود المرسلين " و قوله :

" وسمع منك ما يطهر به افئدة القاصدين " و در ذیل نام کرمل ذکر
 است .

مَقْصُور در سورة العلم خطاب به حورية البهاء است :

" اياك ان تستري ترائب المقصور عن ملاء الطهور " الخ شاید به

معني مقصورة زن خانه متعالی از رؤیت و تماسّ رجال , و اشاره به
 " حور مقصورات في الخيام " از قرآن میباشد و نیز ممکن است مقصور به
 معني بافته و مراد گیسوان باشد و در نام تربیة ذکری است

152 مقعد عربی جای نشستن و جای تکیه و محلّ دیوان حکومتی را گویند

در قرآن است " في مقعد صدقٍ عند مليکٍ مقتدر " و از این آیه عرف و
 اصطلاحی بر خاست که در آثار این امر کثیر الاستعمال است از آن جمله
 در لوح حاجی محمد کریمخان :

" ثمّ قدر لي مقعد صدقٍ عندک " ودر لوح به اشرف :

" اذ ادخلک تلقاء العرش مقعد عزّ عظیم "

مَقْنَعَة - مُقَنَّع در ضمن قناع ذکر است .

مُكَاشَفَةٌ مصدر عربي به معني پرده برداري و آشكار ساختن و در اصطلاح

عرفاني و رمزي ديني معينه ديدن حقايق به عين باطن درحالي مابين خواب و بيداري. در لوح رئيس است:

" الي ان عرجوا الي مقام المكاشفة

مكحولة عربي در سورة العلم خطاب به حورية البهاء :

" ثم ادخلي تلقاء العرش معلقة الشعر محررة الوجه مزينة الخد مكحولة

العين" سرمه

كشيدة چشم .

153 مكسول مستر و ميسيس مكسول از بهائيان مونترآل كانادا بودند

و مركز عهد ابهي عبدالبهاء در ايام اقامت به مونترآل چندي به خانه شان توقف فرمودند و تفصيل واقعات آن ايام در سفرنامه امريكا مسطور است از آنجمله :

" مسس مكسول عرض نمود وقتي كه در عگا مشرف شدم از اولاد بكلي

مأیوس بودم الحمد لله رجاي من ودعاي مبارك در روضه مبارك مستجاب شد خيلي در باره او و طفل او عنایت نموده فرمودند اطفال زينت خانه اند منزلي كه

طفل ندارد مثل اين است كه چراغ ندارد و عرض كرد شوهر من سابق به من ميگفت تو بهائي هستي خود ميداني ولي كاري به من نداشته باش اما حالا از

تشریف فرمائي مبارك آنقدر افتخار دارد كه اگر سلاطين به منزل ما مي آمدند اين نوع افتخار نمينمود "

الخ فرزند مذکورش همين محترمه است كه حرم حضرت ولي امر الله ميباشد و نام روحيه را همان وقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند.

مكلم موسي در لوح مخاطب " يا صادق " قوله:

" قل يا قوم انسيتم ما تكلم به احد اوليائي من قبل (حضرت علي امير

المؤمنين) بقوله

فتوَقَّعُوا ظُهُورَ مَكِّمٍ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَي الطَّوْرِ هَذِهِ كَلِمَةٌ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ
 مِنْ لَدُنِّ مَنْ 154 ارسله بالحقّ وايدہ بروح الامين "

مَكَّنَ در خطابی مناجات طلب مغفرت برای حاجی ذبیح کاشانی است :
 " مَكَّنَهُ فِي جَنَّةِ الرَّضْوَانِ " اورا درباغ بهشت جای ده .

مَكَّنَاتِ مستر هوارد مکنات امریکائی به سال 1315 هج.ق. بهائی شد و تبلیغ
 همی کرد و در ترجمه ایقان و نیز حجج البهیة تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی
 به انگلیزی مترجم را کمک نمود و به سال 1332 م. با زوجه اش و برخی
 دیگر به زیارت عگا رفت و میرزا ابوالفضل در طریق عودت از امریکا
 همراه بود و غصن اعظم عبدالبهاء در ایا مسافرت به امریکا چندی به خانۀ وی
 در بروکلین اقامت فرمودند و درحالی که برای جمع حضار خطابه " مژده باد
 مژده باد " الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک از ایشان برداشته شد و این
 به تاریخ دوّم رجب سال 1330 بود و مکنات سالها در امر بهائی در امریکا نطق
 و تبلیغ کرد و در سال 1927 م. در اثر عمل جراحی ران پا به علّت اصابت
 موتور سیکلت رحلت یافت.

مُكُونُ اسم مفعول از تکوین به منی ایجادشده . از مولی الوری عبدالبهاء
 در معرفت 155 الهیه است :

" وَتَنْزَرُهُ بِصِفَاتِهِ عَنْ مُمَائِلَةِ مُكُونَاتِهِ " که بر حد و بیان علی امیر المؤمنین در
 دعائی " عن مجانسة مخلوقاته " است ولی در بعضی نسخ بر خلاف ظاهر
 مکنوناته دیده شد.

مَلَأَ اَعْلَى ' عربی توده برین و عالم جانهای مقدّسه در لوح رئیس است :
 " يَصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلَأُ اَلْاَعْلَى ' "

مَلَأَ اَلْقُدْسِ لوح ملاح القدس ضمن نام و شواش ثبت است .
 مَلِكٌ - مُلُوكٌ مَلِكٌ عربی پادشاه و فرمانفرما . مُلُوكٌ = جمع . و کتاب
 الملوك از

مَلِكَةٌ - مُلْكٌ مقام نقطه ضمن توقیع ثبت در ضمن شرح نام صادق

مَلَكُوتٌ ذکر است و در آثار ابھی سورة الملوك و خطابات به ملوك در سورة

هیكل و کتاب اقدس مشهور است

و در لوحی در شأن الواح ملوك است قوله :

" انا بعد وردنا في السجن الاعظم بلغنا رسالات الله شرق الارض وغربها " که

ضمن نامه‌های خلیل و سجن ذکر است . و نیز ذکر مَلِكٌ در آثار آن حضرت مکرر گردید
از آن جمله در کتاب اقدس است قوله :

156 " طوبى لملك قام علي نصره امري في مملكتي ... لكل ان يعزروه ويوقروه "

الخ .

و ذکر ملکه زنی پادشاه به عنوان :

" يا ايها الملكة في لندن " گردید.

مُلْكٌ پادشاهی مَلَكُوتٌ پادشاهی بزرگ و مَلِكٌ الملوكي به اصطلاح دینی

جهان سلطنت الهی . و در آثار و الواح این امر ذکر مُلْكٌ و مَلَكُوتٌ مانند آیه شهادت

در صلوة " قد اتى المالك الملك والملوك والعزة والجبروت لله مولي الوري

ومالك العرش والثري " به تکرار بسیار استعمال گردید . و در کتاب اقدس است قوله

:

" لو نتكلم في هذا المقام بلسان اهل الملكوت هذا لسان عبادي في

ملكوتي تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتي " الخ که مستفاد میشود

مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربین الهی از نفوس بالغه بشریه

میباشد . و در عرف این امر و آثار بدیعه اصطلاح ملكوت ابھی ترجمه

عالم پادشاهی مقام ابھی متداول گشت . و از غصن اعظم عبدالبهاء است

قوله :

" از افق اعلي ' و مقامات ابھی سؤال نموده بودید حضرت اعلي ' انني

انا حي في الافق الابهي فرمودند و از جمال مبارک و نراکم من افقي الابهي

در الواح نازل و همچنین ملكوت ابھی وارد بدان که ملكوت در لغت مبالغه

مُلک است یعنی سلطنت و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط بر عالم ملکی و مقدّس از شئون و خصائص و قیود و نقائص¹⁵⁷ عالم ملکی، مجرد هیکل قدیم نورانی نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیر متحیز و غیر محسوس به حواس جسمانی مثالش عالم عقل و عالم روح در هیکل انسانی است که محیط بر قالب جسمانی و مدیر کافه شئون و اعضاء و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه خارج زیرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم الهی غیر متناهی باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از عالم الهی و جهان رحمانی مقرّ سلطنت روحانی و کامرانی احبّای رحمانی است. جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء قبل از احتراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت آن جهان حقیقت مستقرّ بوده و حال نیز چنان است زیرا از برای حقیقت مقدّسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظهوری و نه بطونی نه اولی و نه آخری لم یزل در علوّ بوده و هست این تقدیس مراتب بالنّسبه به اشراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت" الی آخرها. و در لوح به نصیر چنین است قوله:

"لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدي به آن ملتفت نه ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه " الخ

مَمَرّد عربی صاف و هموار. در لوح حکما است:

" انّ قلبي من حيث هو هو قد جعله الله ممرّد " الخ

¹⁵⁸مُنَاجَات مصدر مزید عربی به معنی راز و درد دل گوئی. در ضمن

لوح حکماء مقداری از تضرّعات حکیم بلیئوس به نام مناجات مذکور است و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدّسه همه ادیان مسطور میباشد و مزامیر داود و مناجاتهای صادره از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء روحانی به کثرت موجود و مشهور و مناجاتهای

صادره در امر بدیع بیشتر و متنوع تر میباشد از آن جمله در مناجاتهای مقام
نقطة البيان است قوله:

" يا ذا الجود والاحسان والحجة والبيان انت تعلم اني لا احب ان اعلم الا
حبك فانت فانزل لي الاسباب ما يبلغني الي ساحة قرب الاسماء والصفات "
الخ وقوله :

" فسبحانك يا الهي خلقتني وانت الذي رزقتني وانت الذي امنني وانت الذي
شرفتنني وانت الذي الهمتني وانت الذي اكرمتني وانت الذي اعطينتني وانت الذي
لا يعزب من علمك من شئ ولا يجب عن طلعتك شئ فاه آه كيف اقول انا
وان هذا هو ذنب العظيم و عصيان القديم حيث 159 لا يعادله ذنب في علمك ولا
يساويه في الرتبة خطيئة في كتابك لانه هو من شجرة الانية يتطق بين يديك فاه
آه انا الذي رضيت في تلقاء وجهك بان اقول في نفسي قول انا و انا الذي
احتملت القول في تلقاء طلعة حضرتك بقولي انا وانا الذي فرطت في جنبك
بذكري انا وانا الذي عصيت حضرتك بذكر الانية نهيت بان لا يعزبها احد في
تلقاء عزربوبيتك وانا الذي قلت انا و لا استحيي من وجهك بالآ اقول بعد ذلك
في بين يديك بانني انا فاه آه لو ابكي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في
عمري ما يفرق فؤادي ولا يسكن سرّي ولا يروح علانيتي ولكن لما شاهدت
معاملتك مع المذنبين من عبادك لايقن لا تسخط علي بجلالة رحمتك ولا
تغضب علي بغلو عنايتك وسلطنتك " الخ
ودعاي ليلة الجمعة است :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانك اللهم يا الهي يا محبوب من ان انكرک
بذكري اياک او ان اثني في ملک اذ انني اعرف حدّ کینونتي بانها معدومة
عندک واشهد علي ذاتيتي بانها مقطوعة عن ابداعک فكيف من عرف حدّ نفسها
وشهد علي مقام انيتها يقدر ان يستعرج اليها من حدّفنائها فسبحانک سبحانک من
ان اکون ذاکرک او مثنيک ولوکان الكلّ يتقرّبون اليک بتوحيديک فاني اتقرّب

بک الیک باعترافي بشرکي عندک بانّ توحيدک لا یمکن لغيرک لانّ¹⁶⁰ ذکر
الغير اعلي دليل علي الامتناع ووجوه الاثنية اقوي شهيد علي الانقطاع
فسبحانک سبحانک ولو کان الكلّ يتقرّبون بک بثنائهم لديک فأنّي اتقرّب بک
بتقدیسک عن وصف مادونک وبتنزيهک عن نعت ماسواک اذ وجود الوصف
دالّ بالقطع عن الموصوف وذكر النّعت شاهد بانّه اثر لا يذكر مع المنعوت
قسبحانک سبحانک لو کان الكلّ يتقرّبون الیک بما هم يحبّونک فأنّي اتقرّب
الیک باقراري علي عدم حبّي لک لانّ ذلك لا یمکن لاحد لو عرفت السبيل او
وجدت الدليل فأنّي وعزّتک لکننت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدّي
وملاحظة فناء وجودي كيف اتلبس الباطل بالحقّ واتقمّص الممكن بالحقّ لا
وعزّتک ما عرفتک وما کننت عارفک وما وحدتک وما کننت موحدک وما
اجبتک وما کننت ؟ وما ذکرتک وما کننت ذاکرک وليس لي حزن بذلك لانّ
الكلّ بمثلي لو يدّعي احد غير ذلك فادّعاؤه یکذبّه ولا يحتاج الي دليل غيره لانّ
الوجود الموحد اعظم دليل بشرکة وذكر الغير بنفسه اشدّ دليل بقطع السبيل عن
حبّه فسبحانک ليس لي لذة الاّ باعترافي بنار حدّي و عرفان فناء کينونتي
واقراري بقصاراي العظمي لنفسانيتي وقضايای الکبري لانيتي واشهدک يا
محبوب ولم استشهد غيرک لانّ شهادة الغير لم ينفعني لانّ الكلّ بمثلي فقراء
عندک ومحتاج غيرک وانّ استشهد المفتقر

¹⁶¹ عن المفتقر دليل علي جهله به وتغيره عنک الاّ وان لا يري في ذکر الغير الاّ
طلعتک ولا في شهادة العبد الاّ شهادتک فانّ حينئذٍ حلّ له ذکر السّبحات وبيان
الاشارات والاّ فسبحانک سبحانک ما علمت ذنباً اکبر من هذا استشهد العبد
بدونک و اراد ان يستغني بسواک سبحانک سبحانک وكفي بک شهيداً علي بانّي ما
اوحّدک ولا اقدر بتوحيدک ولا اثنيک ولا اقدر بثنائک وانّي لاعلم بانّ الموحدین
يوجدونک بقولهم لا اله الاّ انت وعزّتک انّي ما اوحّدک بتلك الكلمة لانّي اراها
آية في ملکوتک وصفة من اسماء سلطان ارادتک فکيف اجعل حظّ العباد

توحيدك يا ربّ الایجاد وكيف اثنيك بثناء خلقك وانك متعالی بان توصف
 بالاضداد فسبحانك سبحانك احرق في نار عدم توحيدني ولم اخرج من حدّ
 فؤادي ولا ادعي ما لايمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك السبيل المسدودة وهذا
 الطریق المنصدة ما رأيت لي وصلاً حتّي اتسلي نفسي بيومه ولا علمت يوم لقاء
 حتّي اسكن نفسه بوعده فسبحانك سبحانك لا حزن لي بذلك لانّ الممكن لم
 يزل في نار نفسه وحزن ذاته فسبحانك سبحانك اي نار اكبر من ذكر وجودي
 واي عقاب اعظم من سماء كينونتي لديك واي عذاب اشدّ من توحيدني اياك ان
 لم اكن مثل الغافلين يشركون بك في توحيدهم ويزعمون انهم يوحّدون ويكذبون
 من ثنائهم ويحسبون انهم ينعنون 162 ويحرقون بنار الامكان في افئدتهم
 ويزعمون انهم ينتعمون فسبحانك سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن في مقام
 الاغيار دار القرار فاليك اقبل يا سلطان وعليك افد يا مليك القهار وجاء نوائلك
 وفضائلك يا ستار اعتماداً بمواحبك وعناياتك يا غفار اذ بيدك سلطان
 التقدير في غياهب بروزات الاخبار وانّ هذه ليلة اليك ترفع الاصوات وانت الذي
 لا يفوتك

ذكر ناعت وبيدك حياة لعظام بعد الرّميم اللهم اني اشهدك ان افئدتنا بما كسبت
 ذميمة فانية ومقرنة بذكر غيره في لجة المحبة فانزل من سماء محبتك علينا ماء
 الافضال وانر علينا بايات الجلال اذ انك كثير النوال وشديد المحال ذوالكيد
 والحيال وذوالجود والجمال فآحي تلك
 الرّمادات بمتك يا مالک الاسماء والصفات ونور تلك الظلمات بفضلك يا ربّ
 الارضين والسّموات وارفع هذالسّبحات من اشارات ما سطر في الرّقوم
 المسطّرات بما نزلت في بواطن الآيات والزّبرات ايربّ عبدك فانيك وسائلك
 وافدك وراجيك مشتاقك وطالبك نازل اليك هب اللهم في هذه اللّيلة من
 فواضل ما وهبته لمحمّد وعلي و آلهما المعصومين وبارك فيما كتبت لي ايام
 لقائي فانك تعلم سرّي وما تهوي اليه نفسي خلّصني من بين العباد وبلّغني الي

ساحة القرب والامداد وارفع عني حكم الاضداد والانداد ايرب كلّي عدم بحت
 وفقر محض 163 وعجز صرف واضطرار بأث ما رأيت النصر الا ان القي
 نفسي بين يديك يا ربّ القدر اترك انت بالمستقرّ تفعل ما تشاء بفضلك اترك انت
 وهاب مقتدر فاصنع اللهم لي وبابي و امي ممن هو في علمك بما انت انت اذ
 اترك انت الله الملك الرفيع والفرد المنيع والجواد الوهاب المتعال سبحانه
 ربك رب العزة عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين"
 ودر مناجاتي ديگر است :

" فسبحانك يا الهي لو عرفوك ما وصفوك ومن ثمّ ذا يا الهي لم يوحدونك
 فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كينونيتك وتقدس ذاتيتك وتفرد جبروتيتك بان
 تبلغني الي مقام ذروة ما قدرت لي في الابداع بما احاط علمك في حظ الاختراع
 فاني انا لاند بجانبك وطائب اليك بجودك استشفع بك الي نفسك ولا مفر لي
 الا اليك فعلمي ما هو المكنون في علمك وايدني ما هو
 المخزون في غيبك فاني فقير الي رحمتك و اترك غني عن عذابي ولا
 يتعاطمك شئ في السموات و لا في الارض و اترك انت الغني الحميد فيا الهي
 اني اشهدك ومن لديك من الاشهاد اترك لو تعددني باحاطة قدرتك في الامكان
 نار الحديد وتذرنني في النار بدوام عزّ ازليتك و قدس صمدانيتك وبهاء
 رحمانيتك وجلال كبريائيتك في كلّ آن برزخ جديد لكنت بعزتك 164 محموداً
 في فعلك ومطاعاً في حكمك وعادلاً في قضائك " الخ
 ايضاً قوله :

" سبحانك فاحفظني في كلّ عالم يحيط به علمك عمّا يحذني او يخوفني

وانزل في قلبي

قوة من عندك وسلطاناً من لدنك لا نتصرن به علي كلّ شئ ولا استظهرن به
 علي العالمين اترك انت ربي عليك توكلت و اترك انت رب العالمين قد خلقتني
 وما كنت عندك شيئاً " الخ

وقوله :

" سبحانك اللهم ربّ السموات والارض وما بينهما من ان اذكرك بذكري اياك او ان اثني بثنائي في ملكك لانّ ما عرفت كينونة ذاتي وشهدت عليه نفسانية انيتي من اعلي شوامخ الذكر والعلو والمنتهي جواهر الثناء والسمو لم يكن الا كوجودي عندك افك بحت و فناء محض فكيف اتقرب اليك " الخ و قوله :

" فوعزتک و سلطان صمدانيتک وقوتک و مليک فردانيتک لو تخلق ما بين سماء العرش الي تحت الثري ناراً لا يعادلها نارٌ في علمك من شدة حرّها و عظمة زفيرها ثم تجعل جسدي بما ملئت كلّ ذلك الهواء و تعدّبي فيها بدوام ازليتك لم تزل و لاتزال و تضاعف كلّ آن و ما احصيت في علمك بكل قدرتك و عظمتك و جبروتيتك و كبريائيتك جزاء حمدي نفسك و ذكري اياك و توحيدتي ذاتك و عرفاني كينونيتك كنت مستحقاً بذلك " وقوله :

165 " استغفرک من كلّ لذة بغير لذة ذکرک و من كلّ راحة الا الانس مع حضرتک و القيام بين يدي سلطان كبريائيتک و لا لي سرور الا في رضاك و لا مطلب الا لقاك و ان علمت في دون ذلك فوعزتک اني انا المستغفر التائب اليك عند ما احببته و لا اردته بل وقع بمثل ما يفرّ الارياح من هذا الشطر الي هذا " وقوله :

" فارحم اللهم من لا راحم له غيرك و افتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك و اقبض اللهم لمن لا قابض له سواك و هب اللهم لمن لا وهاب له الا انت و اغفر اللهم من لا استغفار له من عند نفسه

و لا غافر له الا انت و تب علي يا محبوبي فانّ ليس لي توبة عندك لانّ كلمة التوبة خطيئة اکتسبت من خطيئة و انّ كينونتي ذنب محض لا يعادله في علمك ذنب و لافي كتابك خطاء فهب لي اللهم كبائر **حوبي** فانّ كفي صغر من توبتي و اغفر اللهم **عظيم** جريراتي فانّ لا استغفار لي عندك فاني انا الذي ما

استحييت الخلاء ولم ارقبك في الملاء وما عبدتك علي حدّمسكنتي " الخ
وقوله :

" انت الذي خلقتني ورزقتني ثم اكرمتني ورفعتني ثم الهمتني واغررتني ثم
نزلت علي آياتك لم صبرت يا الهي في حقّ الظالمين اليس انا كنت اله
العالمين اليس انا كنت عبداً من المؤمنين لم رايت يا الهي عمل المفسدين اليس
انا كنت ربّ الموحّدين اليس انا كنت عبداً 166 من التائبين لم سمعت يا الهي
في حقّي كلمات المنافقين اليس انا كنت ناصر المظلومين اليس انا كنت عبداً
من المظلومين لم سميت نفسك عالماً ومقتدراً ولا تأمر بالنار حين الاضطرار
ولا تقل كن برداً وسلاماً لعبادي المؤمنين لم خلّصت ابراهيم عن النار واطهرت
الفتن بالنار في حقّي فلم ارا صراط قيم في افعالك مرّة تهلك كلّ الظالمين لناقة
صالح ومرّة تصبر في حقّ مثل الحسين حتّي يدور المشركين برؤساء عبادك
المقربين بين الناس يحضرونهم فسبحانك سبحانك كلّ حزني منك وكلّ
رجائي عنك فلک الحمد بما حفظتني من قبائح اعمال الظالمين ومن شدائد اعمال
المشركين فسبحانك سبحانك لما كنت قائماً بين يديك علي سرير القرب اجترء
عليك واقول ولا اخاف من بُعدي عنك وعدلك لعلمي بقربك وفضلک ان
كنت صبرت في المكاره فانك يا الهي لكنت اصبر منّي قد سمعت من النصاري
واليهود كلمة الشّرك وحملت عنهم فسبحانك تبث اليك وانا اول التائبين
استغفرک يا الهي من كلّ ما احاط علمک به ويحصي کتابک في حقّي وانا ذا
تائب اليک ومعتصم بحبلک ومتوکل عليك وحدک لا شريك لك وافوض
امري كله بيدک فنعم المولي انت يا الهي ونعم النصير يا مولاي وكلّ الخير
منک ولك وينزل من عندک ويرفع اليک وحدک لا اله الا انت وانا
167 لوتعدّبني بدوام ذاتک جزاء ذكري بين يديک لكنت مستحقاً فانک محمود لن
تظلم باحد ابدأ.... اذكر قليلاً عن كثير ما يحصي کتابک في حقّي انا الذي
ذكرت نفسي بغير حقّ انا الذي ما اذكرک بما انت مستحقّ به انا الذي جددت

آياتك بعد ما خلقت لي في كلشئي انا الذي غفلتُ من آياتك بعد ما احاطتني
الآلاء من كل شطر انا الذي اذنبتُ انا الذي اخطأت انا الذي غفلتُ انا الذي نسيتُ
انا الذي اسرفتُ انا الذي قصرتُ انا الذي وقعتُ في ارض السبّحات بغير اذنك
انا الذي استغفرتُ من خطاياي ثم عدتُ فيها ولم استحيي عنك في ملأ انا الذي
عصيتك يا جبار السموات والارض بعد ما علمتني سطواتك وشاهدتني
نغماتك فيا الهي انك غني عن عذابي وانا فقير الي غفراتك فيا
الهي حاش الظنّ بي ان اظنّ بمثلك دون غفراتك ورضوانك وعفوك ثم
سترک وجودک " الخ .

و در تفسير کوثر است :

" اتي لو اردتُ من بعد كما بينت الميزان في بين يدي الاشهاد من قبل لا كتبُ
في ستة ساعات الف بيت من المناجات فمن اليوم يقدر بذلك " الخ
واز مقام ابهي است قوله :

" بسم الله البهي الابهي ' قل يا الهي ومحبوبي ومحركي ومجذبي والمنادي

في قلبي و

168 ومحبوب سرّي لك الحمد بما جعلتني مُقبلاً الي وجهك ومشتعلاً بذكرك
ومنادياً باسمك وناطقاً بثنائك ايربّ ايربّ ان لم تظهر الغفلة من اين نصبت
اعلام رحمتك ورفعت رايات كرمك وان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بانك انت
الستار الغفار العليم الحكيم نفسي لغفلة غافليك الفداء بما مرّت عن ورائها
نسمات رحمة اسمك الرّحمن ذاتي لذنب مذنبك الفداء

بما عرفت به ارياح فضلك وتوضّات مسك الطافك كينونتي لعصيان عاصيك
الفداء لانّ به اشرقت شمس مواهبك من افق عطائك ونزلت امطار جودك علي
حقائق خلقك ايربّ انا الذي اقررتُ بكلّ العصيان واعترفتُ بما لا اعترف به
اهل الامكان سرعت الي شاطئ غفرانك واسكنت في ظلّ خيام مكرمتك
اسألك يا مالک القدم والمهيمن علي العالم بان يظهر منّي ما تطير به الارواح

في هواء حبّك والنّفوس في فضاء انسك ثمّ قدّر لي قوّة بسلطانك لاقلبّ بها
 الممكنات الي مطلع ظهورك ومشرق وحيك ايربّ فاجعني بكلي فانياً في
 رضائك وقائماً علي خدمتك لانّي احبّ الحياة لاطوف حول سرادق امرک
 وخيام عظمتک تراني يا الهي منقطعاً اليک وخاضعاً لديک فافعل بي ما انت
 اهله وينبغي لجلالك ويليق لحضرتک "

و در مناجاتي در ايام صيام است:

169 " وائک يا الهي قدّرت المناجات لمن في حولي وجعلت الآيات بينات
 لنفسي وظهورات لامري ولكن انّي احبّ بان اذکرک من قبل العالمين وبما
 عندهم من ذکرک وثنائک " الخ

مَنان به معني کثير الاحسان از اسماء الله است . درلوح به نصير است
 :

" کلّ را در غفلت از جمال مَنان بر بستر نسيان غافل يافته " .

مَناهج جمع مَنهَج . مَنهاج . نَهج طريق وطريقه واضح . درلوحی است :
 " ان يا عبدي ان انقطع عن مَناهج الغفلة ثمّ اسلک سبل فضلي والطافي " .
 مُنجمَد عربي اسم فاعل از انجماد به معني بر بسته و فشرده و خشک .
 درلوحی است قوله :

" که شاید مخمودين از نارذکريه برافروزند ومنجمدين از ماء بيان جاري
 شوند " مراد اشخاص بي شوق ايماني , بي جريان و عروج فکري و قلبي
 ميباشند .

مِنحة عربي به معني عطيه و بخشش . مَنح = جمع درخطابي است :
 " وائّي اسأل الله بان يهيأ لي هذه المنحة الكبرى " .

170 مَندر در مقاله سياح است :

" واز محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زيور و جماعت شام و سحر
 گذشتند " الخ

شاید مندر اسم مکان ندره به معنی قطعۀ طلا در معدن یعنی منبع طلا وزر است و یا به معنی عرفی نوعی از تختهای چوبی پیوست به دیوار در اطاق .
 مَنسَر - مَنسِر عربی نوک تیز و منقار گوشت کننده لاشخوران . در لوحی است :

" وان تسألک الطیور عن طیر القدس قل ائی ترکتها حین الّذی کانت تحت مخالبا لانکار
 و منسر الاشرار " .

مَنشاد از توابع کوهستانی یزد و مرکزی قدیم در این امر که بابیان و بهائیان معروف مانند میرزا محمد رضا رضی الرّوح وحاجی شاه محمد امین البیان مذکور ضمن نام رضا و امین و غیرهما داشت و در الواح و آثار بسیار ذکر آنجا است .

مُنصَعِق عربی به معنی صاعقه خورده و بیهوش .
 در لوح خطاب به سلمان قوله الاعزّ:

171 " واگر ذکر حکمتهای مقنّعة مغطّاة نمایم البتّه ناس را منصعق بل میت مشاهده خواهی نمود " و در لوحی دیگر :
 " قد اخذ من الفتنة اكثر العباد وهم اليوم منصعقون " و قوله :
 " بلکه طوریون منصعق شدند " .

مَنصورة نام شهری در کشور مصر واقع در 118 کیلومتری شمالی قاهره که در ضمن نام مصر ذکر از آن است و در لوح به ناصر الدّین شاه ذکر فروش رفتن بعضی از بهائیان در آنجا میباشد
 مَنظَر اعلیّ - مَنظَر در آثار این امر لقب و تجلیل جلوه گاه الهی و ظهور است که در شرح
 اکبر و مانند آنها مذکور میباشد:

" وانّ ذلک لهو الشرف لمن کان بالمنظر الاکبر " و در کتاب اقدس است :

" واولاً علي ذكر مقاماته العليا ومنظره الاسني " وقوله:

" قد نزل التاموس الاكبر في المنظر الانور " وقوله :

" الا من اوتي البصر من هذا المنظر الكريم "

مُنْكَر اسم مفعول عربي. درلوح به نصير در حق ميرزا يحيي ازل است :

172 " فعل منكر خود را به جمال اطهر نسبت داده " الخ. به معني ناپسند .

مُنْمَمَّ اسم مفعول عربي به عبارت "رمز منمم" در آثار بسيار ذكر است به معني پيچيده بهم کرده مبهم .

منوچهرخان معتمد الدوله در تاريخ ظهور الحق ودر اسرار الآثار العموميه به تفصيل ذكر است .

مَنْوُط اسم مفعول عربي به معني معلق . درلوح دنيا است :

" أسّ اعظم كه اداره خلق به آن مربوط و منوط است " .

مُنِي (مُنَا) جمع منية آرزوها . درلوح نصير :

" اين است مناي عالمين " ودر خطاب وصاياي عهد :

" هذا منائي و رجائي " كه به صورت مفرد استعمال شد . و نيز در

مناجاتي ديگر :

" اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي وَرَبِّي وَ مَنَائِي " الخ .

173 مُنِي در لوح به ناصر الدين شاه :

" لاي جرم مُنَيْتَم " براي چه گناهي در ابتلاء و امتحان افتاديد .

مُنِير اسم فاعل عربي به معني روشن کننده . درلوح رئيس است :

" واقبلوا الي الله بوجه منير " ودرلوح به نصير است :

" تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند " و ذکر منیر کاشی
ضمن نامهای آقا و اسم و از میر است .

مَنِع - مُمْتَنِع در کتاب بیان است :

" هرگاه به قدر کَلْشَنِي از نفوس ممتنع (یعنی نفوس شریفه با ارزش)
راجع به او شوند ثمره کَلْشَنِي نزد او ظاهر گشته " و در کتاب اقدس است :

" لهذا الظهور الممتنع المنیع " یعنی آنکه دسترس حواس و مدارک
نیست . وقوله :

" قد حکم الله دفن الاموات في البُور والاحجار الممتنعه " یعنی سنگهای
شریف ارزش دار .

مُنِيف اسم فاعل عربي به معنی بلند . در کتاب اقدس :

174 " وفتح کلّ باب منيف " هر در عالی مرتفع گشوده شد .

مَنْ يُوْجِي قصبه اي از قراء سواحل شطّ العرب در خوزستان تقریباً در هفت

فرسخي جنوبي آبادان و تا خسرو آباد یک فرسخ شامل تقریباً پنج هزار و

چهارصد نفر اهالي عرب و عاري از علم و تربيت و تمدن زمان , که از فوائد

نخلستان معاش میکنند و هوا گرم و مرطوب است و مراوده شان به ساحل عراق

متواتر میباشد و در آنجا قریب دویست نفر از مردو زن و بزرگ و کوچک بهائی

بودند و همه به خزاعي نام مذکور و موصوف در تاریخ ظهور الحق منتسب

و اعرف و اهمّشان عبود نام داشت .

مُهاجرت ضمن نام هجرت ذکر است .

مُهْتَاض در لوح به حاج محمد کریم خان است :

" يا ايها المهْتَاض لا تعجل علي الاعتراض ولا تكن كالارقم اللّضلاض من

عجل في

اللّم سقط في النّدم " الخ . ظاهراً مهْتَاض اسم مفعول از اِهْتَاض به معنی

شکسته استخوان

بعد از حصول صحّت میباید و پس از عافیت که به عدم احتیاط و حفظ صحّت باز بشکند یا

بیمار شود چه او پس از ایمان به شیخ احسائی و سید رشتی باز به شکستگی و بیماری دچار

175 گردید . و در ضمن رقم و لمم و اضلاض و فواد هم ذکر است .

مهد - مهاد مهد عربی گهواره و جای آرام و خواب کودکان و هر جایگاه هموار بر قرار و درست کرده . و مهد علیا لقب مادر ناصرالدین شاه بود . و جمال ابھی حرم دوم خود به نام فاطمه را مهد علیا میخواندند و او خود نامه هایش را که به خطش موجود است " فاطمه مهد علیا " امضاء میکرد .

مهاد عربی بستر ، در لوح به ناصرالدین شاه است :

كنت كاحدٍ من العباد وراقداً علي المهاد "

مهدي اسم مفعول عربی از هدایة و نزد امامیه لقب و شهرت امام دوازدهم موعود منتظر گردید و در کتاب بیان باب 17 از واحد هشتم چنین مسطور است :

" كلّ مؤمنين به رسول الله منتظرند ظهور مهدي موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله هست و عامّه و خاصّه بر آن معتقدند " الخ و از مهدي نامان شهیر مذکور در آثار :

ملا مهدي خوئی که از خطابه‌های مقام نقطه به او است :

" بسم الله الرحمن الرحيم فيا ايها المؤمن الثابت قد قرأت كتابك واحمد الله ربك " الخ

176 و مهدي نامان دیگر در ذیل نام هادی ذکرند .

مهر , مهور , تمهیر مهر به ضمّ میم فارسی به معنی نگین و خاتم که برای نهادن نام و نشان و تاریخ کتابت در نوشته ها است و در عرف عربی نیز مهر به همین معنی استعمال کنند و در عرف متداول فارسی هم از این واژه فارسی

اشتقاق به نوع لغات عربي کرده نوشته را ممهور گویند و طبق همین در سورة القميص است :

" قل انه لكتاب الله وانه لصحيفة المختومة الممهورة التي كانت تحت كنانز القدرة في حجابات العصمة بالحق محفوظا " ودر مقله سياح است قوله :

" يمین را به تمهیر قرآن مجید تأکید نمود "

مهر به فتح میم عربي به معنی کابین . در لوحی است :

" نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز الحميد اعرف قدرها وأغل مَهَرها (کابینش را گران گیر و به هرکسی آشکار مکن) وائها خیر لك ان كنت من العارفين "

مهارة عربي و فارسي چوب و غيره كه به بيني شتر کنند و به هر جا خواهند کشند . در خطابی در صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقو است : " و عدبوك بالمهار " 177 مَهْمِین مهیمین اسم فاعل عربي به معنی نگهبان و فرمانده فرمانروای مسلط .

در لوحی است :

" بسم المهيمین علي ما كان كتاب نزلت آياته لمن شاء انه فصل من امّ

الكتاب من لدي العزيز الوهاب وفيه يلقي الروح في كل الاحيان انه لا اله الا هو والذي ينطق انه لمطلع كتب الله المهيمین المختار " و قوله :

" يا الهي اسألک باسمک الذي جعلته مهيمناً علي كل الاسماء بان تقدر لي ما ينفعني في الدنيا والآخرة وتقيمني علي خدمتك بين البرية لا اله الا انت المعطي الباذل العزيز الرحيم ثم اغفر ما عملته في ايامك وكفر عني سيئاتي بفضلک و جودک انک علي ذلك لمقتدر قدير " .

مُوءاء عربي مومو گربه . در لوحی به سید مهدی دهجی از ادرنه است :

" ثم اعلم بان ارتفعت مواء السنانير ثم نباح الكلاب وعن ورائها عواء الدئاب

ثم قباع

الخنزير ان انت من السّامعين " پس بدان که مومو گربه ها و آنگاه زوزه سگان
واز پی آنها فریاد گرگان و خوکان برخاست و مراد اعراض و تعرّض میرزا
یحیی ازل و اعوان او است .

178 مودی دکتر سوزان مودی از بهائیان ایالات امریکا نامش در آثار
غصن اعظم عبدالبهاء مذکور و به لقب امة الاعلی خوانده شد . در سال 1910
میلادی با دکتر کلارک سابق الذّکر به طهران آمده سالها به طبابت و نیز خدمت
امر بهائی اشتغال داشت تا درگذشت .

مورچه خوار نام آبادی معروف واقع در چهار فرسخی اصفهان که شرح
واقعات ایام باب اعظم در آنجا در ظهور الحقّ ثبت گردید و در مقاله سیاح چنین
است :

" چون به مورچه خوار رسیدند " الخ .

مورطس در لوح حکما است :

" انا نذکر لک نبأ مورطس انه کان من الحكماء و صنع آلة تسمع علي ستین

ملاً " الخ

در کتاب اخبار العلماء قفطی است که مورطس هم خوانند " حکیم یونانی له
ریاضة و تحیل

وله تصانیف فمن ذلك كتاب في الآلة المصوّتة المسماة بالا رغنن البوقي
والزّمری یسمع علي ستین میلا" .

179 موسی شرح و تفصیل این نام و پیمبر شهیر اسرائیلی در اسرار الآثار

العمومیه است و نیز امام موسی بن جعفر که در مناجاتی و توقیعی است قوله :

" وانه قد سأل یا الهی فی کلمة حجّتک فی زیارة موسی بن جعفر علیهما

السّلام و هی یا من بدالله فی شأنه " الخ .

موسي آئين و ملت منسوب به موسي پيمبر مذکور ويا فرقه اي از سادات
واخلاف موسي بن جعفر مسطور میباشد . واز موسي نامان شهير مذکور
در آثار اين امر:

حاجي ميرزا موسي قمي بود که در تاريخ مفصلاً بيان گرديد ودر لوحی به
پسرش سيد ابوطالب چنين مسطور است :

" ثم اعلم بان ابیک قدوفي بعهدہ وما نقض ميثاق الله واتبع هذا الجمال الذي
ما عرفه احد من الخلق " الي آخرها . وديگر :

ميرزا موسي کلیم برادر ابويني جمال ابهي که در ذیل نام کلیم وغيره ثبت ودر
الواح بسيار مذکور است منها قوله :

" هذا كتاب من لدنا الي الذي آمن بالله واقبل الي وجهه ثم اعلم بان حضر
بين يدينا كتابك الذي ارسلته الي الكلیم " الخ ودر لوح به نصير است :

" مع آنکه اول اين امر از جميع مستور بوده واحدي مطلع نه جز دو نفس
واحد منهما 180 الذي سمّي باحمد استشهد في سبيل ربّه ورجع الي مقرّ

القصوي والآخر الذي سمّي بالکلیم

كان موجوداً حينئذ بين يدينا " الخ مراد آنکه آغاز کار وامر ميرزا يحيي ازل
را جز دونفر که ملاً عبدالکریم قزويني و آقا ميرزا موسي کلیم باشند احدي خبر
نداشت . وپسرش ميرزا مجد الدين که بالاخره شوهر صمدي خانم بنت ابهي و
خواهر غصن اکبر شد ودختران آورد وبعداز صعود ابهي نسبت به غصن
اعظم عبدالبهاء سالها مخالفت کرده دست قوي ميرزا محمّد علي قرار داشت
وتقريباً در سال 1314 او را مرکز عهد ابهي در عکا طرد کردند .

موطي عربي گامگاه در صلوة يومية است :

" اسألك بموطي قدميك في هذا البیداء " خطاب به جمال ابهي ودر

خصوص فلسطين و عکا است .

مَوَكِب دستۀ سوارگان یا پیادگان و در عرف ادب فارسی گفته میشود:
 "در موكب سلطاني" يعني در گروه همراهان شاه بود. در مقاله سیاح است:
 181 "و موكب پادشاهي در سفر و حائل و مانعي در نظر نه رأي صواب
 چنان است كه در مدت غيبت موكب سلطاني از مقرّ سرير شهرياري اين شخص
 را در قلعه ماكومقرّ داد."

مُولي عربي به معني آقا و مالک و به معني منعم و به معني آزاد کننده و به
 معني صاحب و به معني محبّ و به معني مهماندار و به معني قريب. در لوح
 رئيس است:

"طوبى لكم بما هاجرتم من دياركم و طفتم البلاد حباً لله مولاكم العزيز القديم
 " و در لوح به نصير:

"بَلِّغ امر مولاك الي من هناك" و نام مولي الوري در آثار حضرت بهاء
 الله غالباً بر خدا اطلاق گردید قوله:

"يا مولي الوري في ناسوت الانشاء أنزل عليهم من سماء فضلك امطار
 رحمتك" الخ و به اصطلاح ثابتين شهرت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت
 و در اسرار الآثار العموميه تفصيلي ذکر است.
 موهوم در كتاب اقدس است:

"ليس هذا امرٌ تلعبون به باوهامكم وليس هذا امرٌ يدخل فيه كلّ جبان موهوم
 " ممكن است كلمه موهوم مفعول به معني فاعل و متوهم يعني اهل وهم
 و خاطرات بي اساس باشد و استعارات وهم در جمل ديگر مانند قوله:

182 "ان ربك غني عنك وعن الذين اتبعوك بوهم مبين" و قوله:

"هذا امر اضرب منه ما عندكم من الاوهام و التّمائيل" و قوله:

"كسروا سلاسل الاوهام" و در لوح به عبدالوهاب:

" قد طوي بساط الاوهام واتي الرَّحمن بامر عظيم " توان قرائن بر این معنی باشند ویا اینکه به معنی "موهوم فیه" باشد یعنی آنکه کسانی به او رفتند در عین حال که بعقب دیگری می‌گشتند و آنکه در او غلط و سهو کردند . میاندوآب مرکزی معروف امر بهائی در آذربایجان که در ذیل نام امین ذکری از آن است .

خطاب به بهائیان آنجا الواح و آثار بسیاری می‌باشد از آن جمله از حضرت عبدالبهاء قوله :

" میاندوآب هو الله ای بندگان الهی قریب به غروب است و من از کثرت کار خسته و بیراحت و گرفتار با وجود این به ذکر شما مشغولم و به یاد شما مانند دریا پرموج و بیقرار " الخ

میثاق عربی عهد و پیمان و در عرف اهل بها در دوره غصن اعظم عبدالبهاء ذکر میثاق بسیار و مرکز میثاق لقب و شهرت ایشان گردید و مخالفین را ناقضین میثاق و موافقین را ثابتین در میثاق لقب گشت و در آن ایام میثاق الله و میثاقی و میثاقیه و شرکت میثاق مامثالها همی نام 183 و لقب گردید . و در وصایای مرکز میثاق عبدالبهاء است :

" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " .

میرآلای - بین باشی در لوح رئیس دو لقب و منصب نظامی ترکی عثمانی معروف که در ذیل نام امر ثبت می‌باشد .

میقات عربی وقت مقرر در لوح به اشرف است :

" ثم اعلم بانّ تمّ میقات و قوفک لدي العرش "

میلان قریه معروف در آذربایجان از آغاز طلوع این امر به عنوان مرکز بابی شهرت یافت و در تاریخ و آثار مذکور گشت . در لوحی است :

" م ي ل ا ن قد نزل من جهة العرش للذي سمّي بابراهيم ليكون متذكراً
بذكر الله الحكيم هو البديع في الافق الابهي فسبحان الذي نزل الآيات لقوم
يعرفون " الخ

184 ن نون حرفي از کلمه و امر کُن تکويني در ادبيات عرفانيه بسيار
استعمال شد و در صورت صلوة يومية است :

" الذي به اقترن الكاف بركنه النون " و در آثار و الواح اين امر "ن" و "ن
ج" رمز از نجف آباد و "ن ر" رمز از نراق و "ن ي" رمز از قصبه
نيريز فارس ميباشد . در لوحی است :

" اي اهل ن و يا طوبي لكم ونعيماً لكم چه كه از اول امر فائز شديد به
آنچه كه من علي الارض از آن غافل " الخ و مشاهير مؤمنين آنجا مانند
حاجي محمد تقی ایوب و ملا محمد شفيع و نیز احمد علي و آقا بابا كربلائي
حسين و فضل الله و غيرهم و شهداء بسيار مذکور در تاريخ و آثارند و آقا حبيب
الله معماري از شهداء اخير آنجا است و در ضمن لوحی است :

" سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون ديگر معاون
وياور او " الخ كه مراد از ناصر الدين شاه و نايب السلطنة كامران ميرزا
ميباشد .

ناپلئون به اين نام سه تن در فرانسه منسوب به خاندان بوناپارت حكمراني
کردند

185 نخست مؤسس اين خاندان بوناپارت ناپلئون كبير متولد سال 1769 و پس
از محاربات و فتوحات و بالاخره توقيف شدنش در جزيره كوچك سنت هلن
واقامت پنج سال در آنجا به تاريخ 1831 درگذشت و در حق او در رساله مدنيه
است :

" ناپلیون اول از ظفر بر ملوک اروپا الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطع اروپا و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت "

دوم ناپلیون فرانسوا ژوزف پسر ناپلیون اول متولد به سال 1811 که در سال 1832 به علت سل ریوی درگذشت . سوم ناپلیون شارل لوئی برادرزاده ناپلیون کبیر متولد به سال 1818 و بالاخره دوم امپراتور ناپلیون شد و از سال 1852 تا 1870 امپراتور معظم و متنقذ در اروپا بود و در سال مذکور میلادی که مطابق 1286 هج.ق. بود در محاربه با آلمان شکست خورده تسلیم شد و به انگلستان رفت و به سال 1873 در آنجا درگذشت و خطاب در کتاب اقدس قوله :

" یا شواطئ نهر الرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف

الجزاء ولک مرّة اخري ونسمع حنین البرلین ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین "

اشاره به همان محاربه سال 1870 و مراد از جزاء جزاء ناپلیون است که به لوح صادر در ایام سجن اعظم اعتنا ننمود چنانچه 186 در لوح دیگر خطاب به وی صریح بیان است قوله :

" بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک ویخرج الملک من کفک جزاء

عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین " الی آخره . و عبارت : ولک مرّة

اخري " با لام مفید انتفاع در لک و ذکر " ونسمع حنین البرلین " اشاره به آن

است که این محاربه به عکس واقع میشود و بالاخره به نفع فرانسه و ضرر آلمان تمام میشود و در یکی از آثار با امضاء خادم چنین مسطور است :

" در ایام توقّف در در ارض سرّ الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک

لاتمام حجّة الله

نازل شد از جمله به ملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آنکه روزی تلقاء عرش فرمودند بعد از دعوای روس و عثمانی ملک پاریس به اعانت عثمانی برخاست و بعد از نزاع و قتال وجدال و غارت جمعی از

ملوک به میان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه شد که به اهانت اهل مذهب خود و اعانه غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت که سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را بغتةً برایشان هجوم نمودند و جمیع را غرق نمودند ندای آن مظلومان مرا از خواب بیدار نمود و به اعانت برخاستم بعد از اتمام 187 فقره فرمودند حال ما لوحی به او میفرستیم او را امتحان مینمائیم اگر به اعانت مظلومین اهل بیان برخاست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الاً یظهر کذبہ فی ما ادّعی لذا لوحی به او نازل و ارسال شد ابدأً خبری از او نرسید مع آنکه وزیري از وزراء او که سرّاً اظهار حبّ مینمود به ساحت اقدس معروض داشت که مخصوصاً لوح را به ملک رساندم و تفصیل را لساناً معروض داشتم معذک جواب نرسیدد این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و به خطّ فرنساوی شخصی نوشته و ارسال داشت " الخ و دردیگری از آثار است :

" امپراطور فرانسه شخصی بود در مقام قول اعظم از جبال و در مقام عمل اقلّ از خردل در ایامی که ارض سرّ مقام عرش واقع از سماء مشیت الهی لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح جمال قدم ملاحظه شأن سلطنت را فرمودند بعد از ارسال موفق بر عرض جواب نشد و بعد لوح دیگر از سماء مشیت نازل و در آن میفرمایند قوله تعالی :

" انا بلوناک وجدناک فی معزل من الکلمة یعنی امتحان نمودم تو را یافتم خارج از کلمة از جمله سخن او این بود اگر مظلومی در عالم یافت شود و دادخواهی نماید به امدادش میرسیم 188 و او را از ظلم نجات میدهیم معذک جواب لوح الهی را نفرستاد و به دادخواهی برنخواست بعد از این فقره فرمودند مثل او مثل مدفع بلارصاص است صدایش عظیم و لکن بی حاصل " الخ و همچنین در سورة الهیکل خطاب به او است :

" ان يا ملك انا سمعنا منك كلمةً بها اذ سألك ملك الروس عمّا قضي من حكم الغزاء

ان ربك هو العليم الخبير قلت كنت راقداً في المهاد ايقظني نداء العباد الذين ظلموا الي ان غرقوا في البحر الاسود كذلك سمعنا وربك علي ما اقول شهيد نشهد انك ما ايقظك النداء بل الهوي لانا بلوناك وجدناك في معزل ان اعرف لحن القول وكن من المتفرسين لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله وراء ظهرك اذ ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلوناك به ما وجدناك علي ما ادعيت قم وتدارك ما فات عنك سوف تفني الدنيا وما عندك ويبقي الملك لله ربك ورب آبائك الاولين لا ينبغي لك ان تقتصر الامور علي ما تهوي به هواك اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تختلف الامور في

مملكته وتخرج الملك من كفاك جزاء عملك اذا تجد نفسك في خسران مبين وتأخذ 189 الزلازل كل القبائل في هناك الا بان تقوم علي نصره هذا الامر وتتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اعزك عزك لعمرى لا يدوم وسوف يزول الا بان تتمسك بهذا الحبل المتين قد نري الدلة تسعي ورائك وانت من الراقدين ينبغي لك اذا سمعت النداء من شطر الكبرياء تدع ما عندك وتقول لبيك يا اله من في السموات والارضين "

نادي عربي جاي اجتماع . در لوح به طيب است :

" سمعنا ندائك وما تكلمت به في نادي القوم " ودر خطاب طلب مغفرت

براي حاجي ميرزا عبدالله صحيح فروش :

" ويحدث بالاخبار في نادي "

نار در اسرار الآثار العموميه زيرنام آتش تفصيلي است . ودر لوح به

رئيس :

" تالله هذا يوم فيه تنطق النار في كل الاشياء قد اتي محبوب العالمين
 واذكر اذ اوقد النمرود نار الشرك ليظفي بذلك نور الله بين ما سواه
 تالله انتم اصحاب النيران " الخ

ناصرالدین شاه پادشاهی که در ایام او همه شهادت و سختیهای در این
 امرو قوع ۱۹۰ یافت و شرح احوال در تاریخ ظهور الحق و اسرار الآثار العمومیه
 مسطور است در ایام ولیعهدیش با نهضت بابیه مقاومت نمود و در مجلس
 مشهور علمای تبریز با مقام نقطه ملاقات و مکالمه نمود و در رساله مقاله سیاح
 در آن خصوص چنین درج است :

" در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهدگردون مهد بودند در حق باب
 حکمی فرمودند و تعرضی نخواستند. علما مصلحت را چنین دانستند که لا اقل
 تعزیر شدید یابد " الخ
 و در حق اوضاع دربارش در اوائل سلطنتش نسبت به این امر در آن رساله
 چنین مذکور میباشد :

" سریر سلطنت به وجود شهریار تازه زینت یافت میرزا تقیخان امیر نظام
 وزیر اعظم و اتابک معظم شد زمام امور جمهور را در قبضه اقتدار و استقلال
 گرفت و سمندهمت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت اعلی حضرت
 شهریاری در سنّ عنفوان شباب بودند وزیر به او هامات غریبه افتاد و در امور
 طبل استقلالیت بکوفت بدون استیذان از حضور همایون به عزم جزم خویش
 بی مشورت وزرای دور اندیش امر به تعرض بابیان کرد

فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا حسن خوان صادر فرمود " الخ تا
 آنکه به قول رساله مذکور " خطای عظمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص
 بابی سر زد که صفحه ۱۹۱ تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام
 نمود صادق نامی جوان که از تفصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار

شاهی صدور یافته به مجرد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد جسارتی از او سر زد که این طایفه بدنام شد در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بعد محض عدالت قرار به فحص و تدقیق و تحقیق گردید "

الی آخرها . ولی در عین حال ذکر سوء ناصر الدین شاه زیاد گشت و هم در بسیاری از الواح و آثار و تاریخ مسطور گردید چنانکه در لوح رئیس است :
 " قل ان الظالم قتل محبوب العالمین لیطفئ بذلک نور الله بین ما سواه و یمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربّه العزیز الکریم " و این مناجات و دعای ابھی را محض دفع شرّ او میخواندند :

" ایربّ اسألک بدم الّذی سفک فی سبیلک و بقلب الّذی حرق فی محبّتک و بالعظم الّذی ذاب فی عشقک و شوقک و بجسد الّذی انهدم فی و دّک و بجسم الّذی او قد فی حبّک بان تکفّ شرّ هذا الصّبی عن رأس بریتک ثمّ اخذه یا قادراً بقدرتک ثمّ اهلک یا حاکماً بحکومتک ثمّ اعدمه 192 یا مقتدراً باقتدارک لتستریح بذلک افئدة المقرّبین من عبادک و تطمئنّ قلوب المخلصین من بریتک و انک انت مقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم " .
 و در باره آخرین احوال وی نسبت به این طایفه در لوحی به میرزا ابوالفضل گلپایگانی صادر در حدود تاریخ 1308 هج.ق. یعنی سالی قبل از صعود ابھی ثبت در ضمن نام علم است
 قوله :

" مدّتی است که در ایران حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این مظلومهای عالم را از شرّ آن نفوس (ارباب عمائم) حفظ نموده و مینماید معذک آرام نگرفته اند هر دم شورشی برپا و غوغائی ظاهر امید است که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و به ذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی

هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته والوفاء بعهده بايد اين حزب در جميع احوال بر خدمت ناصر قيام نمايند ولازال به حبل وفا متمسك باشند طوبي لمن سمع وويل للتاركين " ودر لوح به شيخ نجفي اصفهاني صادر در همان تاريخ است :

" در كتاب اقدس نازل يا ارض الطاء لا تحزني من شئي قد جعلك الله مطلع فرح العالمين لو يشاء يبارك سيرك بالذي يحكم بالعدل ويجمع اغنام الله التي تفرقت من الذئاب

193 اين آيات از قبل نازل ولكن در اين حين آيه اي نازل الهي الهي يدعوك البهاء ان تؤيد السلطان علي العدل والانصاف ولو تريد بارك به سيرير الامر والحكم " الخ معلوم است كه آيه مذكوره كتاب اقدس و مناجات و دعاي مسطور و نظائر آنها دلالت بر ازاله ناصر الدين شاه و تثبيت پادشاه عادلي دارد ولي در اين الواح ايام اخيره منوط به اراده غيبية و مشروط به بروز عدل وانصاف از او دعا فرمودند ودر رساله مقاله سياح صادر در همان تاريخ است :

" لكن حال مدتي است كه عدالت پادشاهي رادع و مانع است وكسي جسارت چنين تعديت عظيمه نتواند "

ناطق تخلص شعري ميرزا محمدناطق بهائي كه در بعضي آثار عبدالبهاء مذکور است

ناطق اسم فاعل عربي از مصدر نظر ودر عرف فارسي ناظر خرج راگويند و به اين معني ناظر لقباني در جامعه بهائي معروف شدند و در آثار شهرت ميرزا ابو القاسم اصفهاني است قوله ج ع :

" ان يا عبدالناظر " الخ به سال ۱۲۹۰ هج. ق. در آذربايجان سفر و تبليغ كرد و از حدود سال ۱۳۰۴ به هند سفر نمود .

194 نَاعِقُ نُعَاقُ , نعیق مصدر عربي قاق قاق کردن کلاغ و جغد ناعق
فاعل آن صدا.

نعیق- نُعَاقُ در لوح رئیس است :

" لا تلتفت الي نعاقٍ من نَعقٍ والَّذي ينعقُ فاكفُ برَبِّكَ الغفورِ الكَرِيمِ "

و در لوح به نصیر:

" عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود " و در کتاب اقدس

است :

" سوف يرتفع النُّعَاقُ من اكثر البلدان " و مراد از آن برخاستن مدعیان باطل

در این امر است که مردم را به خود دعوت کنند و در تاریخ و آثار این امر تفصیل

آن احوال و اوضاع میرزا یحیی ازل و حاجی میرزا احمد کرمانی مسطور و نیز

اعمال میرزا آقا جان کاشانی خادم الله مشهور است و در این کتاب ضمن نامهای

آقا و خادم و عبد و غیره ذکر میباشد و مختصر آنکه شهرت و مقام ارجمند

روحانی و نوشته های پرآب و تابش تا آخر ایام ابهی برقرار بود و در داخل قصر

بهجی میزیست و شرح آن احوال مفصلاً در تاریخ ظهور الحق نگاشته شد

و مرکز عهد ابهی وی را تقریباً دو ماهی پس از واقعه صعود ابهی در بیت

مسکونه خود استقرار دادند که از مخالفین معاندین خطری به او متوجه نگردد

و از او سند گرفتند که همه 195 آثار به خط او از مقام ابهی بود و اوقصد

ساختن محفظه ای کرد که اشیاء مخصوصه متبرکه از قبیل تاج و شانه

و غیره مارا در آن استقرار دهد و از هند چوب آبنوس طلبید و مصاریف این کار

را پیوسته میگرفت و مخالفین کم کم ذهاب و ایاب کرده با او همی اظهار

مهربانی نمودند و قریب سه سال بر این نهج گذشت و آنگاه اجازت خواست که

پذیرائی اجتماعی کند و در بهجی چادر ابهی به پا نمود و بهائیان را گردآورد

و اجازت گرفته به نطق پرداخت و از اینجا شروع سخن نمود که جمال ابهی را

در عالم رؤیا دید و شکایت فرمودند که غصن اعظم امرش را از میان برد و

مجتمعین از استماع این سخنان بی طاقت شدند و میرزا محمود کاشی از جا برخاسته دهنش را با دست گرفته بفشرد و دیگران ضربی وارد آوردند تا به مرکز عهد کشیدند فرمودند آزار نکنید و جیب و بغلش را بکاوید و قریب یک من نوشته ها گرفتند و انگشتر و جواهر و غیره را به او دادند و او به روضه ابھی گریخته بست نشست همانجا منزل خود قرار داد و قریب سه یا چهار سال ماند و در آن طول مدّت حسب دستور غصن اعظم ثابتین به عهد و میثاق داخل روضه نمیشدند بلکه در خارج زیارت میکردند تا آکه او درگذشت و در عکا مدفون گشت و غصن اعظم میفرمودند من از او درگذشتم و راضی هستم. و ذکر خادم در الواح و آثار کثیره ابھی شد از آن جمله قوله:

196 "ان یا خادمی ان استمع ندائی من شطر سجنی بانّی انا المظلوم الفرید " ناقص عربی به معنی در هم شکننده عهد و پیمان در خطاب و صایای عهد است :

" من هجوم عصبه ناقصه " و در نام نقض ذکر است .

ناقور عربی نای و بوغ و شیپور . در سورة العلم است :
" وینادی الناقور علی وصفی " .

ناقوس عربی زنگ کلیسا . نواقیس = جمع . در الواح این امر ذکر مکرر شد . در لوح هیکل خطاب به ناپلئون است :

" یاملک باریس نبئی القسیس ان لا یدقّ النواقیس تالله الحقّ قد ظهر الناقوس

الافخم علی

هیکل الاسم الاعظم " ایضاً قوله :

"قل قد ظهر الناقوس الاعظم وتدقّه ید المشیه فی جنّة الاحدیة استمعوا یا قوم

ولا تكونوا من الغافلین " واز مقام ولی امرالله در جواب از اسئله چنین

مسطور است قوله :

197 " راجع به لوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنویس این لوح در اسلامبول نازل شده برحسب خواهش و تمناي آقا محمد علي اصفهاني به واسطه حضرت عبدالبهاء و این لوح شب پنجم جمادي الاولی لیل مبعث حضرت اعلي به خط مبارک جمال قدم مرقوم و مسطور گردید . تلاوت این لوح در همان ليله مبارکه محبوب و مقبول " درنکث درج است .

نامق پاشا محمد نامق پاشا از سران نظامی و حکمرانان دوره سلطان عبدالمجید و عبدالعزیز عثمانی که شرح احوالش و نیز ارتباطش با این امر در اسرار آثار العمومیه و در ظهور الحق ثبت است . ناموس اکبر بزرگترین شریعت و کتاب آسمانی . در کتاب اقدس است : "قد نزل الناموس الاکبر "

ناهور عربی ابر. درلوحی است : " وکذلک اظهرنا نيهور الامر من هذا الناهور الذي ارتفع في هذا الهواء ثم اخضرن منه 198 ديجور القدس في هذا البلد الامين "

نيهور وناهور هر دو صیغه مبالغه از نهر به معنی جریان و سیلان مانند عبوق وناقور وجاموس است و ديجور خاک سیه فام , یعنی چنین آشکار ساختیم نهر سیال امر را از این بیان شدید الجریان که بر هوا برآمد و زمین تیره قدس در این بلد امین به آن سبز وخرم گشت .

نبأ عظیم خبر بزرگ در مستقبل . در قرآن است : " عمّ يتسائلون عن النبأ العظيم " در لوح به عبدالوهاب :

" انه هو النبأ العظيم الذي انزل ذكره الرحمن في الفرقان "

و در لوح صورت زیارت سیدالشهداء قوله :

" وهذا يوم فيه ظهر النبأ العظيم الذي بشر به الله والنبيون والمرسلون "

و در لوحی است قوله :

" نبأ عظیم میفرماید " الخ .

نُبّاح- نِبّاح مصدر عربي به معني عوعو وهههف جانوران وسگان .
در لوح معروف قد احترق المخلصون است :
" قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات اين غضنفر غياض سطوتک يا
قهار العالمين " ودر لوح رئيس است :

199 " قل بنباح الكلاب لن تمنع الورقاء عن نغماتها " الخ

نِبّاض عربي ؟ در کتاب اقدس است :

" ينبغي نبّاضاً " ودر لوح حکما است :

" كن نبّاضاً كالشّريان في جسد الامكان " ودر لوحی دیگر :

" كن عرقاً نابضاً في جسد العالم وريحاً سائراً علي الامم "

نبیل صفت عربي به معني نجيب و ذكي و عظيم و با منقبت . واز
دوره بیان نام محمد به تطبيق ابجدي حروف نبیل گفته میشد چنانچه در الواح
و آثار نام مقام نقطه " علي قبل نبیل " يعني علي پیش از محمد که علی محمد
است ذکر گردید في المثل قوله ج ع :

" وانّ علياً قبل نبيل مظهر كلّ الاسماء ومطلع كلّ الصّفات وكلّ خلقوا

بارادته وكلّ بامرہ يعملون " واز نبیل نامان مشهور در آثار ملاً محمد

زرندي است که محض تمیز وتفکیک از نبیل شهرت ان دیگر نبیل اعظم یاد

گردید ودر تاریخ ظهور الحقّ به تفصیل بیان احوالش ثبت میباشد و بسیار وقت

نامش به مقابل مطالعه کنندگان آثار میآید واز آن جمله سورة الدّم در ادرنه

خطاب به او است قوله :

200 " هو الباقي باسمي الابهي ان يا محمد اسمع نداء ربّك ... قل انّ هذا العلي

بالحقّ قد ظهر مرّة اخري في جمال الاظهر الاظهر الابهي " الخ و نیز

سورة الحجّ و غیرهما است قوله :

" قد حضر تلقاء الوجه كتابك وهذه صورته آنکه از حرق الحشامقسوم گشته کیست من ان استمع ما يتكلم لسان القدم وكن من الشاکرين انّ الذي هديناه الي شاطئ الايمن انت وكتبنا في جبينه من قلم القدم هذا مؤمن انت وأويناه في السّجن واحداً وثمانين يوماً انت (حبس اسکندريه) ولكن جناب قبل علي (آقا محمد علي اهل قانين) به شاطئ بحر اعظم وارد شدند واز ظلم ظالمان محروم گشتند " الي آخرها وقوله:

" عليك سلام الله و رحمته قد رأينا كتابك اي نبيل بارها امر نموديم وباز هم ميگوئيم در بريء شام ذکر مالک انام جائز نبوده ونيست چه که اهل آن به غايت از شاطئ قرب بعيدند واز رحيق عنايت محروم ارض آن به غايت مبروک است وخلق آن به غايت منحوس " وقوله :

" نبيلي اكثر از خلق از حقّ سمّ طلب نموده و مينمايند وبه خيال خود شهد خواسته اند حنظل هواهاي نفسانيه را بر عسل اراده رحمانيه اختيار نموده اند فوربّي الرحمن هذا هو

201 الخسران رضيع اگر از بالغ سمّ طلب نمايد آيا اعطاي آن جائز لا و نفسي وله يصيح

ويبيكي امر اين ارض مستور و مسموم اعداء مكتوم لواحق الحجاب لتموت اي نبيل اين عبد در سجن اعظم معذلك ومع نهي اكبر ديگر به چه وجه توجه به اين شهر را جائز دانسته اند جمعي درحول ازهر قبيلي چاره اوهام كه ميتوان نمود اصل رضاي حق بود كه اكثرى از آن خارج يا ليت نجد فرصة ليخرج من قلبي آه لعمرى لو ترانى بعينى لتري كلّ عضو من اعضائى فى فم ثعبان آه آه عمّاستروا ولا ينبغى اظهارها سوف يكتشف غطاؤها هفتاد نفس درسجن با جمال قدم علي زعمهم مسجون لعمرى انا المسجون وجمالى انا المسجون و حياتى انا المسجون به مقاصد کدام يك عمل شود **منن** لايحصي از كه حمل گردد جز بي كلامى نداريم جز نعم جوابي نه فگر من القرون

الخالية والاعصار الماضية ما ابتلي احد كما ابتليت بلي وقتي ظهورات احديه
ما بين جمع بودند که قدرت ظاهره بود واحدي

برتجاوز از ما حکم به الله قادر نه ايکاش سبب نوحه وندبه نقطه اولي را در اين
ظهور ادراک مينمودند لو تتفكر لتعرف علي قدرک لاعلي ما عند ربک العليم
اي محمد بشنوجه ميگويم الواح منزله عراق را قرائت کن مع ما نزلنا في اول
ورودنا هنا لتعرف وتطلع بما ورد علي 202 محبوب الله العلي العظيم مبشر جمال
قدم ميفرمايد نزد او دو کلمه بيش نيست بلي ولا حال بلي مانده ان اعرف
لحن القول وكن من الصالحين ثم اللوح وما ظهر ما كنا فيه مكتوبت تلقاء عرش
فائز آنچه در فقره علي مذکور مفهوم و معلوم اين بسي واضح است که عنايت
حق نسبت به او اگر جائز بود البته خود اظهار مينموديم وميطلبيديم ابوالقاسم
خان مدتهاست که در بريء حيرت سائل نسال الله بان يعرفه ما اراد انه
هو الحكيم الخبير نبيلي نبيلي لعمرى انت معي كم من قريب هو الغريب وكم
من غريب انه هو القريب طوبي لغريب قريب هذا

الاكسیر الاحمر خذه امانة مني عندك والبهاء علي نفسي نظر به توسط آن
جناب آمدن علي به حيفا جائز ولكن بعد از انقضاء ايام معدودات رجوع
بشهباء الي حدباء اصلح واحسن واقرب بالتقوي اما امورات ظاهرة آن اسمين
هاء وميم من كثرة الحوالة كاد ان يهربا من العكة الي مكة والسلام علي خير
البرية "
و قوله :

" ان اشكر الله بما وفقك علي الطواف حول البيت الاعظم وفزت بالحج
الاكبر ان احمد وكن من الحامدينتبليغ در اين ديار ابدأ جائز نه چه که
بسيار مفتریات نفس خناس مشرک 203 بين ناس ذکر نموده حتي گفته به
اطراف مخصوص بهر تبليغ فرستاده اند و حال آنکه ابدأ اين خيال نبوده ونفوسي
موجود نه که به اطراف آدم ارسال شود هر يوم عصياني مرتكب بعد از

افشاء اظهار توبه نموده ولكن در اين ايام به جميع مناهي قيام كرد لذا اطردنا هما وتركناهما في عذاب السّعير عريضة عرض نمود ابدأ مقبول نيفتاد از ارض سرّ تا حين نه مرتبه توبه کرده از او قبول نشد معذک متنّبّه نشدند لازال درنفاق بودند و در اين ايام خرق سترهما بما اکتسبا نشهد أنّهما من المشركين " الخ .

ونبيل چون از ادرنه مأمور مصر شد و در آنجا به حبس افتاد و ابیاتی بدین منوال سرود :

در کنده وزنجير چه عاراست مرا	چون باسر زلفين تو کار است مرا
اينها همه نزد همت من سهل است	کز عشق تو عزم سردار است مرا
ايدوست بلات راحت جان من است	زندان که براي تست رضوان من است
من خضره عشقم و اين جوروجفا	در ظلمت هجر آب حيوان من است

و چون حضرت بهاء الله را وارد سجن اعظم کردند و او از حبس آزاد گردید و خود را به عکا رساند و سه روز گذشت و نتوانست به سجن درآید و سيد محمد اصفهانی به دولتیان خبر داد و او را اخراج کردند مدت سه ماه نیم سرگردان و چو باد پویا در اطراف بود آنگاه توانست 204 به عکا ورود نماید و این در سال 1269 هج. ق. بود که در سجن فوز حضور یافت و صورت مکتوبش که از عکا مورخ شب یازدهم ذی قعدة 1289 برای بهائیان درخش خراسان فرستاد چنین است :

" هو العزيز الغالب القادر البهي الابهي در این لیل ظلمانی که کلّ در خواب ناز آرمیده اند این عبد فانی در ظلّ ضیاء و سراج صمدانی به لسان عجز و نیاز به محضر حبیبیان روحانی عرض مینماید که ای شب بیداران از عشق یار و هجرنگار بشارت باد شمارا که صبح وصال قریب است و ای تشنگان بادیّه فراق مژده باد شمارا که عنقرب کأس جمال از ساغر بیمثال محبوب لایزال شمارا نصیب است خوشا حال حبیبی که در این ايام که وجود طغیان جمیع امکان را احاطه نموده از روح محبت محبوب عالمیان باز نمآند و قدمش از

سبیل استقامت نلغزد زیرا که در امثال این ایام شناخته میشود رجال الله و اولیاء الله و احبّاء الله از مادون آنها و اگر چنین ایام پیش نیاید و چنین بلایا رخ نگشاید هر مغلی خود را در زمره اهل دل محسوب خواهد داشت

و هر باطلی خود را به حق منسوب خواهد نمود این است که غیرت الهی نمیگذارد که حصاة خود را در زمره لوء لوء جا دهد و زاغ سیاه در اشیان باز سفید مأوی کند قسم به جمال ابھی 205 که مسخر فرموده لاهوت اعلی را الی ناسوت ادنی که اگر همین ملاحظه نبود آن جمال مبارک قادر بود که به یک کلمه جمیع سلاطین ارض را سروپای برهنه به ساحت اقدس ابھای خود کشاند و به کلّ من علی الارض فی ساعة واحداً شراب ایمان و ایقان چشاند و لکن لان یمتاز النار من النور و اهل العظمة و السرور من ملأ الشّرك و الغرور سلطان بلاء را امر فرمود که در هر دیار علم برافروزد و به کلّ مدّعین حبّ الله بپردازد و آنچه آباد نموده ویران سازد تا بیفزاید بر حبّ و شوق و استقامت صادقین و ظاهر شود نفاق کاذبین عسی الله یفرح کلّ احبّائه ویسقی من زلال الوصال کلّ اودّائه و ذلک یوم یفرح العاشقون ویخذل المنافقون .

محبوبان بنده جناب آقائی آقا میرزا علی علیه بهاء الله و جناب میرزا باقر علیه لقاء الله و جناب نظر علیخان علیه سناء الله و جناب حاجی عباسقلی علیه جمال الله و پسرانش علیهم حبّ الله و جناب ملاّ محمّد علی و میرزا ابو القاسم و ملاّ حسین و ملاّ جواد علیهم عزّ الله و جناب میرزا داود و میرزا محمّد علی جوان و ملاّ علیرضا علیهم غفران الله و رضوان الله و احسان الله و جمیع احبّای درخشان درخشان رجالاً و نساءً صغیراً و کبیراً علیهم سناء الله و رحمة الله و برکات الله جمیع را به ذکر الله الاعلی و وجهه الله الابھی ذاکرم که ای احبّاء الله قسم به جمال محبوب

206 که در این مدّت مفارقت دوسه سال است آنی نشده که شما را فراموش نموده باشم دیگر نمیدانم وفای شماها در چه مقام است اگر چه کلّ امور ظاهر و واضح است زیرا که تلغراف روحانی از جمیع قلوب به یکدیگر متّصل است و آنأ فأنأ اخبار و احوالات در نشر و عبور و ظهور و مرور است ولکن لا یلتفت علیها الا کلّ موقن اعطاء الله بصر الّذي یكون من نور الله حدیداً وصیت این عبد به شما این است که دل را از جمیع نقوش ساده نمائید و جز جمال الله الابهی کسی را نستائید که او است خداوند لا شریک له ولا وزیر له ولا شبه له ولا نظیراً له وبعد از حبّ آن محبوب که مقدّس است از قبل و بعد دست به دامن حبّ و شفاعت غصن الله الاعظم حضرت سرّ الله الافخم الافخم زنید که این است مایه نجات و منبع عین الحیات طوبی للشاربین و بعد از آن با جمیع احبّای ابهائی در مقام محبّت و برادری باشید و کسی را بر کسی ترجیح ندهید تا از نزد خدا ترجیحش ظهوراً ظاهر شود منافقین را در میان خود راه ندهید این نبیل ذلیل که کلب البهء اسم اصلی او است شمارا به رضوان محبّت ابهائی داخل نمود شرط وفا این است که کلمات او را که در حبّ الله به شما القاء نموده و افعالی که در محبّت الله 207 از او ظاهر فرموده فراموش ننمائید ان یا باقر البهء فی الحبّ الوفا لا تدع اغنام مولاک لیخطفهم ذئاب الخاطفة وکن اسدالله و سیفه و نارالله و نوره و فضل الله و قهره لتجزی کلّ نفسمن عند مولاک بما اکتسبت ایدیهم لانّ الله قدەر لک بین اخوانک شأنأ رفیعاً سنه قبل که در ادرنه به لقاء الله مشرّف شدم از جمال قدم امر صادر شد که این عبد اسامی جمیع احبّای درخش را ثبت نوده به حضور مبارک ارسال دارم تا از عنایت صمدانی برای هر یک لوح بدیع نازل گردد و الواح کثیره منزل و نظر به خواهش این عبد از برای چند نفس که یکی از آنها جناب حاجی که لسان الله ایشان را پیر روحانی نامیده اذن حضور و زیارت لدي العرش حاصل شده بوده در همان ایام این عبد عرائض مفصله از برای اکثری از احبّای آنولا معروض داشته بودم

بنا بود که رافع عازم شود که شمس قضا طالع شد و قمر بلا لائح گردید دیگر چه عرض شود که در این مدّت یک سال چه ها وارد شده به جمال قدم و طائین حول و جمیع منسوبین در کلّ بلاد که هریک به قدر خود از این خمخانه جامی و جرعه ایوته جرعه اینوشیده البتّ به شما هم قسمت رسیده است حنیئاً للفائزین و طوبی للشاربین و این عبد به جهت امری از ادرنه به مصر رفته بودم و چهار ماه در آن ملک فرعون یوسف آسا مسجون و به انواع 208 بلا یا مقرون شدم و در ایام حبس عرض شد:

ازکنده و زنجیر نه عار است مرا	چون با سر زلفین تو کار است مرا
اینها همه نزد همت من سهل است	کز عشق تو عزم سر دار است مرا
ایدوست بلات راحت جان من است	زندان که برای تست رضوان من است
من خضر ره عشقم و این جو رو جفا	در ظلمت هجر آب حیوان من است

باری در حبس بودم که جمال قدم حصن عکارا مزین فرموده به نور جمال خود در ظاهر مسجون و در واقع جمیع سلاطین و ملوکش اسیر منت و مرهون باری چهار ماه قبل بر این حبس به حصن الله وارد شدم و سه روز ماندم و به فیض لقا فائز نشدم دجال اصفهانی فساد نموده این عبد را از بلاد اخراج نمودند و سه ماه و نیم در کوه ها و صحرا ها گردیدم تا عنان صبر از دست رفت دوباره توکل نموده آمدم و وارد شدم و امشب که شب یازدهم ذیقعده سنه 1289 میباشد سیزده شب است که در حصن الله ساکن ولی هنوز به شرف لقا فائز نشدم و گاهی جناب خادم الله و احباء الله تشریف می آورند رزقنا الله و ایاکم لقاءً و چند یوم قبل فرموده بودند که نبیل برای دوستان ایران کاغذ بنویسند لهذا بدین مختصر امشب یا آوری نمودم کربلائی عباس و عیالشان و جمیع احبّای سرچاه را از زبان این عبد ذاکر به ذکر الله الابهی شوید و اصحاب را همیشه به ذکر الله و اجتماع سرگرم نمائید خدا با شما است که چهار یوم است که به لقاء فائز شدم رزقنا الله عمّا رزقنا ۲۲ محرّم ۱۲۸۶ مرقوم شد توقیع

209 مبارک برای شما و سرکار نائب ارسال شد خائف مباشید و از اظهار امر الله دریغ نکنید نیک و بد شما محبوب عالمیان از چشم این عبد مشاهده

میفرمایند دیگر اختیار با شما است یک مثنوی این ایام نوشتم به آن جناب ارسال شد سوادش بردارید و احباب را مجتمع نموده کلّ یوم او کلّ شهر بخوانید والروح علیکم :

از بلايای بهایادی کنید بعد از آن در بلا شادی کنید
سال قبل توقیعات به جهت جمیع احبّای درخش ارسال شده بود امساله آقای آقا میرزا علی اکتفا رفت و در واقع همان لوح همه را کفایت مینماید لو من شطرالله و رضائه ينظرون "

و از نبیل مرقومه ای در بیان ارث منصوص در کتاب اقدس و نیز در بیان ماه و سال و ایام مهمّه است که در سنین عکا از آنجا نُسخ کثیره فرستاد و به عین خطّش باقی است قوله:

" آنچه حضرت اعلیٰ روح العالمین له الفداء در باب ارث فرموده اند " الخ
و از ابیات متنوّعه کثیره اش مثنوی :

بسمه المظلوم

تا شود خون موج زن از هر کنار
همچو دیگ از آتش حرمان بجوش

از دوچشم ای قلب امکان خون ببار
210 ای خراسان از جگر برکش خروش

مدّتش گردید در بغداد طی
ارض بغداد از لقا محروم شد

چون ده و دو سال بعد از ارض ری
شاه ما عازم به سمت روم شد

چار مه چون ماند در شهر کبیر

در ادرنه بود آن شه پنج سال

از ربیع الاوّل غرفه گذشت
الی آخرها که

با فغان و ناله و غم چون دو هشت
از ادرنه شد جمال الله برون

مقدار ۲۴۵ بیت در بیان خروج حضرت بهاء الله از ادرنه تا احوال ایام عکا
است

دیگر مثنوی :

بسم الله الاقدس الابهی :

بر فراز قلّه جان زن علم

211 ای قلم آگاهی از سوز دلم

غُلغلي انداز در ارض و سماء
در گذشتند از دیار و اهل و مال
گاه در دست ستمکاران اسیر
ممشعل از عشق سلطان جمال

از غریبان بها ذکر نما
آن غریبان که ز عشق ذوالجلال
گاه در خلق جهان خوار و حقیر
موطن انسی ندیده بیست سال

و شرح واقعۀ غرق کردنش خود را بعد از صعود محبوب فرد صمدش در تاریخ مسطور است و در ضمن نام محمد در خطابی نیز ذکر از نبیل است و در بیانی از غصن اعظم عبدالبهاء در باب ابتدای ورودش به عکا چنین مذکور است :

" نبیل به طور ناشناس و با لباس اهل بخارا به عکا رسید و لکن حکومت شناخت و فی الفور امر به تبعیدش کرد " .

دیگر از مسمیان مشهور نبیل آقا محمد قاننی نبیل اکبر که فاضل قانینی معروف میباشد 212 چنانکه در ظهور الحق شرح داده شد سید ابوطالب مجتهد و همراهانش حاجی ملا علی اصغر و حاجی ملا میرزا و غیرهما تحریک کردند و حکمران او را به کلاته عرب تبعید و توقیف نمود پس با ضرب و آزار به بیرجند آوردند و امر به توقیف در وطنش قریه نوفرست قانن و منع عموم از ملاقات نمودند و بعد چندی باز به تحریک سید ابوطالب برای بردن به طهران به مشهد آوردند ولی حسام السلطنه همراهی کرد و بعد از او مؤید الدوله رعایت نمود و سید ابوطالب از حاجی سید اسد الله و میرزا مهدی و غیرهما توقع حکم تکفیر کرد و آنان ندادند و بالجمله نبیل اعظم ملا محمد زرندی مذکور به خراسان رسید و فاضل قانینی و دیگران را که بابتی بودند هدایت به مقام ابهی نمود چنانچه در اثری از خادم الله است قوله :

" درباره جناب نبیل مذکور داشتید از اول ظهور نیر اعظم از افق عالم نداء الله را اصغاء نمود چنانچه بعد از اعلاء کلمة و ارتفاع صیحه فرداً و واحداً از ارض طاء به ارض خاء توجه نمودند و جمیع ناس را به حق دعوت کردند و چه مقدار بلایا و شدائد که بر ایشان وارد شد معذک لیل و نهاراً به ثنای حق و تبلیغ امرش نظماً و نثراً ناطق بودند " الخ و چون فاضل به طهران رفت و در آنجا تزوج کرد و به قزوین رفته بماند و از هیجان معاندین 213 در طهران به **صددش**

بیاسود و از زوجه مذکوره نیز تخلص یافت سپس به عکا رفته دو ماهی لذائذ روحیه از محضر ابھی همی برد و بعد از عودت حسب اراده مطاعه به اصفهان و شیراز و یزد سفر کرد و مجدداً از طهران و قزوین به تبریز شتافته و 1299 به قزوین برگشت پس از مدتی تأهل اختیار نمود که از او دختریش ده نسلش برقرار ماندوبه سال 1304

با عائله به طهران آمد و خانه برقرار کرد و سفر تبلیغ به اقسام ایران نمود و غالباً در طهران اقامت داشت و در سفر اخیرش به خراسان چندی در قوچان مورد مهربانی و عطیت شجاع الدوله امیر آنجا بود پس به عشق آباد رفت و ایامی در بخارا توجه دانایان را جلب نمود و همانجا به سال 1309 درگذشت و آقا میرزا محمود افغان سنگ مرمر لوحه قبرش از سمرقند آورده مزار ساخت و خاندانش که از دخترش و دامادش شیخ محمد علی برادرزاده اش برجا ماندند به نام نبیل اکبر مشهور و معروفند و در یکی از الواح خطاب به او شهیر بنام لوح حکما است قوله :

" یذکر فیہ من یذکر اللہ ربہ انہ لہوالنبیل فی لوح عظیم یا محمد لا

تحزن من شئی افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجّھی الیک و تکلمی منک
 بهذا الخطاب المبرم المتین تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ما ورد علی و ما
 ینسب الی الناس الا انهم فی حجاب غلیظ " و در خاتمه تاریخ جدید تألیف
 میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب زردشتی هندی که
 تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی " و یا " تاریخ مانکچی صاحب "
 و در خاتمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان 214 همدانی به دستور مانکچی صاحب
 زردشتی هندی که تصحیح نموده به نام " تاریخ فاضل قائینی " و یا
 و یا " تاریخ مانکچی صاحب " مشهور گردیده چنین نوشت: ح

تاریخ نبیل اهل عالین عفی اللہ عنہ گوید بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیر
 الفوائد مزید الفوائد مشهود آمد که لبابش به قشور و انوارش ممزوج به ظلمات

وهم دیجور است حیفم آمد و بر این نسخه شریفه نپسندیدم که در مثل این ایام که در کتب به ایام الله موعود و زمان محو موهومات و صحو معلومات و تمیز عالم اکبر و انقضاء دورات طفولیت و از منة افسانه و قصص است تألیف شود به جهت تذکر عباد و هدایت غافلین بلاد و راقدین مهاده آباء و اجداد استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبثی به تقلید و تبعیت باشد لذا خالصاً لوجه الله و حباً لابناء الوطن اکمالاً للنعمة و شفقةً علي المحبّين و ترخماً علي الناظرين در مقام تصحیح و تخلیص این نسخه بر آمده و پاره ای از زوائد و ظنونات و قیاسات که اساطیر الاولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود و بعضی از اشعار زائده بعید المناسبه را محو و شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقن و معلوم بود اثبات نمود رجا از متبصرین و منصفین اخوان و ناظرین با ²¹⁴امعان آنکه نسخه ای را که پیش از این تصحیح و نوشته شده بکلی محو یا از یا از روی این مصحح قلم ردّ تصحیح کنند و نسخه جدید را هم از روی این نسخه استکتاب فرمایند تا محبوب و مطبوع طباع لازمة الاتباع و مقبول اسماع جمیع اصفیا گشته مقبول عقلا و دول و منظور بزرگان و دانایان همه ملل گردد و ما وقد استمسخت هذه النسخة لنفس بعد ما ببدي الفانية لينتفع بها الاخوان و يبقي اثر علمي في بقية الازمان بعد فناء هيكله و محو اثری و طیران روحی و غروب حقیقتی و رجوعها الی ما بدئت منه و تغمسها فی بحر البقاء و یمّ الصّفات و الاسماء و تغرّدها علی اغصان شجرة طوبی و افنان سدرة المنتهی و السلام علی من اتبع الهدی " انتهى و این عمل تاریخ را در حدود سال 1300 هج. ق. انجام داد چنانکه در محلی از آن چنین نگاشته : " و هنوز که قریب چهل سنه میگذرد یوم فیوم در دین خود محکتر و در ایثار جان حریصتر شدند " دیگر از مسمیان شهیر مذکور در آثار به نام نبیل آقا میرزا محمد علی قائینی به نام نبیل قبل علی و نبیل قائل در آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله در لوحی خطاب به اهل قائل قوله :

"انّا نكون مجالساً في السّجن وقعد المرصدين الدّين بهما منعت السّحاب
وسعّرت 216 النّيران (نسخة لوح چنين بودومراد سيد محمّد اصفهاني وميرزا
رضاقلي كج كلاه ميباشد) واذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الي الله اخبرا رئيسهما
لذا منعت الاحباب عن شطر ربّهم العزيز الوهابواذكر اذ دخل نبيل قبل
علي واراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون واخرجوه عن المدينة بذلك
ناحت الورقاء وبكت الاشياء واصفرت وجوه الذين اقبلوا الي الله العزيز
المنان في كلّ يوم ورد علينا ما لا ورد علي احد من قبل عند ربّك علم
مايكون وما قد كان اذا نرسل الواحا يوسوسون في الصدور ليأخذوا لوح الله
واثره لذا منع ماء الحيوان وغلقت ابواب اللّقاء علي الذين توجهوا الي وجه ربّهم
العزيز المستعان
يشاورون في كلّ الاحيان ليسفك دمي بعد الذي حسبنا في السّجن بما اكتسبت
ايديهما" الخ
و قوله :

" واذكر اذ دخل النّبيل مع اخويه مقبلاً الي الله ربّ العالمين اخذوه لدي الباب
بما اوحى الدّجال (سيد محمّد اصفهاني) في صدور الظّالمين لمادخلوا مقرّ
الحكم قبل نجد منكم نفحة الرّضوان وعن وجوهكم نضرة الرّحمن ليس لكم
مقرّ عندنا ان اخرجوا في الحين قال اما سمعتم اكرموا الضّعيف فبهت الذي
ظلم قال اخرجوه من المدينة كذلك أمرنا من رئيس الفاسقين ورد علي النّبيل
قبل علي ومن معه كما ورد عليه ان ربّك لهوالعليم الخبير نسأل الله بان
217 يكفي شرّ هذين انه علي كلّ شئي قدير " .

ديگر حاجي محمّد قزويني به نام نبيل قزوین و پسر دوّمش حاجي شيخ محمّد
علي به نام نبيل بن نبيل که در اسلامبول براي اين امر خود را هلاک ساخت
وخاندانش به نام نبيلي برقرارند .

دیگر حاجی محمد باقر همدانی به نام نبیل مسافر در الواح مذکور است . و
علیخان نبیل الدوله که بالاخره در امریکا از دواج کرده عائله برقرار ساخت
و مقرش در آنجا شد .

نُتِل در لوح به نام ناصرالدن شاه :

" نثل ما کنزوا " بیرون ریخته شد آنچه دفینه و نهان کردند .

نجات درباره عقیده مسیحیان راجع به نجات که مشهور میباشد در خطابی
و بیانی از مرکز عهد ابھی عبدالبهاء است :

" المسيح ما قال انا افدي نفسي فقط للمسيحيين بل لكافة العالم **ویناء** علي

ذلك غير المسيحي ايضاً قد نجي وخلص من خطيئة آدم "

نجف - نجفعلی نجف شهر متبرک معروف مسلمانان و مرکز علمی
دینی شیعه که

نجف آباد - نجفی در تاریخ ظهور الحق در واقعات مرتبط به این امر که

218 در آنجا رخ داد به تفصیل مذکور میباشد و در لوح به نصیر است :

" اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علماء و مشایخ نجف و دونه نمیساختند

و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علماء نمیماند " و در مابین

شیعیان ایران محالّ و اشخاص بسیار تبرکاً و تذکراً به نام نجف مسمی شدند

شیخ نجفی مخاطب مشهور لوح شیخ محمد تقی اصفهانی ابن شیخ محمد باقر

که فیما بین بهائیان پدر به نام ذنب و پسر به نام ابن الذنب مشهور میباشد و به

مناسبت اقامت سنینی چند در نجف که درس فقه و اصول خواند محض حصول

ریاست خود را به این لقب شهرت داد و در ضمن نام بقر و ذنب مذکورند .

و نجف آباد قصبه تابعه اصفهان و از مراکز پر جمعیت بهائیان از دوره بیان

است و امور تاریخیه و شهداء بسیار متعلق به آنجا است که در تاریخ تفصیل

داده شد و در آثار غالباً ن ج و گاهی ن تنها رمز از آن گردید قوله :

" ن ج به نام خداوند یکتا ای حسن کتابت لدي المظلوم حاضر " الخ

و نجفعلی نام سید زنجانی در آثار مذکور است منها قوله :

" ومنهم من فدي نفسه في الطاء " الخ وذكري از وي ضمن نام 219

طاء میباشد ودر بياني از حضرت عبدالبهاء است :

"نجفلي و محمد قلي شغلشان درسفر از بغداد به سامسون نصب چادر

وخيمه مبارک بود ونوبتي دريکي از بلاد تأخير کردند ووالي ودائره حکومت
خيام را به دستهايشان به کمال خضوع و احترام نصب کردند " انتهی
و در ضمن نام زیارت هم ذکري از نجف است .

نجم باختر (ستار آو دست) نام مجله ماهیانه بهائی داراي دو قسمت
فارسي و انگليزي که چند سال به همت احمد سهراب اصفهاني و ويندست
امريکائي نشر مي يافت .

نخجوان نام ولايتي از قفقاز که گروهی بهائی در آنجا بود واز آنان ميرزا
علي اکبر نخجواني در ايام غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در آثار و مشهور
گردید .

نخرة در سورة الاستقلال از الواح ادرنه است :

" ويبيعت كلّ عظام نخرة " به معني کهنه و پوسیده .

نراق قصبه و مرکزي قدیم و معروف از این امر در ایران که اوضاع 220
واشخاص مربوط آن در تاريخ ظهور الحق به تفصيل مذکور و در آثار نام برده شدند
و ن ر رمزاز آنجا است و ملا جعفر و حاجي ميرزا کمال الدين جداگانه ثبتند
.

نزع در سورة ص : " قد نزع الشيطان في صدورهم " شيطان

در سينه هايشان وسوسه کرد .

نزل انزال نزول مصدر مجرد لازم عربي به معني فرود آمدن انزال
تنزيل

تنزیل

مصدر مزید متعدّی به معنی فرود آمدن و در آثار مقدّسه بع
معنی صدور و اصدار آیات به طریق وحی گردید که از سماء معنوی نامحدود
غیب بر اراضی افئدة مقدّسه منیره نزول می یابد . و در لوحی است :
" نعمة الله قد نزلت من سماء مشية ربكم الرحمن انك تراها علي هيكل
الانسان كذلك كان الامر منزولا " که مجض مراعات نظم کلام و اختصار باء
حرف تعدّیه و ضمیر حذف گردید و به تقدیر منزولا به " می باشد .

نسبة عربي خويشي خويشاوندي نزديكي در لوح به سلمان است :

221 " نسألك اللهم بالذين جعلهم الاشياء اساري من الزوراء الي الحدياء
بالنسبة التي كانت بينهم وبين مظهر امرک " الخ که مراد گوهر خانم حرم
کاشي و برادرش ميرزا مهدي می باشد که در بين اسرا بودند .

نسر عربي از طیور شکاری در مناجاتی از خطابی است :

" اين البغات من النسر الطائر في الاوج الاسمي (اسما) "

نَسْمَة - نسائم عربي نَسْمَة دم و نفس و نیز هواء . نَسَمَات = جمع

در کتاب اقدس :

" قد ماجت بحور الحكمة والبيان بما هاجت نسمة الرحمن "

و در لوح ناصر الدین شاه :

" نسيمات رحمت رحمن اين عباد را تقلیب نموده " و در لوح به شيخ سلمان

:

" از شهر جان به نسائم قدس " الخ و در لوحی دیگر:

" انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانی و فیوضات ربیع

روحانی محروم نمانید "

نسائم جمع نسیمه صفت به معنی وزنده .

نصاب نصاب عربي در اصطلاح فقه اسلامي حدی مقرر که چون

222 اموال و نقود و مواشي به آن حدّ رسد اخراج زکوة واجب گردد . در کتاب

اقدس است :

" سوف نَفَصَّلَ لک نصابه از شاء الله "

نَصْر الله از جمله نصر الله نامان مذکور در آثار میرزا نصر الله تفریثی بابی بود در لوحی است :

" از همشیره بیچاره میپرس که با چند نوع از علّت ناخوشی از آن بیت خارج شده و در خانۀ جناب کلیم به کمال فرح و سکون و تمکین مستقرّ شده و به فضل الله در کمال راحت است آنقدر میدانید که از سجویۀ شخص معهود است که آنچه را مرتکب است بعد از ارتکاب به اطراف به اسم دیگر انتشار میدهد و عنقریب بر همه شما معلوم خواهد شد به حمد الله همشیره معظّمه عالی در کمال راحت در ظلّ عرش ساکن و به مقرّ تمکین متمکّن و بالحقیقه ایامی که در عمر گذراند این ایام است از جمیع جهات مطمئن و خاطر جمع باشید " . بیان احوال خواهر میرزا نصر الله زوجۀ میرزا یحیی ازل است که در ایام ادرنه با شوهر زدو خورد کرده به خانۀ کلیم پناه آورد .

دیگر ملاً نصر الله شه میرزادی در تاریخ تفصیل داده شد . دیگر سید نصر الله از برادران سادات خمس گیلانی معروف به باقر اُف مخصوصاً در آثار مرکز میثاق عبدالبهاء مذکور است

223 نُصرت عربی یاری و کمک بسزا . در لوحی است :

" بر نصرت امر قیام نمائید و به جنود بیان به تسخیر افنده و قلوب عالم مشغول شوید "

و در لوح به ناصر الدّین شاه معنی نصر برای این امر و برای صا حبش را که در آثار بسیار است بیان فرمودند که به تبلیغ و هدایت نفوس میباشد و در آن ضمن این جمله است :

" پس نصرت الیوم اعتراض بر احادی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود " الخ که

منظور استدراک و ابراز نفرت از عمل جسورانۀ تیراندازی و حملۀ بابیان به ناصرالدین شاه میباشد . در دعاء و مناجاتی برای ایام صیام است :

" وان نصرک نفسي و عنایتک ایای هو ارتفاعی الی الرفیق الاعلیٰ و خروجی عن بین هوالاء الاشقیاء الذین ماکان بینهم الا ضغینة و بغضاء ایرب فاصعدنی الیک یا من بحرکة قلمک خلق ملکوت الانشاء " .

نصل عربی تیغه و پیکان کارد و نزه و تیر . نصال = جمع . در مناجاتی از خطابی است :

" الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء غریقاً فی یحار البأساء والضراء هدفاً للنصال " الخ

224 نصیر - نصیری از جمله نصیر نامان مشهور مذکور در آثار حاجی نصیر قزوینی است و در ضمن خطابی به او این جمله میباشد :

" ای ملاً بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعداء به نفس خود قیام فرمودند " که معلوم است در ایام ادرنه صدور یافت و قوله :

" حال ملاحظه نمائید که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول و لکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده تالله الحقّ به شأنی از غمام فضل امریه و سماء فیض هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل پس تو پناه بر به حقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی ایام ملاحظه نما که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیه را از تو منع نماید و تورا در صراط جنت مستقیم دارد " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق تسلیم بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار

بعضی اطراف ممالک اعانت نودند " الخ . ونام نُصیري بر فرقهٔ علي
اللّهي مشهور که در رسالهٔ مقالهٔ سیاح است :
225 " تحت محافظهٔ سواران نُصیري به دارالخلافة روانه نمائید " اطلاق
گردید .

نَصَبَ در لوح به ناصرالدین شاه :
" قد نصب ضحضاح السّلامة " به زمین فرورفت و خشک شد پایاب
آرامش و آسایش که ضمن نام ضحضاح هم ذکر است .
نَضْرَة نَضْرَت نَضْرَة عربي رونق و با آب و رنگی و سرسبزی
ناضِرَة نَضِر در لوح به نصیر است :
" و علي وجهه نَضْرَة الرّحمن " و در خطاب و صایای عهد است :
" والصلوة والبهاء علي أوّل غصن مبارك خضِل نَضِر " الخ به معنی
سرسبز و در خطاب معروف به عمّه است :
" وَخَضَلَتْ وَ نَضْرَت (تازه و بارونق و سرسبز شد) وراقت " و در لوحی است
:

" با وجود ناضره مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید "

نِظَام در عرف عربي و فارسي سپاهان . در لوح به رئیس است :
" واخذ النِّظَام كلّ الابواب "

226 نِعَاق – نَعِيق در ناعق ذکر است .

نَعْرَة – تَنْعَر نعره عربي صیحه و فریاد . در آثار و خطابها است :
" پس ای یاران با وفا نعرهٔ یا بهاء الابهي بر آرید " و در لوحی است :
" ان لا تعتنوا الذين يدعون العلم في انفسهم ولا يخافنكم كبر عمائمهم و
السننهم و تنعّرهم (نعره کشیدنشان) حين ينكرون الغيض من حدّ السحاب
المشرق المرتفع العزيز المنير "
نَعَسَ در لوحی است :

" يا محمد اسمع نداء ربك من هذا المقام الذي لن يصل اليه ايدي الممكنات ولا افئدة الموجودات ولاحقائهم نَعَسُوا (بينكي زدند) في اقل من آن في هذا الامر المقدس العزيز المستور "

نَعْمَان پادشاه عرب حيرة . در لوح در وصف انقطاع است قوله ج ع
 " ثم اذكر النعمان الذي كان من اعز الملوك ومن قبله احد من الكيان اذا تجلت
 227 علي قلبهما شمس الانقطاع تركاما عندهما ... ان النعمان كان مستويا علي عرش
 الملك اذ اسمعناه كلمة من كلماتي العليا اهتز وتفكر وتحسر ثم انتبه وقام وقال مخاطباً
 الي نفسه لا خير فيما ملكته اليوم وغداً بملكه غيرك كذلك نبهناه وانا المقتدر القدير "
 واز غصن اعظم عبدالبهاء در رساله مدنيه ودر بيان براي جمعي قصه نعمان بن منذر
 ويوم نعم ويوم بؤوس به تذكر دو نديم مقتولش و ورود حنظله مذکور و مشهور ميباشد .
نَعِيب عربي بانگ کلاغ . در خطاب به عمه :
 " او يغنيك نعيب الغراب عن صغير العقاب " ودر لوح به رئيس است :
 " وَنَعَبَ غَرَابَ الْبَيْنِ " كه در نام غراب ذكر است

نَفَّات عربي جمع نفعه . به معني وزش وبوي وكلمة نفحات ونفحات در آثار
 اين امر به كثرت استعمال شد . در لوح به عبدالوهاب است :
 " انه يذكرك في سجن عكاء بما كان بحر الرحمة للامكان ونفحة الرحمة لاهل
 الاديان طوبي لمن وجد نفحات الوحي " الخ وقوله :
 " شايد نفحات قميص رحمانيه را كه اليوم ساطع است بياييد "
 228 ودر لوح به رئيس است :
 " اخذتهم نفحات الوصال " .

نَفْحَة عربي به معني يك بار دميدن . نَفَّات = جمع در لوحي است :
 " فانفخ فيهم نفحات ذكر مالك الصفات بامر من لدنا "

نَفَّر عربي ترس كرد رم كرد کوچ كرد در رفت . در لوح به نصير است :
 " اخذت الزلزال مظاهر الاسماء وكل من علي الارض و اكثرهم كفروا ثم نفر "
نَفْس - **نَفْس** نفس عربي به معني ذات و خود و به معني هوا وميل
تَنَفَّس - **نَفِيس** و به معني نفس ناطقه وجان انساني . از مقام نقطه بر قول
 مشهور حضرت علي امير المؤمنين " من عرف نفسه فقد عرف ربه " شرحي است
 قوله :

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم قال السَّائِل سَلَّمَهُ اللهُ ما معني الحديث المروي عن علي عليه السَّلَام من عرف نفسه فقد عرف ربَّه اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل عليك والا اشتدَّ عليك الامور ولا سبيل لك 229 الي المعرفة الا بمعرفتها اولها ان تطهّر قلبك اولاً عن كلّ قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا من عيون كدره فلما خلق الممكنات بالامر والممكن ممتنع الوصول والصعود اليه والحق سبحانه اجل واعظم ان يعرفه احدٌ لان المعرفة فرع الاقتران وجسب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات وان وصفه احداه لا من شئ وهذا الوصف لا يشبهه من الخلق جعله الله سبيل معرفته وآية توحيده و جعل الله ذلك الوصف حقيقة وبعد ولكلّ الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها عرف ربّه " الخ ودر مناجاتي ضمن جواب اسئلة بعضي از مؤمنين سابقين وتابعين قوله :

" وانّ الذي سأل من حكم النفسين في الآية المباركة فانك يا الهي قد بينت حكمه في التفسير بان لو كان البحر مداداً لكلماتك لنفد البحر قبل ان تنفذ كلماتك ولو جئت بمثله مددا و اردت من ظاهر تلك الآية شجرة الكفر وظلها من القرب في الامثال مظاهرها " الخ كه مراد نفسين به معني شخصين مذكور در شرح سورة يوسف ميباشد ودر لوح به شيخ سلمان است قوله:

" نفسي را كه درشهور و سنين به يد رحمت تربيت فرمودم بر قتلّم قيام نمود " انتهى كه مراد شخص ميرزا يحيي ازل است . و عبارت بنفسي لِنَفْسِهِ در كتب 230 حكيمه ودر آثار اين امر شايع الاستعمال است كه باء مفيد سبب و بدبين معني است كه خود سبب و علت بوده و لام مفيد غايت و بيان آن است كه خود نيز علت غائي و پايان ميباشد چنانچه نيز در لوح به سلمان است :

" اي سلمان دلائل اين بيان را در كلّ اشياء بنفسي لِنَفْسِهِ وديعه گذاشته ام " الخ كه دو علت فاعلي و علت غائي كه يكي است و آن ذات حق تعالي ميباشد در هر شئي تجلي دارد . ودر لوح به رئيس است :

" انه استكبر علي الله ومزق اللوح بما اتبع النفس والهوي و ينبغي لهم ان يفدوا بانفسهم في سبيل احبائه " الخ كه نفس به معني هوي است . وقوله :
" واما ما سألت عن النفس فاعلم انّ للقوم فيها مقالات شتّى و منها نفس ملكوتيه و نفس جبروتيه ولكلّ حزب فيها بيانات " كه مراد نفس به معني روح و جان است . واز آثار لطيفه در الواح خطاب به نفس است :

" يا نفس الي متي لا تخمد نارک وتسکن لهيبک وشواظک والي متي تهيم في هيماء الضلال وترکفر في مغازة الال کلما تطعم يزداد جوعک وکلما تروي يكثر ظماؤک نار بغيک لا تظفي ودثار غيک لا تبلي فمخيب من ناجاک ومطرد من
 231 دعاک , مطيتک الهوي وعطيتک العلي (تکبر) شيمک الشهوات وسجاياک الخطيات , ناکث العهود وناکص کلّ مقل محمود الي متي لا تسکني ايتها الامارة بالخطية والعمارة مبينة المنية (خوابگاه مرگ) هاتک سربال الانصاف وفاتک الابطال بالاعتساف ظلمتک (به فتح طاءبه معني تبسم) مسموم وظلک يحموم , الي متي لا تفتعي ولا تشبعي يا ايتها النفس الخادعة المزخرفة والجيفة المزينة " الخ
 ودر لوح به نصير است :

" ثم اعلم بانّ نَعَسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ هَوْلَاءِ اِنَّهُ يُوَثِّرُ نَفْسَ التَّعْبَانِ "

و در کلمات مکنونه :

" واز نفس بگذر وبا نفس رحمانی در فضایی قدس روحانی بیارام "

تَنَفَّسَ نَفْسَ كَشِيدِنَ درحطاب معروف به عمّه :

" وَتَنَفَّسَ نَسِيمَ الْاَسْحَارِ " . نَفِيسَ بِاِارِزِشِ وَگَرَامِي وَمَرغُوبِ

درلوح حکماء:

" لا تصرفوا نقود اعمارکم النّفيسه في المشتھيات النّفيسه "

نفي مصدرعربي به معني نيست وازاله ودور کردن ودر صطلاح بيان به معني انکار امر

الهي وعدم ايمان است و حرف نفي به معني اهل انکار. درلوح به سلمان است :

" اي سلمان اين ايام مظهر کلمه محکمه لا اله الا هو است چه که حرف نفي به اسم اثبات 232

برجوهر اثبات ومظهر آن مقدّم شده وسبقت گرفته وانچه مشاهده نموده که لم يزل حروفات

نفي علي الظاهر براحرف اثبات غلبه نموده اند از تأثير اين کلمه بوده در اين ظهور حرف

نفي را از اول اثبات برداشتيم وحکم آن لو شاء الله از سماء مشيت نازل خواهد شد وبعد ارسال

خواهيم داشت " الخ و مراد طرد و رفع ميرزا يحيي ازل است يعني بر جاي لا اله الا الله الله

ابهي و نحو آن مقّرر گرديد وتلويح اين است که در داخله اديان سابقه مخالفين مقدّم شدند ودر اين

امرچنين نشده ونخواهد شد .

ونفي به معني تبعيد بلد که به ترکي سرگون است ودر آثار اين امر وافواه بهائيان شهرتي بخصوص

يافت ودر بيانات غصن اعظم عبدالبهاء براي جمعي در وصف تبعيدهاي ابهي وتأسيس امرش در

سجن است :

" هل سمع باحد نفي ثلاث مرّات تحت السيف والاعلال مهّد ملكاً عظيماً " ودر کتاب اقدس

است :

" قد كتب علي السارق النفي " ودر سورة مائده آیه ۳۱ از قرآن است :
 " انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فساداً ان يقتلوا ويصلبوا او 233 تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض نلك خزي لهم في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم " چون جمله " يسعون في الارض " شامل سارقين وقطاع الطريق میباشد که مشمول از " كتب علي السارق النفي..... " الخ از کتاب اقدس میباشد پس توان گفت که حکم قرآن و اقدس متوافق اند و فقط حکم قتل و صلب و قطع يد و رجل را نسخ و رفع فرمودند .

نقرس بیماری و درد معروف پا که اصل کلمه شاید یونانی و مستعمل در عربی و فارسی است . در مقاله سیاح است :

" و چون ناخوشي نقرس شديد به پاي پادشاه عارض شد " الخ

نقض – ناقض نقض مصدر عربي به معني شكستن ويران کردن تاب ريسمان را باز کردن . در لوح حکما :

" فيها نقضت العهود " در لوح شیر مرد :

" وتحفظني من شرّ اعدائك الذين نقضوا عهدك وميثاقك "

و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء کلمه نقض و ناقض و ناقضين نسبت به مخالفين عهد از اغصان و غيرهم به قدری کثرت استعمال و تداول یافت که لقب و شهرت آنان گردید .

نقطة²³⁴ لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده

لقب مشیت کلیه و مظهر ان قرار دادند و به این اعتبار خود را نقطه باء یعنی نقطه بیان و محمد رسول الله را نقطه فاء یعنی نقطه فرقان و عیسی مسیح را نقطه الف یعنی نقطه انجیل و موسی کلیم را نقطه تا یعنی نقطه تورات خواندند چنانچه شمه ای ضمن بیان شرح سوره بقره و ضمن نام رضوان ذکر است . و در توفیق به محمد شاه :

" انا النقطة التي بها ذوت من ذوت " و در توفیق و مناجاتی است :

" و اشهد يا الهي بجميع اوليائك واحبائك من نقطة الاولي مقام حبيبيك محمد وآل الله صلواتك عليهم الي ما بلغ في قدرتك و يبلغ بعد ذلك "

و در جواب میرزا حسن وقایع نگار در اصفهان :

" وانّ الاقرب الذي لا يعدله شئ هو الابدع الذي لا يعرفه شئ وهو مقام النقطة في كلّ العوالم التي يعبر في مقام الحقيقة المحمّديه ما اطلعت شمس الابداع بالابداع ثم ما غربت شمس الاختراع بالاختراع ثم مقام الالف اللينية وهو مقام قرب علي ثم مقام الالف الغيبية اذا تطلق بعد اللينية وهو مقام قرب الحسن ثم مقام الالف الغير المعطوفة وهو مقام قرب الحسين ثم مقام 235 الالف المبسوطة وهو مقام قرب القائم اليك ثم مقام الحروف و هو مقام قرب ائمة الدين ثم مقام اجتماع

الحروف التي هي الكلمة وهو مقام قرب فاطمة ثم مقام اثر دلالة الكلمة وهو مقام قرب النبيين والمرسلين بحسب مراتب مقاماتهم وكثرة ثم مقام قرب المشية ائمة العدل بحسب ما قدر الله لهم في علامات الامروقاتبات الختم " الي آخرها ودر ضمن نام حرف نقل از رساله رجعت وضمن نام حسين نقل از صورت زيارت امام حسين ومرقومه غصن اعظم بياني ثبت ميباشد . ودر دعاء يدعوه محيي الانام " است :

" صلّ اللهم يا الهي علي النقطة التي منها فصلت علومك المكنونة واسرارك المخزونة " الخ. ودر مناجات آخر صيام است:

" صلّ اللهم يا الهي علي نقطة الاولي الذي به دارت نقطة الوجود في الغيب والشهود " ودر لوح است قوله :

" بسم الله البهي الابهي هذا كتاب من نقطة الاولي وبهائه الي الذي سمّي في جبروت الاسماء بالكاظم وكان من المؤمنين في امّ الالواح مكتوبا اي كاظم نفحات قدس ورقاء عزّ صمداني حال كزّة ظاهر وجمال اولي در هيكل اخري چون شمس مشرق ولائح " وقوله :

236 " جميع عوالم مالا نهاية اذكار والفاظ وبيان از نقطة اوليه تفصيل شده وكلّ به أن نقطه راجع وأن نقطه به اراده قدميه ظاهر " ودر لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود) است :

" هو الله تعالي شأنه العظمة والاقطار حمد مقدّس از ذكر و بيان حضرت معبود ومالك غيب و شهودي را لايق وسزا كه از نقطة اولي كتب لا تحصي پديد آورد واز كلمه عليا خلق اولين وآخرين ظاهر فرمود " ودر لوح حجّ بغداد است قوله :

" ويقول اشهد في موقفي هذا بانّه لا اله الاّ هو وحده لا شريك له ولا شبيه له ولا ندّ له ولا ضدّ ولا وزير ولا نظير ولا مثال له وانّ نقطة الاولي عبده وبهائه وعظمته وكبريائه ولاهوته وجبروته وسلطانه " ودر لوح اشراقات است قوله :

" اگر نقطه بيان روح ما سواه فداه اين ايام حاضر بود امام وجه به تحرير مشغول ميشد قلّ ضعوا الاوهام والظنون وخذوا ما آتاكم من لدي الله المهيمن القيوم " وقوله :
" يا هادي امر عظيم است امروز نقطه اولي به انا اول العابدين ناطق " الخ .

نَقِيب صفت عربي به معني گواه وسرپرست ومرجع نقباء = جمع وبه اصطلاح عرفاء نقباء طبقه اي از اولياء كه به ضمير و اسرار مردم آگاه اند وشمار آنها را سيصدنفر 237 گرفتند . واز مقام نقطه است قوله:

" اعلم ثبتّ الله قديمك علي الصراط ينحصر باصول اربعة منهم الاركان وهم الانبياء وسبيل بلوغهم بالوحي في القلب ونزول الملك في اليقظة او في النوم ومنهم النقباء وهم ثلاثون في

زمان الغيبة وسبيل بلوغهم بالسؤال في الحضور ومنهم النجباء وهم سبعون نفساً وسبيل بلوغهم التورّع مع التّطابق بالكتاب والسنة والاجماع والعقل ومنهم الفقهاء وسبيل بلوغهم الاخذ بالكتاب والسنة والاجماع والعقل المستنير بنور الله " الخ
 ودر کتاب بیان باب ۱۴ واحد ۸ قوله:

" وهمچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقباء گرفته شده " الخ ودر لوحی است :
 " علماء امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله به کلمه ای نطق میفرماید که نقباء از آن کلمه اعراض مینمایند و فرار اختیار میکنند " الخ

نَقِيع صفت عربي به معني مؤثر وکاري درخطابي است :

" ويقدر لي كأس الفداء او سمّ نقيع الردي "

238 ودر خطاب معروف به عمّه :

" او يشفيك ويداويك السمّ النقيع وسراب البقيع عن الداء الشديّد والعطش في قعر بعيد

"

نَكَتْ – نَاكِث نَكَتْ عهد و عقد را شکست وتابیده را واجید .

در لوح حکماء:

" وَنُكِنَتْ الْعُقُودُ " الخ ونکت وناکث در کلمات علي امرالمؤمنين درحقّ اهل واقعه جمل ودر آثار ابهي درحقّ بابیان ودر آثار غصن اعظم عبدالبهاء درحقّ مخالفان خود بسیار است . در خطاب وصایای عهد است :
 " ربّ احفظ حصن دينك المبين من هؤلاء الناكثين "

نَكَس – تَنَكَيْس مصدر عربي به معني واژگون و زيروبالا کردن وسر به

زير انداختن وبرگرداندن . در لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني است :

" بكم انحط شأن الملة ونكس علم الاسلام وتلّ عرشه العظيم " .

و در کتاب اقدس است:

" قدظهر سرّ التّنكيس لرمز الرّئيس طوبي لمن ايده الله علي الاقرار بالسنة التي

ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصين " بيان الف قائمه به نفس ابهي

239 وتحقق وارتفاع شش دور و مرحله خلق الله السموات والارض في ستة ايام به امر

ابهی و اشاره به قسمتی از کلمات مرموز شیخ حسائی است که صورت آن در مجموعه شهیره مطبوعه از الواح ابهی بدین طریق ثبت میباشد قوله الاعزّ :

" صورت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال از شما

خواهش مینمایم که به انصاف آن را معنی نمائی و اگر خود را عاجزیافتی از بحر اعظم سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت و اسعه الهیه در ظلّ سدره ربّانیه در آئی و تفصیل آن این که در ایام توقّف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه استدعا نمودند که این کلمات را معنی و تفسیر نمائید و این عبد نظر به اینکه سائلین را طالب گوهر علم نیافت متعرض جواب نشده چه که لوّ لوّ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به اگرچه فی الجملة ذکر شد و لکن به تلویح و اشاره و صورت آن مکتوب به عینه در این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورة ما كتبه الشيخ الاجلّ الافضل ظهرا لاسلام و كعبة الانام الشيخ احمد الاحسائي الذي كان سراج العلم بين العالمين في جواب من قال ان القائم في الاصلاب انا تركنا اوله و كتبنا ما هو المقصود بسم الله 240 الرحمن الرحيم اقول روي انه بعد انقضاء المص بالمرا يقوم المهدي عليه السلام

والالف قد اتى علي آخر الصاد والصاد عندكم اوسع من الفخذين فكيف يكون احدهما وايضاً الواو ثلاثة احرف سنّة والالف سنّة وقد مضت سنّة الايام والالف هو التمام ولا كلام فكيف السنّة والايام الآخر والا لما حصل العود لانه سر التّنكيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالسنّة الباقية ثم الامر بالحجّة وظهر الاسم الاعظم بالالفين القائمين بالحرف الذي هو حرفان من الله اذ هما احد عشر وبهما ثلاثة عشر فظهروا والذي هو هاء فاين الفصل ولكن الواحد ما بين السنّة والسنّة مقدّر بانقضاء المص والمرا " الخ. ودر شرح واو مذکور در ضمن نام سبعة نقل از شیخ ذکری است ودر شرح خطبه طتنجیه از حاجی سید کاظم رشتی چنین مسطور است :

"وقد اشير الي هذا المعني الواو المنكس في آخر الاسم الاعظم (تصوير)"
فان الواو واوان والفاء قائم في الوسط فالاولي اشارة الي الدنيا لانها خلقت في سنّة ايام والثانية اشارة الي الاخرى لانها كذلك والالف القائم بينهما اشارة الي القطب القائم علي كلّ نفس بما كسبت " الخ. وحاجی محمد کریمخان در شرح رموز مذکور رساله ای مورّخ ۱۲۸۲ نگاشت و خلاصه ای از آن اینکه مراد شیخ از قوله :

241 "اقول روي انه بعد انقضاء المص" الخ همان حديث مفصل ابوالببيدمخزومي است و تفسیر مجلسي را در باره وقت ظهور مهدي قائم تضييف نمود و خود هم بيان مطابقی نکرد و مراد از صادمذكور را 90 درجات فوق الرأس منقطة فلكي گرفت و نوشت همان عين صادمذكور در روايت است که پیغمبر در ليله المعراج زیر عرش از آن وضو ساخت . در مجمع البحرين است :

" في حديث النبي اذن فاغتسل من صاد قيل هو ماء يسيل من ساق العرش وماء منه كَلْشَيْ حِي است که نقطه دائره امکان میشود و از تنني و تنزل نقطه الف حاصل گردید . و فخذ به معني طائفه و مراد از فخذين دو سلسله قوس صعود و نزول است" .

و از حضرت نقطه در ضمن شرح سورة القدر از قرآن است :

" وانّ ذلك الشّكل (شکل ستاره کشیده شده) هو حرف من حروف الاسم الاعظم الذي قال علي في قوله وانّ صورته هي هكذا :

(شکل کامل اسم اعظم که حضرت علي کشیده) و ما من عبد تقش علي خاتم عقيق حمراء يعني الآ وقد جمع كلّ الخير ويكون حرزه من كلّ سوء كان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكي عن مراتب الثلثة عن التّوراة و الاسماء الاربعة من الانجيل و الاسماء الخمسة فاعرف ما عرفتك من الاكسير الاحمر فانه لعزیز عظیم " .

242 **نُمرود** نام پادشاه جبار مشهور از سریان و بابل معاصر با ابراهیم و

عربان این نام را به مانند نامهای فرعون و قیصر و کسری لقب عام آن سلاطین کرده در جمع نامرده استعمال کردند . در لوح رئیس است :

" واذکر اذ او قد نمرود نار الشّرك لیحترق بها الخلیل الا نجیناه بالحقّ و اخذنا نمرود به قهر مبین" .

نَمِيقَة صفت مؤنث عربی به معنی زینت کاری و زیبا کرده . در خطابي است :

" قد اطّلعْتُ بمضمون نَمِيقَک الغراء " که مقصود نامه از طرف مخاطب میباشد

نَهَبَ در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی :

" قد قتلتَ الکبیر ونهبتَ (غارت کردی) الصّغیر "

نوبلاک

مسیس امیلی توبلاک آلمانی الاصل ساکن ایالات متحده آمریکا با

دخترانش در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی در واشنگتن بهائی شدند و او 243 در کشور آلمان تبلیغ مؤثر کرد و توان گفت گشایش ابواب آن کشور بر روی این امر به واسطه او شد و در سفرنامه بدایع الآثار مذکور است .

نور - نورا از بیان مرکز امر ابهی عبدالبهاء برای جمعی است :

" النور هو تموجات مادیه مثل الحرارة وغيرها من تأثيرات المادّة فلو كان له فضیلة **فد باب** الفوسفوري افضل من الانسان هكذا بعض دود التي **يظهر** منها الشرار لكانت ايضاً افضل من الانسان ومن احتكاك القوّة الجاذبة والقوّة الدافعة يحدث نور وهو البرق فهل ذلك افضل من الانسان ومن ضرب الفولاذ علي الحجر الصّوان تقدح النار فهل الحجر احسن من الانسان والنور والنار ليس بالحجر ولا بالفولاذ بل يحدث من الضرب والنور نفسه لا يري الاشياء بل يجعل اشياء تري بناء علي ذلك نور الشمعة او القنديل او الشمس يظهر الاشياء لكنّه بذاته لا يري شيئاً ثانياً نور البصر انّه يظهر الاشياء ويراه وانه ولو كان اعلي من الاجسام المضيئة كنور الشمعة او القنديل فانها لا تدرک الاشياء التي تظهرها وتراها ثالثاً نور العقل اعلي من نور البصر لانه يظهر الاشياء ويراه ويعرفها ولكن مع كلّ علوّه نور العقل مقيد الحدود بالظروف والوقت لانه لا يقدر علي اظهار الاشياء وروئيتها وفهمها الا بعد 244 ايجادها وخلقها رابعاً النور الالهي هوفوق الحدود والقيود والوقت والماضي والحاضر والمستقبل هو المظهر الذي يري المعارف الكاشف للاشياء من قبل و من بعد ايجادها وخلقها الله نور السموات والارض في القدس يضيئون قبر المسيح بالكهربائية ويظنّ العوام الروسيون بانّه من قبر المسيح حتّي انهم يشتررون القناديل ويشعلونها طول سفرهم من القدس الي بلادهم كلّما يكاد يخلص الزيت يطوؤونها حتّي بذلك لا تطفئ النور الذي رآوه مشرقاً من قبر المسيح " انتهى ودر بين مسلمانان ذوالنورين لقب عثمان خليفه سوم شد كه دو دختر پيغمبر را به تعاقب به زني داشت .

و نور نیز قسمتي از مازندران كه موطن نياكان ابهي بود. ونيز نام كتابي از ميرزا يحيي ازل بود و او خود را به آن نام ميخواند. ونيز در كتاب اقدس طهران را افق النور نام كردند قوله:

" افرحي بما جعلك الله افق النور وسميت بهذا الاسم " الخ. وأيّه نور مشهور در قرآن قوله :

" الله نور السموات والارض " الخ که از مقام نقطه شرحي بر آن صادر گرديد و آن صرف تشبيه و توضيح و تعبير ميباشد . و در حديث نبوي است :

245 " خلق الله الخلق في الظلمة ثم القي عليه نوراً " و در آثار اين امر متبادراً نورين نيرين شيخ احسائي و سيد رشتي است . و بر سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هم اطلاق گرديد . و بقره نورا مراد عگا است که ضمن نام بقره ثبت ميباشد .

نوش آباد نام قريه اي از کاشان که اکنون مرکزي ضعيف در اين امر است در الواح و آثار خصوصاً آقا ميرزا محمد علي شهيره ارباب آقا ميرزا با عائله اش تکرار ذکر يافت .

نيرُوز معرب نوروز فارسي است در کتاب اقدس است :
" وجعلنا النيروز عيداً لكم "

نيسان نام متداول بين يهود و اواخر ماه دوّم بهار که بارانش به نام خير و برکت بين مسلمانان شايع است و در آثار بديعه بسيار به تشبيه مورد استعمال گشت . در لوح به نصير است :

" اگر نفسي خود را از اين نيسان سحاب رحماني محروم نمايد " الخ و در لوح دنيا است :

246 " اي دوستان سزاوار آنکه در اين بهار جانفزا از باران نيسان يزداني تازه و خرم شويد " .

نيريز قصبه شهير در فارس مرکزي از قديم براي اين طائفه که به نوع مفصل اوضاع و اشخاص مرتبط به اين امر در بخشهاي ظهور الحق مسطور است و نام آقاسيد يحيي و حيداکبر و پدريزنش حاجي شيخ عبدالعلي و نيز ملا عبدالحسين و مشهدي ميرزا حسين قطب و حاجي محمد تقی ايوب و علي سردار و محله چنار سوخته و دامنه بالاطارم مشهور است و شرحي که از هنگام ورود و حيداکبر و بعد از آن در کتبيّه مسجد موجود است

از آثار تاریخیه میباید . ونیریز در آثار حضرت بهاء الله به رمز ن ی مذکور است قوله :

" ن ی جناب احمد علی علیه 669 هو الاقدم الاعظم یا احمد قبل علی ان استمع نداء مالک القدم الذي ارتفع من شطر سجنه الاعظم " الخ .
وقوله :

" یا احباء الرحمن فی النون والیاء " الخ . ودر سورة الصّبی به خطابات التفات و عنایت مفتخر است قوله :

247 " یا احباء الله من اهل تلك القرية فاعتصموا بحبل الله ثم اشكروه بما فضلکم بالحق واصبحتم برحمة من الله وكنتم علی منهج الحق مستقیماً ان یا اشجار القرية فاسجدوا لله بارئکم بما هبت علیکم نسّمات الربیع فی فصل عزّ احديا وان یا ارض تلك القرية فاشکری ربّک بما بدّلک الله یوم القيمة واشرق علیک انوار الروح من افق نور قديما " وقوله :

" ان یا اهل القرية فاشکروا الله بارئکم بما انعمتم بالحق وفضلکم علی الذین هم كانوا علی الارض بحیث شرفکم بلقائه وعرفکم نفسه ورزقکم من اثمار سدره الفردوس اذا فابشروا فی انفسکم ثم افتخروا علی من فی الملک جمیعا " الخ .

نیشابور نیشابور بلد معروف در خراسان . در تاریخ ظهور الحق اوضاع و احوالشان خصوصاً شرح حال حاجی عبدالمجید ابا بدیع به تفصیل نگاشته گردید و خانة حاجی معلوم ولی مخروب است و از مؤمنین سابقین آنجا آقا احمد از شهداء قلعه طبرسی و دیگر حاجی محمد باقر بن ملا مراد و اسدالله بن استاد کاظم و شیخ عبدالصمد بن شیخ عبدالله و شیخ محمد و حبیب الله ملکوتی بن منشی باشی و میرزا یوسف خان و نصرالله و آقا محمود است .

۵ رساله تفصیل هاء از آثار نقطه معروف است و خود در شأن آن رساله چنین فرمود قوله:

" وَاَنْتِي يَحْكُمُ مَا فَصَّلْتُ فِي نَسْخَةِ الْعَيْنِ فِي تَفْسِيرِ الْهَاءِ لِيَبْطُلَ كُلُّ شَبَهَاتِ الْحُكَمَاءِ وَانْصَفُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ " الخ و نیز در رساله غناء است قوله :

"چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسائل دیگر ابطال قول بعضی از ایشان شده " الخ و شرحی در مقام ه و هو در ضمن نامهای اسم و بهاء و نکس و غیرها ثبت است . و ایام هاء در اصطلاح اهل بهاء چهار یا پنج روز قبل از ورود شهر العلاء ماه نوزدهم بیائی افزوده و ایام زائده خارج از شهر میباشد و آداب و اعمال آن ایام در کتاب اقدس والواح مسطور است قوله :

" اَنَا جَعَلْنَاهَا مَظَاهِرَ الْهَاءِ بَيْنَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ " وقوله :

" قُلْ يَا إِلَهِي وَنَارِي وَنُورِي قَدْ دَخَلْتَ الْأَيَّامَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا بِأَيَّامِ الْهَاءِ فِي كِتَابِكَ يَا مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَقَوْلُهُ :

249 " قَدْ تَشَرَّفْتَ الْأَيَّامَ الْهَاءِ يَا إِلَهِي بِالْأَيَّامِ الَّتِي سَمَّيْتَهَا بِالْهَاءِ كَمَا كَانَ كُلُّ يَوْمٍ مِنْهَا جَعَلْتَهُ مَبْشَرًا وَرَسُولًا لِيُبَشِّرَ النَّاسَ بِالْأَيَّامِ الَّتِي فَرَضْتَ فِيهَا الصِّيَامَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَبَرِيَّتِكَ " الخ

و ها و میم در الواح رمزار همدان میباشد که جداگانه ذکر است . و نیز حرف ه

در آثار ابھی رمز از هادی نام و غالباً ملاً هادی قزوینی از لی است قوله :

" ان رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية " و در یکی از آثار خطاب به آقا سید عبدالهادی

قزوینی است :

" هو الاقدس الاعظم يا عبدالهاء "

هَاتِف اسم فاعل عربی به معنی داد زننده و به معنی منادی غیب گویند و از

حضرت عبدالبهاء در حق بهائیان است :

" ويسمعون نداء هاتف الغيبه بالبشارة الكبرى " .

هَادِم بر اندازنده و خراب کننده . در خطاب و صایای عهد است :

" هادمة للبنیان "

هادي اسم فاعل عربي از هدايت. و از هادي نامان مشهور مذکور در آثار:
 حاجي ملا هادي سبزواري شرح حیات و وصف الحالش در اسرار الآثار العموميه
 250 ثبت مییاشد و در لوح بسیط الحقیقه در شأن او است:

" در حکیم سبزواري مشاهده کن در ابیات خود شعري ذکر نموده که از آن چنین
 مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه ائی انا الله در هر شجري موجود و در
 مقام بیان به این کلمه تکلم نمود و مقصود آنکه عارف بالله به مقامي صعود مینماید که
 چشمش به مشاهده تجلی مجلی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کل شئی فائز، این
 مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارد چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام
 عمل مشاهده میشود ندای سوره الهیه را که بر اعلي البقعه مابین بریه تصریحاً من
 غیر تأویل مرتفع است و به اعلي النداء کل را نداء میفرماید ابدأ اصغاء ننموده چه اگر
 اصغاء شده بود به ذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بود و از لسانش
 جاری شده بود و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده
 او عرف و ستر او عرف و انگر " و در یکی از آثار به امضاء خ ا د م مورخ سنه 97
 خطاب به میرزا علیمحمد بن اصدق است
 قوله:

" در مکتوب آن جناب ذکر حاجي سبزواري عليه 669 بود لوح امنع اقدس از سماء
 مشیت نازل و به خاتم عزمزمین و ارسال شده به او برسانید لتقر عینه و یفرح 251 قلبه
 وینشرح صدره و یقوم علي ما ینبغی فی ایام ربّه الظاهر العزیز الکریم "
 و حاجي شیخ هادي نجم آبادي در اثری به امضاء خادم خطاب به آقا میرزا ابو الفضل
 گلپایگانی است:

" درباره جناب حاجي هادي عليه 669 ذکر فرموده بودند از قول این فانی
 تکبیر خدمتشان برسانید ینبغی لجنابه ان یظهر بالاستقامة الکبری علي امر ربّه مالک
 الوری یسأل الخادم ربّه ان یؤیده علي ذلك لیهدی الناس الي سبیل الرّشاد "
 و ملا هادي قزوینی از حروف حی که بالآخره از شهداء و زعمای بابیان ازلی قرار گرفت
 و در آثار و توقیعات نقطه مذکور و در الواح بسیار از مقام ابهی به لحن شدید ذکر است
 چنانچه در ضمن نام یحیی و حرف ه ذکر مییاشد و در لوحی

خطاب به ملاً باقر حرف حي تبريزي براي دعوت او است قوله:
 " وان رأيت اسم الهاء ذكّره بما نزلناه عليك من آيات عزّديع "
 ديگر صادر در بغداد قوله :

" هو العزيز الجميل توحيدبديع مقدّس از تحديد اي هادي انشاء الله به انوار
 صبح ازلي و ظهور فجر سرمدي مهتدي شده وبعد سؤال از انقطاع شده بود
 ديگر سؤال از رجعت شده بود واما ما سألت من حديث المشهور 252 من عرف
 نفسه فقد عرف ربّه واما ما سألت في ما ورد في الحديث بانّ المؤمن حي في
 الدارين " الخ . ودرلوحى مذکور صادر بعد از اعراض وي قوله: " ان رأيت الهاء
 قل له يا هاء الهاوية انت تفرح وينوح نقطة الاولي من فعلك يا ايها المشرك المرتاب انا
 امهلناك لحكمة من لدنا انّ ربك لهوالعريز العلام اتق الله ولا تقل ما يلعنك الذّرات "
 الخ

وميرزا هادي دولت آبادي اصفهاني بابي ازلي مذکور در آثار مقام بهاء الله و عبدالبهاء به
 كمال شدّت . درلوحى است قوله:

" هو الظّهار النّاطق المقتدر العليم الحكيم الحمد لله الذي اظهر بسلطانه ما اراد
 هادي دولت آبادي را به نصائح مشفقانه و مواعظ حكيمانه نصيحت نموديم كه شايد
 از شمال وهم به يمين يقين توجّه كند و از موهوم به شطر قيوم اقبال نمايد و به انوار
 حضرت قيوم فائز شود نصائح قلم در صخره صمّاء اثر ننمود و ثمرى ظاهر نه حال جمعي
 به مثابه حزب شيعه ترتيب داده ولكن بعضي از نفوس مانند هادي دولت آبادي
 و مهدي نجف آبادي جميع همّت را ب اضلال خلق مصروف داشتند " وقوله:
 253 " امرحقّ به مقامي رسیده كه جوهر ضلال كه به هادي موسوم هادي ناس شده
 و به اعراض كمر بسته " ودر لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله:

" حال در ميرزا هادي دولت آبادي و صاد اصفهاني در ارض طاء تفكّر لازم اول به
 مجرد اينكه شنیده اورا بابي گفته اند اضطراب اخذ نمود به شأني كه وقار و سكون
 مفقود گشت بر منابر ارتقاء جست و نطق نمود به كلماتي كه سزاوار نبود يا هادي
 نزد اخوي رفتي و ديدي حال به ساحت مظلوم توجّه نما شايد نفحات وحي و فوحات الهام
 تورا تأييد نمايد و به مقصود فائز گرداند حال نفس غافل به حبل روضه خواني
 تمسّك جسته لعمر الله انه في كذب مبين چه كه اين حزب را اعتقاد آنكه در ظهور قائم

ائمّه سلام الله عليهم از قبور برخاسته اند هذا حق لا ريب فيه " الخ. وذكري از او درلوحی ضمن نام جمال و شرف و يحيي ثبت است .
 واز غصن اعظم عبدالبهاء در حقّ وي ميباشد قوله :
 "جميع اهل اصفهان واقف و مطلع اند که رئيس آن قوم در حضور عموم بر فراز منبر به صريح عبارت تبرّي از حضرت نقطه اولي روهي له الفداء به اقبح عبارات نمود "

واز مهدي نامان مذکور در آثار:

ميرزا مهدي گيلاني لاهيجاني در اصفهان اقامت داشته تحصيل علوم ميکرد و معتاد 254 به شرب و غيره بود و با آقا محمد علي تنباکو فروش معهود معاشرت يافت و در طهران بابي شد و هنگامي که ميرزا اسدالله اصفهاني با حاجي ميرزا حيدر علي عازم ادرنه بودند او نيز عزم کرد و به لباس درویشي درآمد و در اسلامبول حاجي ميرزا حسين خان سفير ايران و ايرانيان از ملاقاتش مسرور شدند و سيد محمد اصفهاني بابي ازلي معروف در آنجا بود و او را ملاقات و ازلي نمود و بر آن داشت که نامه ردّ آميز نسبت به مقام بهاء الله به آقا محمد علي نامبرده فرستاد و جمال ابهي از قول آقا محمد علي کتاب بدیع صادر فرمود و آن کتاب چون در حلّ مشکلات و اعتراضات ازليان است غصن اعظم عبدالبهاء پيوسته تأکيد داشت که طبع و نشر شود و بالاخره در طهران منتشر گشت . و از جمله مسطور در لوح فؤاد قوله:

" ثمّ اخذنا المهدي " مراد ميرزا مهدي مذکور پيشوای شيعيان ساکن اسلامبول

ميباشد . وقوله:

" فانظر في الذي افتري علينا قداخذه الله بقدره و سلطان ثمّ الذي يري الملك لنفسه قد اخذه بذنبه وجعله عبرة لاولي الابصار " مراد فؤاد پاشا نيز هست و ذکر ميرزا مهدي ضمن نام بدیع هم ثبت گرديد .

255 ديگر سيد مهدي دهجي يزدي اسم الله المهدي که در دوره مرکز عهد ابهي عبدالبهاء بالاخره ناقض شد قوله :

" ان يا مهدي قد حضر بين يدينا كتابك واجبناك بهذا اللوح لتفرح به فؤادك وتكون من المستبشرين وائي لا شكونّ عن الذين يدعون حبي و يرتكبون ما يحزن به فؤادي ويعملون ما امرهم به هواهم و يتركون ما امروا به من لدن عليم حكيم و انك لتعلم بانّ

النَّاسَ لو يشهدون من الَّذِينَ يَدْعُونَ حَبِيَّ شَيْئاً لَيُنسَبُونَ الي نفسي المظلوم الفريد قل يا قوم ليس البرّ لمن ادّعي بل لمن اتقى واتّبع سجيتي الغرّاء بين الارض والسّماء " وقوله:

" قد حضر في المنظر الاكبر ما ارسل اليك من الشّين والجيم نسأل الله بان يجعلهما من

ايادي ذكره بين العالمين ومظاهر الاستقامة بين البرية ومطالع البرّ بين الخلق انّه

لهوالمقتدر العزيز الحكّام واما ما استفسر منك بالتّصريح في امر جولا قل انه رجع في السّجّين وربّ العالمين ولكنّ الفرق بينهما ليس بهين الاوّل اي جولا الذي كان من قبل وضرب به المثل انه مسكين مسكين والثّاني انه لعين العين " وقوله:

" ان يا اسمي قد بلغ كتاب الذي ارسل اليك من الذي " وقوله :

" ان يا مهدي ان انظر من افق البداء انوار وجه ربّك العلي الابهي ثمّ استمع

256 النّداء من هذا القلم الابهي انه لا اله الا انا المهيم القيوم ان انزع ممّا لصى الاخوان مطمئناً بفضل ربّك الرّحمن " وقوله :

" ان يا مهدي استمع نداء من كان متغمّساً في بحر البلاء واذا تمهله الامواج يرفع

رأسه ناظراً الي الشّرق ويقول قد اتي المحبوب ان اقبلوا اليه ثمّ تأخذه الامواج ويغرقه واذا سكت يطلع رأسه ناظراً الي الغرب وناطقاً باعلي الصّوت هذا محبوب العالمين قد اتي لنجاتكم وارتفاع مقاماتكم " وقوله :

" هو العزيز البديع الواح قدس منير به تو انزال وارسال فرموديم اي مهدي با

نفس ثقيل وجسد كسيل به سماء عزّ قدس نبيل صعود ممكن نه " وقوله :

" لاسم الله المهدي نازل اياك ان تفعل ما تحزن به قلبي ان اجعل لا

تدريك فيما ادري وما لا عرفته فيما اعرف انت منّي هل ينبغي الحزن بعد هذه الكلمة "

وقوله :

" وهم قاموا علينا بظلم عظيم قد اخذوا اسمي واصفيائي يظلم ناح به سگان المأ

الاعلي " الخ كه در قضيّه گرفتاري اسم الله مهدي و جمعي از معاريف بهائيان درسجن طهران ميباشد . و قوله :

257 " الاقدس الاعظم الامنع الاعلي ان يا اسمي ان احمد الله بما جعلك امطار الفضل

لا ذرعه في الاراضي الطّيبية المباركة وجعلناك ربيع العناية لما غرسناه من الاشجار البديعة المنيعة هذا فضلي لا يعادله ما خلق في الامكان گویند یکی از ملوک عرب

به یکی از ندماء گفت که آیا میشود نفسی فالوده نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود بلی بسیاری از نفوس هستند که نخورده اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی بر ملک وارد شد ندیم عرض نمود گمانم این است که این از آن نفوس باشد که ادراک فالوده ننموده و نمیداند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر به تو عطاء خواهم نمود بعد امر به بسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاشتند شروع در اکل نمود از طریق خوردن ادراک نمودند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن مجید حقّ جلّ و عزّ نخل و رمان فرمود نخل در بلاد ما هست گمانم این است که رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید **دویدره** زر عطاء کنی چه که رمان را هم نشناخته "

وقوله :

" ان جناب اسم الله را دیده اند اته لعمری جز صلاح و فلاح از حقّ جلّ جلاله نخواستند و در لیالی و ایام از برای جمیع امم عالم نعمت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله را مسألت مینمود و جز خیر در نفسش مذکور نه " الخ و در ضمن 258 نامهای بیت و حرب نیز ذکر کرده است و مع الوصف بعد از مقام ابھی که نیز سنین متمادیه به همان مقام گذراند و به خدمت این امر و تحکیم قضیه عهدومیثاق پرداخت در اواخر ایامش مردود غصن اعظم عبدالبهاء واقع شد و این خطاب را در طهران در حقّ وی امر به طبع و نشر فرمودند قوله:

" یزد جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهاء الله الابھی هو الله ربّ ورجائی ترانی ای یار روحانی نامه نورانی منظوماً و منثوراً ارسال نموده بودی به نهایت روح و ریحان قرائت گردید همچنین جوابی که برای آن شخص پلید مرقوم نموده بودی سالهای عدیده به گمان خویش منادی میثاق بود تا آنکه تکلیف باردی نمود "

الخ و در خطاب و بیانی برای جمعی ذکر سید مهدی دهجی و ذکر دهج به معنی غبار است و در مناجاتی برای بعضی بهائیان دهج و سؤال سید مهدی از آن و جواب آنکه بعد معلوم خواهد شد و بعد قضیه او برای پسرش سید حسین درباره منور خانم واقع شد و او میگفت سه چیز پشت مرا شکست یکی صعود جمال مبارک دیگر نقض میرزا محمّد علی سوّم نا امیدي اش برای ازدواج پسرش .

واز مهدي نامان مشهور مذکور در آثار حاجي سيد مهدي شيرازي ساکن رنگون برما درلوحی خطاب به او است :

259 " يا مهدي عليك بهائي بايد سيد مصطفى وآن جناب وسائرین به کمال اتحاد و اتفاق بر ارتفاع کلمه بين عباد قيام نمايند " الخ

وحاجي سيد مهدي افنان يزدي وحاجي ميرزا مهدي طبسي برادر حاجي ميرزا محمد تقی طبسي وميرزا مهدي رشتي وميرزا مهدي يزدي اخوان الصفا و آقا سيد مهدي گلپايگانی ساکن عشق آباد رئيس اخير محفل روحاني در آنجا ومدير مجلة خورشيد خاور مذکورند از آن جمله درخطابي است قوله :

" عشق آباد هو الله ربّ ورجائي اناديك في العشي والابكار وبطون الليلي والاسحار وادعوك بقلبي وروحي و فؤادي ان تؤيد عبدك الصادق المنتسب الي النفس المقدسة عبدك الذي صعد اليك " الخ مراد از نفس مقدسه ميرزا ابو الفضل گلپايگانی است که آقا سيد مهدي نامبرده پسر خواهر او بود . ومهدي آباد از توابع يزد که جمعي از بهائيان اقامت داشتند .

هاشم اسم فاعل به معني كريم وتريد کننده بهر مهمان . ونام اشخاص بسيار و مشاهير مذکور در آثار چنانچه هاشم جدّ پيمبر وبني هاشم خاندان او معروف اند واز مولي الوري عبدالبهاء درخصوص فتنه اصفهان ويزد ۱۳۲۱ هج.ق. است : " يك نفر از احبائي الهي را که تازه فوت نموده از زير خاک بيرون آورده 260قطعه قطعه کرده آتش زدند " الخ که مراد استاد هاشم قزويني ميباشد . ودر رساله ردّيّه منسوب به عمّه نشر يافته از بابيان ازلي تفصيلي از هاشم کاشي است که از مدعيان بابيه بود ولي توبه وبازگشت نمود .

هامّ — استهام سرگشته و آشفته شد . از غصن اعظم عبدالبهاء است :

" وهام في بيداء الولا و استهام في نور جمالک "

هامية اسم فاعل مؤنث عربي به معني جاري و پراکنده . از غصن اعظم

عبدالبهاء در وصف بليات وشهادات بهائيان خراسان است قوله :

" فالعيون هامية العبرات " .

هائِن ساکن و اشنگتن آمریکا در ایام اقامت میرزا ابوالفضل گلپایگانی به واسطه او ایمان بهائی یافت و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء مذکور میباشد .

هَب فعل امر از وَهَبَ . در لوح به نصیر است :

261 " هب لي بسلطان عنایتک " به من به قدرت توجه و کرم بخش کن.

هَبُوب - **هَبُوب** هُبوب مصدر عربي به معني وزیدن . در خطاب به

بهائیان خراسان است :

" ایا نفحات الله هُبي معطره " هُبي به ضمّ هاء امر مخاطب از هُبوب و معطره

به کسر یا فتح طاء اسم فاعل یا اسم مفعول مفرد مؤنث از تعطیر یعنی ای نفحات الهی عطربیزانه بشتاب و بوز . و خطابی دیگر به آقا سید احمد افغان است :

" هُبي الي اشرف الاوطان "

هُبوب بادِ وزان . در لوح حکما است :

" كن هُبوب الرّحمن لاشجار الامكان "

هِجْرَت عربي ترك اقامتگاه به جاي ديگر و در اسرار الآثار العموميه

تفصیلی است و در آثار و الواح این امر نام هجرتهاي متکثره در دوره هاي گذشته الي الحال در مواضع مختلفه ذکر یافت و در کتاب ایقان راجع به مهاجرت به کردستان است قوله:

" چون في الجملة بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم

" وسورة الهجر از آثار صادر در ادراکه قوله :

262 " هذه سورة الهجر نزلنا بالحق ليظهر بها مظلوميتي بين السموات والارضين " الخ .

و در لوحی است قوله :

" هو العزيز لم يزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی دروزیدن بوده

چنانچه از هجرت این مهاجران به این سمت اشتهاار علو این امر جمیع امکان این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان

احديه به يد خود اعداء فرمود من دون اين كه احدي مطلع شود ويا شاعر باشد اين است
معني آن شعرپارسي كه ميگويد : تو گرو بردي اگر جفت و اگر طاق آيد " و قوله :
" هو الباقي باسمي في ملكوت الاعلي سبحان الذي خرق حجابات الممكنات
بسلطانه وخلق السموات بامرہ قل انه يريد ان يخرج من بينكم وحده ولم يكن معه
احد الا نفسه قل ان كينونة القديم يريد ان يخرج من بين اعدائه واحبائه
انت يا حسين استمع نداء سميك الذي ابتلي في الارض بما اكتسبت ايدي الظالمين
وتعرف قدر اخيك الذي هاجر مع الله العزيز القديم " الخ .
و در لوح رئيس خطاب به ذبيح و همر هانش قوله :

" طوبي لكم بما هاجرتم من دياركم وطفتم البلاد حباً لله موليكم العزيز القديم " 263
ونيز جمعي از بهائيان به اين نام و نشان مهاجر و مهاجرين مرسوم و مشهور گرديدند .
هُجُوع مصدر عربي به معني خواب و آرامش در شب . در لوح طب است :
" ولا تأكلوا الا بعد الجوع ولا تشربوا بعد الهجوع " و در خطاب معروف به عمّه
است :

" فاستقضي من الهجوع " .

هَدَر — هَدِير عربي آواز كبوتر . در لوحي است :

" هَدَرَت الوراق " و در لوح ديگر :

" كذلك هَدَرَ طير البيان علي الاغصان " و در خطاب معروف به عمّه است :

" او يمنعك ظنين الدباب عن هدير الوراق "

هُدُود عربي مرغ شانۀ سر معروف و در الواح و آثار لقب مادر آقا محمّد

كريم عطار مشهور بود قوله :

" اينكه در بارۀ امة الله هدهد عليها بهاء الله مرقوم داشتيد لسان عظمت به اين

كلمۀ عليا ناطق قوله يا ايها الناظر الي وجهي والقائم علي خدمة امري بشرها من قبلي

وكبر عليها امراً من لدن ربك المشفق الكريم انا ذكرناها من قبل و بنت اسمي الاصدق "

الخ . دختر اسم الله الاصدق زوجه آقا محمّد كريم عطار و نيز 264 هدهد نام اصلي

زني طبسي بنت ملا عظيم كه ايمان نشان به اين امر بدين طريق شد كه دونفر بهائي را

در سفر دزد زده كتابي در اشيائشانديدند و صبح هر دورا با كتاب نزد آخوند ملا عظيم

بردند که اینها بابی اند و حکم قتل دهید و او گفت هر دورا به من دهید تا به دست خود چوبکاری کنم و در شب کتاب را مطالعه کرده مؤمن گردید و صبح هر دورا مصاریف داده روانه نمود و کتاب را نگه داشت و روزی پسر بزرگش شیخ محمدرضا همان کتاب را دیده نهانی خوانده ایمان آورد و روزی دیگر دخترش هدهد نیز کتاب را نهانی خوانده ایمان آورد و از حال یکدیگر بی خبر بودند و روزی محمدرضا به خانه رسیده خواهر را به حال مطالعه کتاب دید به تغیر اظهار کرد که این چیست میخوانی و او تعریف و توصیف از کتاب نمود و هر دو ایمان خود را آشکار نمودند و پدر هم از حال آن دومی سرور گشت و هدهد زوجه آقا محمّد جعفر شده به از غند رفت و بعد به تربت قرار گرفت و بالاخره در مشهد بود و هنگامی که فروغی و حاجی محمّد ترک و سه نفر دیگر را حکومت حبس کرد و کسی جرأت رفتن در پیرامون آنها نداشت هدهد به درب زندان رفته گفت برادران خود را میخواهم ملاقات کنم زندانبان از بزرگتر خود اجازه گرفت و مدت زمانی که محبوس بودند هدهد برایشان غذا میبرد و نزد تلگرافچی رفته پول زیادی داد که 265 به حضور شاه تلگراف کند و دو ماه گذشت و خبری نشد و او به تلگرافخانه رفته تشدد کرد که چرا تلگراف نکردی و او گفت تغیر نکنید همین حال گفتگوی از شما به میان بود باز تلگراف زدیم و جواب میآید و پس از سه روز جواب رسید که محبوسین را به این زن شجاع بخشیدیم و ایشان به محضر مولای خود عرض کردند و نام هدهد را در حقّ ام ثابت کردند قوله :

" به واسطه جناب امین امة الله هدهد والدة بدیع " الخ

هَدِيَه عربي ارمغان و پیشکش در لوح به نصیر قوله:

" ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه ای به ساحت مرسل میداشتی " و در

خطابی است :

" در ملکوت ابھی هدیه ای خوشتر از این نه و در ملاً اعلی ارمغانی دلکشتر

از این نیست " .

هَرَم مصدر عربي رسیدن به نهایت پیری و ضعف پیری در کتاب اقدس :

" من كان في نفسه ضعف من المرض او الهرم " .

266 **هُرْمُس** حکیم مشهور مصري در اسرار الآثار العمومیه تفصیلی است و در لوح حکمت نام الواح هر مسیه ذکر است .

هَرِيس مستر هوپر هریس از بهائیان اهل نیویورک امریکا در اوایل نشر این امر در آن مملکت بهائی شد و سفر و تبلیغ و نطق کرد و در سفرنامه امریکا مذکور است
مستر هریس منظور نظر عنایت گردیده و در محافل عمومی مأمور به نطق قبل از خطابه مرکز ابھی عبدالبهاء شد و او در سال 1906 با مستر ماریون هوپر به زیارت به عگاء رفته بود و بعد از ایامی به اتفاق عدّه ای از بهائیان ایرانی به هند رفته شهری در آن مملکت نطق و تبلیغ کرد و مراجعت به امریکانمود و به انواع خدمات امر بهائی با کمال تجربه و دانائی و منطق کوشید تا از این عالم درگذشت .

هَزِيز-مُهْتَر هزیز عربی لرزش و جنبش در لوح صورت زیارت
هَزَّ سید الشهداء است

" بمصیبتک منع القلم الاعلی عن صریره و بحر العطاء عن امواجه و نسائم الفضل من هزیزها "

مُهْتَر اسم فاعل, لرزان از فرح و انبساط . در صورت صلوة یومیه است:

267 "ایربّ تری رومی مهترّاً فی جوارحی وارکانی "

هَزَّ فعل ماضی = لرزاند و جنباند . در لوحی است :

"تالله کنت راقداً هزّتنی نفحات الوحي و کنت صامتاً انطقتنی ربّک المقتدر القدير"

هَشْتَن مصدر فارسی به معنی وا گذاشتن و رها کردن . در لوح پارسی است :

" پرسش ششم پس از هشتن تن که روان از تن جدا شده به آن سرا شتابند" الخ

هَشِيم عربی گیاه خشکیده پاشیده و کاه . در قرآن است :

"انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المحتظر" و قوله :

" فاصبح هشیماً تذروه الرّیاح " و در خطاب معروف به عمّه است :

" او یحمیمک محتظر الهشیم "

هَضَاب عربی جمع هَضَبَة تپّه و کوه . در لوح به رئیس است :

" بحیث ینوح الکثیر فی الهضاب "

168 **هَضَمَ** مصدر عربي تبدیل شدن غذا به حالت مستعد و صالح طبیعی جزو بدن .
در لوح طبّ است :

" لا تباشِر الغداء الا بعد الهضم "

هَطَلَّ – **هَاطِلٌ** هَطَلَّ باران دانه درشت پیوسته بارید . در کتاب اقدس است :

هَطَالٌ " كذلك هطل من سماء عنایتی امطار مکرمتی "

هَاطِلٌ – **هَطَالٌ** اسم فاعل و مبالغه از آن به معنی جاری و ریزان شدن سیل . در لوح
به نصیر است :

" وبه شأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل "

و در خطاب معروف به عمّه است :

" ثمّ البلد الطیب اخرج نباته باذن ربّه من ذلك الفیض المدرار والغیث الهطال "

هَفَّتْ وادی - **هَفَّتْ** منزل در ذیل سبع درح است .

هَلاهِلٌ به فارسی زهری مهلک . در لوحی است :

" سلاسل در سبیلش سلسبیل و هلاهل در حبّش شهد بی عدیل "

269 **هَمَّ** عربي حزن و بیتابی , در لوح طبّ است :

" ان احتجب الهمّ والغم " وقوله :

" لتعلم بانّ الهمّ ما اخذ جمالقدم "

هَمَّتْ آباد قریه ای از توابع آباد مذکور در آثار .

هَمَجَ رَعاع همج عربي پشه کوره و مگس هائی است که بر حیوانات مینشینند

و بر سبیل تشبیه بر مردم فرومایه استعمال زیاد پیدا کرده و با اتّباع همجبر عاع که به

معنی عوام و مردم پست میباشد تبیین و تأکید به مراد کنند و بدین طریق ذکر کلمه همج

رعاع در آثار مرویه از نبیو علی و دیگر ائمّه به این معنی متداول گردید و از اینجا

اصطلاح ادبی همج رعاع باقی ماند که در آثار بدیعه به کثرت استعمال شد چنانچه

در کتاب اقدس است :

" والأذي غفل أنه من همج رعا ع " وخطاب:

" أنا امرناكم بكسر حدودات النفس والهوي لا ما رقم من القلم الاعلي " متوجه به

اهل بيان است وتعريض به كسر حدود معروف فيما بينشان در بردار دكه مراد را نفهميدند و عمل بما نزل من قلم نقطة البيان را درهم شكستند و حال آنكه منظور كسر حدود و اوهام و خرافات و تمايلات نفس و هوي بود و تمام آيات و تأكيدات 270 متواليه در او ايل كتاب و بعدها براي جلب و جذبشان به دين و شريعت مي باشد. و در لوجي در حق اهل بيان چنين مرقوم است:

" اهمج من همج رعا ع واغفل من كل غافل و ابعده من كل بعيد و اجهل من كل جاهل ذروهم يا قوم بانفسهم ليخوضوا في هواهم ويلعبوا بما عندهم " و در لوح به شيخ محمد باقر مجتهد اصفهاني است:

" انفرح بما تري همج الارض ورائك " و در لوح به حاج محمد كريمخان:

" والأذي اعترض اليوم أنه من همج رعا ع " و در ايقان است:

" باري هزار و دويست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جميع اين همج رعا ع در هر صباح تلاوت فرقان نمودند " الخ . كه مراد از همج رعا ع جهلاء معروف به علم و مراد از دويست و هشتاد سنه تقريبي و به نوع مبالغه است و گرنه سال صدور ايقان تقريباً هزار و دويست و هفتاد و نه بود . و نيز قوله:

" و اين همج رعا ع چون معني قيامت و لقا ي الهي را ادراك ننمودند "

وقوله:

" كه در نزد اين همج رعا ع معتبر است در آن ساحت مذكور نيست "

271 همدان شهر معروف ايران كه در اسرار الآثار العموميه تفصيلي مي باشد و در

الواح غالباً به رمز ه م مذكور است قوله:

" هو السّامع المجيب يا احبائي في الهاء والميم ان استمعوا نداء ربكم الرحمن الرحيم

انه ما غفل منكم قد ذكركم في اللّياالي والايام وفي الاصيل والاسحار يشهد بذلك كلّ الاشياء " وقوله:

" حضرت سلطان ناصر الدين شاه ايدده الله را تأييد نمايد و توفيق بخشد مع جسارت

بعضي در اوّل ايام (واقعه هدف كردن بابيان شاه را در سال ۱۲۶۸) مكرراً در اين

سنين اخير مظلومان را از ظلم جاهلان حفظ فرمود مرّة في الهاء والميم واخري في القاف والميم چنانچه محبوسين ارض طا را به صرافت طبع مرخص فرمودند " الخ وشرح اوضاع و احوال بهائيان آنجا در تاريخ ظهو الحق مفصلاً ثبت است . از توابعش

امزاجرد - حسين آباد - بهار - ساري قميش - افجلو - چپو قلو - لاله چين - ميرزا حصاري - ميرزا كندي و قروه است كه هر كدام داراي تعدادي بهائي است .

همزات الشياطين وسوسه هاي شيطاني در قلب . در قرآن است :

" قل اعوذ بك من همزات الشياطين " در لوح به عبدالوهاب است :

272 " نبذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بما عندهم من همزات المتوهمين " .

همگان به فارسي به معني همكاران و همرتبگتن و همسالان . در كلمات مكنونه است :

" اي همگان ابواب لامكان باز گشته "

هناك عربي آنجا . در لوح به نصير است :

" بلغ هناك امر مولاك "

هند اوضاع و احوال مربوط به اين امر در آن كشور در بخشهاي ظهور الحق

مسطور است و از مقام نقطه در جواب نواب هندي است :

" يا ايها الصّاعِد الي حرم القدس في طور الجلال لا تحرم نصيبك عمّا قدر الله لاهل الفضل والكمال واقراء تلك الآية من القرآن قالوا يا موسى انّ فيها قوماً جبارين وانّ لن ندخلها حتّي يخرجوا منها فانّا داخلون قال رجلان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا عليهما الباب فاذا دخلتموهم فانكم خالدون " الخ والواح و آثار بسيار مرتبط به آن مملكت ميباشد و به حروف مقطّعه ه ن د ذكر شد و اوّل 273 كانونشن بهائيان هند و برما در ۲۷ دسامبر 1920 در بمبئي در تالار بهائي انعقاد

يافت و محفل ملي براي دو مملكت تأسيس گرديد و از جرائد بهائي به لغات اردو و

فارسي و انگليسي در آن كشور البشارة در بمبئي و الكواكب در دهلي بود .

هندیجان معموره هائی عرب نشین در جنوب ایران از مراکز پرجمعیت مشهور بهائی محسوب که ضمن نام سلمان ذکر است و در آثار به نام هندیان نام برده گشت . از اهواز تا خلف آباد ۱۶ فرسخ و از آنجا تا هندیجان نیز ۱۶ فرسخ و در خلفه هم مهاجرتی هست و در هندیجان چند قریه و دهکده آبادی است و مرکز آنها قصبه بزرگتر از مابین پنج قصبه به نام هندیجان که در آنجا دو خانوار بهائی هستند و چند قریه از قبیل صفائیه فعلیه است که بیشتر جمعیت در آنجا هستند و دو محفل و در حدود دویست و پنجاه نفر دارد و لغتشان لری مانند مانند و عرب شده میباشد و قریه ها بی آب که از نهر با ظرف آب میگیرند و به نوع خلاصه صفائیه بیشتر جمعیت دارد آنگاه فیلی دیگر چم تنگ دیگر جبرآباد مسقط الرأس شیخ سلمان در سهک .

هُنُولُولُو جزیره ای معروف در اقیانوس محیط در دوره مرکز میثاق مورد 274 صدور خطاب و موطن بهائی گردید و در آثار مذکور آمد .

هُو عربی ضمیر منفصل غایب مفرد مذکر مرفوع بجای او در فارسی و به اصطلاح عرفانی نام غیب الهی چنانکه هُوهُو غیب الغیب است و هاهوت عالم ذات و هویه به نسبت گفتند . و در ضمن کلمات مکنونه خطاب یا ابناء الهویه است . و در ضمن نام نکس و اسم شمه ای از آن ثبت میباشد . در لوح به حاجی محمدکریم خان است:

" ارفع رأسک عن فراش الغفلة لتشاهد ذکر الله الاعظم مستویاً علی عرش الظهور کاستواء البهاء علی الواو " و نیز هویه معنی حقیقت و ذاتیت و شخصیت اشیاء گفته میشود .

هُودَج عربی کجاوه و لوح معروف هودج لوحی است که جمال ابهی در وصول به سامسون همانطور که سوار هودج بودند فرمودند .

هُور مسترویلیام هور امریکائی به سال ۱۳۱۰ هج.ق. بهائی شد و به سال ۱۳۱۹ به زیارت عکا رفت و در فتنه ها برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ تلگرافها و 275 عریضه ها به مظفرالدین شاه فرستاده اقتضای دادگستری در حق برادران و خواهران روحانی نمود . او و مسس هور به این امر خدمت و نصرت میکردند تا درگذشتند .

هوي عربي ميل وخواهش نفساني . درلوح به نصير است :

" اتظنون في انفسكم بانّ هذا الفتى ينطق عن الهوي " ودر لوح به رئيس :
 " بما اتبعت هواك وكنت من الغافلين " ودر لوح به ناصر الدين شاه است :
 " انّ الذين اتبعوا الهوي " ودر كلمات مكنونه است :
 " اي پسر هوي تاكي در هواي نفساني طيران نمائي پر عنایت فرمودم تا در هواي
 قدس معاني پرواز کنی "

هیکل عربي که جسد انساني و صورت آدمي را هم گویند . در کتاب اقدس است :
 " ماء يحيط هياكلكم في كلّ اسبوع " ودر وصایای مرکز عهد ابهي عبدالبهاء
 است :

" حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه به اندام انساني
 اطلاق گردید . ودر لوح به نصير است :

" ویأتیکم هیکل النار بکتاب فيه ردّ " الخ که اشاره به میرزا يحيي ازل میباشد
 وصور حرزیه معروفه از باب اعظم پر شده از اسماء الله و آیات و اعداد 276
 ورموز مانند هیکل انساني و مخمس بود هیاکل خوانده میشد که ضمن نامهای سبع و جنة
 الاسماء مذکور میباشد و به این مناسبت کتاب عیاکل آن حضرت که کتابی شامل و حاوی
 شرح و تفصیل در علم الحروف است مسمی گردید و در ایام ابهي تیز حرزي براي
 مردان و زنان مرقوم بود که هیکل میخواندند چنانکه در لوحی است :
 " این که ذکر مناجات و هیکل نموده اند ایشان انشاء الله به آن فائز شوند "
 ودر لوحی است قوله:

" قد نزل في جواب من سأل عمّا ذکر في الدلائل السبعة قوله جلّ وعزّ از جمله
 دلائل متقنه علم کلّشي است در نفس واحد که در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون
 و مخزون شده واحدي قبل از این مطلع نشده اي خليل به لسان پارسي ذکر میشود
 تا کلّ بریه از نفحات بیانات الهیه نصیب و قسمت برند " الخ
 وقوله :

" يا اهل البیان علیکم بکتاب الهیاکل الذي انزله الرحمن لاسمه الدیان " الخ و

از این رو اولی الهیاكل در اصطلاح دوره بیان اطلاق بر مردان میشد و زنان را که خود بر شکل دایره مرقوم میفرمودند ذوات الدوائر میگفتند .

وسورة الهیكل از مقام ابھی قوله :

277 " هذه سورة الهیكل قد جعلها مرآت اسمائه بین السموات والارض وجعلها الله آية

ذکره بین العالمین هو الابدع الابهی سبحان الذي نزل الآيات لقوم یفقهون " الخ در

سجن اعظم عگا به سال 1869م صدوریافت وشخصی از سورة الهیكل سؤال نمود که

مخاطب کیست و همچنین در سور منزله اخري که بعض خطابات شده

فرمودند :

" المخاطب والمخاطب هو نفسي المهیمنة علي العالمین " واز شعب خطابات آن

سورة که به امضاء هیكل میباشد توجه خطاب به هیكل خودشان واضح میگردد ودر

اثري از خ ا د م ۶۶ مورخ سنه 1294 چنین مسطور است قوله :

" از جمله در سورة مبارکه هیكل که بعض آن از ارض سر به عراق رفته وبعضی

اجزاء بعد از ورود سجن اعظم ارسال شده ملاحظه فرمایند " الخ و همچنین است آیه

ای از کتاب اقدس قوله:

" قل یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهیكل المبین "

در کلمات مکنونه است قوله:

" هیكل الوجود عرشی " ودر ضمن نامهای تسع وجابر صا ذکر اصحاب هیاكل

وهیاكل النور وشرح هیاكل النور است ونیز در کتاب اقدس :

278 " ان تقعدوا علي هیكل التوحید " که در ضمن نام وحدت ثبت ودر آثار و توقیعات

نقطة البیان ضمن لغت سلوک ذکر میباشد وقعود به هیكل توحید وخلق انسان به صورت

کلمه توحید نزد عرفاء مشهور است ودر اصطلاح اهل بهاء و عرف متداولشان مرکز

امر را هیكل مبارک یاد میکردند که ضمن بیان نام آقا ذکری است ودر اصطلاح

مسیحیان عید دخول هیكل به یادگار دخول سمعان کاهن بر عیسی که براو برکت کرد

برقرار ماند .

هیماء عربي بیابان بی آب ودر کتاب اقدس است :

" ولا تكونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین " .

هَيُولِي (هَيُولَا) کلمه یونانی به معنی اصل ومادّة الموائد جوهری که متداول وشهرت استعمال در عربی وفارسی علمی گردید وعقل هیولائی در فلسفه درحقیقت اصل عقل واستعدادآن میباشد. در رساله مدنیه است :

" شعله نورانی عقل هیولائی در زجاجه فطرتشان مخمود است "

حرف (و)

279 وادي النبيل در سورة الوداد از الواح ادرنه است قوله:

" ان يا علي فاشهد بانّي ظهورالله في جبروت البقاء الي ان وردنا وادي النبيل " الخ ودرکتاب بدیع است قوله :

" وديگر معلوم بوده که مقصود از وادي نبيل که درالواح ذکر شده نفس این ظهوراعظم بوده وخواهد بود و وادي آن ارض اقدس است که فوق طبقات جنان خلق شده ولا يقدر ان يرد عليها الا اهل البهاء تالله انهم وادي النبيل ووادي العظمة ووادي الاستقلال ووادي الجلال ووادي الاقتدار ووادي العزة ووادي التقديس ووادي التنزيه ووادي الكبرياء وغير این نفوس از وادي نبيل خارج ودرتیه بغض وهوي مستمر ومبتلي وكينونة النبيل حينئذ يتبرء منهم ومن اعمالهم وما يظهر منهم وبذلك يشهد كلشي ان انتم تعلمون " وملا محمد نبيل زرندي مذکور تحت نام نبيل چنین تطبيق کرد که عدد ابجدي نبيل با عگاء به مد همزه يکي است .

280 واصب درقرآن است :

" لهم عذاب واصب " به معنی دائم وداراي دردهاي بسيار . ودر لوحی است :
" وماء واصب " مراد آب راكد موجب بیماری است وممكن است واصب به معنی موصب يعني بیمارکننده باشد .

واعيه صفت عربي وأذن واعيه گوش نيوشا ودر خود جان دهنده . درلوح به شيخ نجفي اصفهاني است:

" صاحبان ابصار حديدہ واذان واعيه وقلوب منيره صدق را از کذب بشناسند "

واتسن مسيس ماري واتسن ساكن واشنگتن از بهائيان مبلغات امريكا دركبر سن و نحل همي نطق وتبليغ اين امر كرد ودر همان احوال به حيفا رفته به زيارت رسيد وشرح سفر نوشت .

وباء عربي مطلق بيماري ساري وعام در عرف عربي وفارسي همان گُرا به لغت اروپائي را گویند . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی :
"همچنين وبا مسلط شد ومنتبه نشدند "

281 **وَبَخَّ** در سورة الذبح است :

" ان يا ذبيح وُبِخْتُ في كلِّ حين في عشرين من السنين لا يعلم ذلك الا ربك العزيز المحبوب " وُبِخْتُ به معني سرزنش کرده وبيم داده شدم .

وَجَلَّ عربي ترسان در مناجاتي در خطابي است :
" تراني يا الهي خاضعاً خاشعاً وَجَلًّا من قهرک .

وَجَه — تَوَجَّه وجه عربي روي . وجوه = جمع . در توقيعي خطاب به محمد شاه است :

" انّني انا وجه الله الذي لا يموت " وقوله : تصلّي عليه ومظاهر نفسه عدد حروف الوجه " ودر توقيعي تفسيری بر کلام علي امير المؤمنين "نحن وجه الله" است ودر لوحی ومناجاتي قوله:

" ربّ انا الذي وجّهت وجهي للذي هو محبوب اهل العرش والثري لك الحمد يا الهي وربّي وسيدي ومحبوبي بما عرفّنتني مظهر نفسك العلي الاعلي في هذه الكرّة الاخري وانطقنتي بثنائه بين الارض والسّماء اذا اسألك بجمالک الذي منه قرّت عيون اهل ملا الاعلي بان لا تحرمني عمّا عندک من مواهبک الكبرى والطافک²⁸²العظمي وانک انت العليم الحكيم " ودر لوحی است :

" هذا يوم فيه ينطق لسان العظمة كلّ شئي هالك الا وجهي هر نفسي اليوم از حقّ منيع اعراض نمود اودر ظلّ نفي هالك وفاني وهرکه به اقبال فائز شد در ظلّ وجه ثابت وباقي ووجه محدود به حدود عدديه نبوده ونیست واينکه به قصبات اربعة عشر ذکر شد

هذا لهندسة العباد مثلاً اگر کلّ من علي الارض اليوم بما اراد الله فائز شوند کلّ دروجه مذکور ودر ظلّ وجه محشور واز وجه محسوب " الخ ودر کتاب اقدس است :

" کلّ من عليها فان وهذا وجه ربّکم العزيز المحبوب " ودر لוחي است :

" وَتَوَجَّهَ وَجْهَ الْمَظْلُومِ مِنْ شَطْرِ سِجْنِهِ الْاَعْظَمِ الْيَكْ " ودر لוחي ديگر :

" طوبى لك بما اقبلت الي الوجه " ودر لוחي ديگر :

" كتابت لدي الوجه حاضر " ونيز در کتاب اقدس است :

" اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهكم شطري الاقدس " ونيز نظير اين عبارت

در آثار بسيار است قوله:

" وَنَكَبَرُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلِي وَجْهَكَ وَوَجْهَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللَّهِ الْمُتِينَ "

283 وَحَدَّثَ - وَحَدَانِيَّةٌ وحدث مصدر عربي معروف ونام وحدت بشر براي

مدرسه بهائيان كاشان بود كه در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. تاسيس شد وبه همين نام در آثار غسن اعظم عبدالبهاء مذکور است قوله:

" ۲۵ ج ۱ - ۱۳۲۸ كاشان حضرت خواجه ربيع كليمي عليه بهاء الله الابهي

هو الله اي بنده جمال ابهي وجد وسرور نما كه الحمد لله مظهر الطاف حضرت بديع الاوصاف ومورد عنايت ربّ احديت ودليل آن موقّيت بر خدمت وعبوديت آستان مقدّس , نام مدرسه را مدرسه وحدت بشر نهاديم تا جميع طوائف و ملل تلامذه به آن مدرسه بفرستند ويقين بدانيد كه سبب نجاح وفلاح كلّي است مرقوم نموده بوديد كه كه جناب آقا حسين پهلوان و جناب آقا ميرزا روح الله معلّم مدرسه به اتفاق شما توجه به ارض مقصود نمايند چون شما عازميد ايشان بايد در كاشان باشند تا به خدمت پردازند واز هر جهت محافظه نمايند و عليك البهاء الابهي ع ع " وقوله :

"مدرسه وحدت بشر مظهر جليل اكبر است " الخ و اين مدرسه شش كلاس ابتدائي

بود لکن در سال ۱۳۳۲ تاسيس كلاس هفت گرديد .

284 وحدانيت و وحدانية الله به معني يگانگي ويكتائي و تنهائي معروف ميباشد.

در کتاب اقدس است :

" و يعترف بوحدانية الله " ودر رساله مدنيه است :

" مقرّ وحدانيت والوهيت جز ملّت موسويه نبود " .

وحید-اتحاد-توحيد

وحید به معنی تنها و یگانه و بی نظیر. در آثار مقام نقطه و دوره بیان نام یحیی نامان به تطبیق عدد ابجدی حروف بود چنانکه آقا سید یحیی دارابی وحید اکبر معروف گردید.

اتحاد به معنی یکی شدن که در لوح به رئیس است:

" قل قد جاء الغلام ليحيي العالم ويتحد من علي الارض كلها وذكر اتحاد در الواح

بسیار است از آن جمله در لوحی راجع به واقعات مکرره بین اصحاب در اوائل عکا قوله:

" ليلة مبارکه را ليلة الاتحادية قرار دهید که اختلاف و کدورت مرتفع شده با هم به اتحاد سلوک نمایند " و قوله:

" بسم الذي بذكره يحيي قلوب اهل الملاء الاعلى سبحانك اللهم يا الهي تشهد وتري كيف ابتليت بين عبادك بعد الذي ما اردت الا الخضوع لدي باب رحمتك فوعزتک يا محبوبي لو تعذبني في كل حين ببلاء جديد لاحب عندي بان يحدث بين احبائك ما يكدربه قلوبهم ويتفرق به اجتماعهم انك ما بعثني الا لاتحادهم علي 285 امرک ايدهم يا الهي علي توحيد الذي انت اردته وهو ان لا ينظر احد اداً الا وقد ينظر فيه تجلي الذي تجليت له به بهذا الظهور الذي اخذت عهده في ذرّ البيان عمّن في الاكوان ومن كان ناظراً الي هذا المقام الاعز الاعلى وهذا الشأن الاكبر الاسني لن يستكبر علي احد طوبي للذينهم فازوا بهذا المقام اي دوستان من مقصود از حمل اين رزايای متواتره " الخ ديگر قوله:

" هو الابهي قد حضر لدي المظلوم كتاب احد من السادات اينکه درباره اتحاد الخ " و در کتاب اقدس راجع به لغت عموميّه است:

" هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون "

توحيد یکی کردن و گفتن و به یگانگی ستودن و اعتقاد و پرستش به وحدانية الله است و در خصوص توحيد بياني از آثار نقطة البيان ضمن نام علم ثبت ميباشد و در کتاب بيان است قوله:

" كل احكام بيان بر اسرار توحيد و معرفت جاري شد که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحيد را در كلّ به یک نهج جاري مي بيند " و در لوحی است:

" اصل معني توحيد اين است كه حقّ وحده را مهيمن بر كلّ و مجلّي بر مرآياي
286 موجودات مشاهده نمايند و جوهر توحيد آنكه مطلع ظهور حقّ را با غيب منيع
لايدرك يك داني به اين معني كه افعال و اعمال و اوامر و نواهي اورا از او داني من
غير فصل و وصل و ذكر و اشاره " الخ ولوح مدينة التوحيد به شيخ سلمان در ادرنه
صادر شد قوله:

" هذه مدينة التوحيد فادخلوا فيها يا ملأ الموحدين لتكونوا ببشارات الروح لمن
المستبشرين هو العزيز الوحيد العالي العلي الفريد تلك آيات الكتاب فصّلت آياته بدعياً
غير ذي عوج علي آيات الله وهدى ونوراً وذكر لمن في السموات والارضين وفيه ما
يقرب الناس الي ساحة قدس مبین وآنك انت يا سلمان فاشهد في نفسك وروحك
..... يا اهل لجة الاحدية فانقطعوا في كلّ ما وجدتم به بارئكم و وحدوا الله في هذه الايام
في بما فصل لكم بالحقّ ولا تكوننّ من الغافلين واما ما سألت في آية التوحيد وكلمة
التجريد فاعلم ثم اعرف بانّ للتوحيد مراتب و عوالم شتّى " الخ ولوح ديگر
قوله:

" هو البهي الباهي الابهي حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراك مدرکات
" ودر کتاب اقدس است قوله:

" ان تقعدوا علي هيكل التوحيد " که در ضمن نام سلوک ذکر است .

و فيما بين متصوّفه و اهل سلوک و رياضت رسم مراقبه چنين بود که بر اليتين نشسته
287 زانوها را بر افراشته به هم چسبانده دوبازورا چنبر کنند و سر مابين دو زانو برند و به
فکر و مراقبه روند و از اين صورت شکل الله تصوّر نمايند . ودر مجمع البحرين است
:

" في الحديث نهى عن الحيوة في المساجد هي بالكسر والضمّ الاسم من الاحتباء الذي هو
ضمّ السّاقين الي البطن بالثوب او اليدين " و شايد بعد از انتشار رسوم عرفاء و متصوّفه
از احاديثي است که بر ردّ آنها وارد گرديد .

و در خطاب و صايباي عهد است :

" مرکز نقض ابواستکبار کرد ولي بهانه توحيد جعلي نمود " الخ غصن اکير جعل
چنين توحيد کرد که همه بايد فقط متوجّه به جمال ابهي باشند و توجّه به مولي الوري

موجب شرک می‌گردد و این را بهانه کرد که بهائیان را از توجّه و اطاعت مرکز منصوص منحرف گرداند .

وَدَع در مناجاتی در خطابی است :

" الهی الهی تری المخلصین من الاحبّاء والمقرّبین من الاتقیاء کیف ودعوا الدّنیاء و ودّعوا کلّ راحة و رخاء " اوّل به تخفیف دال یعنی دنیا را وا گذاشتند و دوّم به تشدید یعنی هر آسایش و گشایشی را بدرود گفتند . در لوح حکماء :

288 " انا اردنا ان نذکر لک ما یتذکّر به النّاس عنّ ما عندهم (تا واگذارند آنچه را که نزدشان است) ویتوجّهنّ الی الله مولی المخلصین " در سورة الذّبح است:

" اذا دع المشرکین (مشرکین را واگذار) " و همچنین در لوح طبّ است :

" دع الدّواء عند السّلامة " و نیز :

" ودعه عند استقامة المزاج " و در لوح به نصیر است :

" دع ذکرهم وما یجری من قلمهم " و قوله :

" ولا تدعني بنفسی اقلّ من حین " مرا کمتر از یک دم به خودم وانگذار .

و در لوح به اشرف است :

" و اودّع (امانت گذاشت) فی کلّ نفس ما یعرف به آثار الله و من ذلك لن یتّم حجّته

علی عباده " و در لوح به رئیس است :

" و اودع تحت کلّ شجر و حجر و دبیعة سوف یخرجها الله یالحقّ "

وَرَق — وَرَقَة عربی برگ . اوراق, ورقات = جمع . در کتاب اقدس است :

" قد فصلنا الصّلوة فی ورقة اخری " و آن ورقه که صورت صلوة را در آن

مشروح داشتند به اهل بهاء ندادند و ورقه دیگر را که حاوی دستور سه نوع صلوة است

فرستادند و در اصطلاح این امر نشریات از لیبین و ناقضین در مخالفت و 289 معارضت

امرابهی و میثاق اعظم به نام اوراق شبهات یا اوراق ناریه شهرت داشت .

وَرَقه در اصطلاح این امر بر مؤمنات که به منزله ورقات شجره امرند اطلاق گردید

و متضمّن تلویح به جمال و بهجت و حسن هیئت میباشد چنانچه در لوح به رئیس خطاب به

انیس است قوله:

" ویکبر علیک آل الله واهله من الورقات الطائفات حول الشجرة وینکرک بذکر بدیع
 " ودر لوحی به اهل سنگسر است قوله:
 " من آن یا ورقه هذه ورقه ارسلناها الیک لتجدي منها رائحة الله " ودر لوحی
 دیگر :

" ورقه جناب ذبیح به نام دوست یکتا یا ورقتی ویا امتی "

و در لوحی دیگر:

" یا ایتهای الورقة قد ظهرما اخبرناک به من قبل " و در لوحی دیگر :
 " ان یا ورقتی اذا هبّ علیک اریاح فضلی " ونیز :
 " یا ورقتی علیک بهائی و عنایتی "

و ورقه علیا به معنی برگ برین به مادر غصن اعظم عبدالبهاء مذکور در نام آسیه
 اصطلاح بود که پس از وفاتش این لقب به دختر والاگهر یعنی خواهر عزیز مولی
 الوری رسید که در ایام برادر به اعلی مقام احترام روحانی فیما بین زنان بهائی
 290 بودند و نسخ نامه هایش به امضاء بهائیه نزد بهائیان بسیار است و از ابیات مدحیه
 بهائیان در حقش :

ای که تو گلبرگ بوستان جمالی	باغ بها را تو بیهمال نهالی
سدره توحید را مقدس برگی	بلبل تجرید را همایون بالی
مرکز میثاق را کنیز عزیزی	نیر آفاق را نخستین آلی
ورقه علیا خوانده طلعت ابهی	زانکه تو خود در علو فضل و کمالی
گرچه نشاید همان حق به تو گفتن	لیک تو در خلق بی قرین و همالی
کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق	چونکه تورا نیست کفو شبه و مثالی
نیست سزاوار همسری تو کس زانک	دخت بها و خدای را تو عیالی

و شرح وفات آن معظّمه در شماره هفتاد سال بیست و نه جریده النّفر است :
 " تشییع جنازه مرحومه بهائیه خانم روز شنبه 16 تیموز 1932 یکی از ایام مهمّه 291
 بود که به ندرت شهر حیفّا قبل از آن نظیرش را به خود دیده بود در آن روز احتفال
 عظیمی برای تشییع جنازه خواهر حضرت عبدالبهاء سیده بزرگوار پرهیزکار بهائیه
 خانم که در 15 تموز یک ساعت از نصف شب گذشته به رحمت ایزدی پیوسته واقع

گردید هنوز ساعت چهار ونیم از ظهر شنبه نگذشته بود که صحن دارالضیافه بیت بها مملوّ از جمعیت تشییع کنندگان گردید جمعیت مزبور مرگب از بزرگان واعیان شهر حيفا وسائر بلاد فلسطین ورجال حکومت وهیئت تفتیشیه " الخ ونیز لقب ورقة الفردوس برخواهر بزرگترملاً حسین بشرویه مقرر گشت . درلوحی است:

" ب ش ورقة الفردوس هوالمبین العلیم الحکیم ان یا ورقة الفردوس ان استمعی نداء مالک البریة الخ که درنام زیارت وسورة الزیارة ثبت است .

وورقة الرّضوان نام خواهر دیگر ملاحسین بشرویه خدیجه نام بود که قبل از خواهرمهتر شوهرگرفت ودارای دوپسرو یک دختر شد . پسر بزرگ ابو الحسن وپسر کوچک محمّد حسین ضریر نام وشهرت داشت . ونیزبانوشاهزاده شمس جهان متخلّص به فتنه که ضمن آن نام مذکور است درآثاربه نام ورقة الرّضوان نام برده میباشد .

292و ورقة الحمراء لقب مریم شهیره حرم حاجی میرزا رضاقلی برادر ابي جمال ابهی که هم خواهر حرم دوّم آن حضرت بود .

ونیز خطاب به حرم باب اعظم در الواح بدین نهج مسطور است :

" هوالعلی الاعلی ان یا ورقة الفردوس ان اشهد فی نفسک بآئه لا اله هو وانّ علیاً قبل محمّد جماله وسرّه وامره وفضله ورحمته وذکره وظهوره وبطونه علی من فی السموات والارضین جميعاً فاشکری الله بما استوی علیک الرّحمن علی هیکل اسم علیا اذ انک کنت عرش الرّحمن من دون ان یطلع بذلک احدٌ من کلّ مؤمن فریداً وانک عاشرت مع الله ربّک ودخلت فی بحر الوصال فی زمن قديما وکنت ممسوحاً برّبک فی کلّ بکور وعشیا فحنيئاً لک یا ورقة البقاء ثمّ یا ارض الوفاء یا مدینة الاعلی فی رفرف قرب امیناً انت اول عرش ظهر فی الابداع وانت خیر نساء العالمین ان کنت علی الحبّ مستقیماً " الخ

و در لوح به ناصرالدین شاه :

" هذه ورقة حرّکتها اریاح مشیة ربّک العزیز الحمید " مراد بر سبیل تشبیه خودآن حضرت میباشد ودرنام احمد جمله "هذه ورقة الفردوس" مذکور در لوح به احمد یزیدی شرح داده شد .

293 **وَرَقَاء** عربي مؤنث أورك به معني خاكستري رنگ ونيز كبوتر به تشبيه بر نفس ناطقه وروح قدسي اطلاق گرديد . درلوح حروفات مقطعات كه ضمن نام مناجات ثبت است قوله:

" قل ان في تغني الورقاء علي الافنان واطوار ورفات الفردوس " الخ
وقوله :

" قد غنت الورقاء " مذکور ضمن نام آل ودر کتاب ایقان است :

" تأویل کلمات حمات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننماید ونغمات ورفاء

معنوي را جز سامعه اهل بقاء نشنود" ودر لوحی است :

" ان استمع ما يوحي اليك من شهر الهوية ان استمعني قول ربك وتفكري في الذي به توقفت في امر لولاء ما نزل البيان وما غردت الورقاء علي الافنان " ودرلوح به رئیس است :

294 " يا ايها الورقاء اسمعي نداء الابهي في هذه الليلة التي فيها اجتمع علينا ضبات العسكرية ونكون علي فرح عظيم " الخ كه خطاب به ظاهر متوجه به حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشي است . ودرلوحی دیگر است قوله:

" رائحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ان يا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما يغرد به ورفاء الاحزان في هذا الزمان الذي ارتفع نداء الشيطان " ودر کتاب اقدس است :

" اذا طارت الورقاء عن ايک الثناء " الخ.

و قصیده ورفائیه صادره از حضرت بهاء الله در ایام سلیمانیة کردستان حاوی

یکصدوبیست وهفت بیت عربي مقابل قصیده معروف ابن فارس به همان بحر و حرف

روي بر اوج عرفاني اعلي است ومطلعش :

"اجذبتني بوارق انوار طلعة لظهورها كل الشمس تخفت "

در بیان مقام اعلاي جذبه وصال معشوق حقيقي وآنکه وصالش منوط به تحمل بلیات بي

شمار است وقبول بلايا ومقام انقطاع از ماسوي ورسیدن به مقام خلافت کبري است

ومقطعش :

" فطوبى للمخلصين فيما سرعوا عن كلّ الجهات في ظلّ ربوبتي "

ونیز ورقاء تخلّص شعري میرزا علیمحمد یزیدی (شهید) بود که شرح حالش به تفصیل در تاریخ ثبت است و همه خانواده اش بدین نام در آثار والواح مذکورند و اشعارش با همین تخلّص متداول میباشد و او دوبار به نام ایمان به این امر درسجن حکومت افتاد نخست در یزد حاکم وی را گرفته به مرکزش اصفهان نزد مسعود 295 میرزا روانه داشت و این درسال ۱۳۰۱ هج.ق. واقع شد وظلّ السلطان بعد از ایامی که وی را در زندان نگه داشت آزاد کرد و بار دوم به سال ۱۳۱۳ در زنجان با پسرش روح الله و تنی چند از بهائیان گرفتار شد و به حکم شاهی مغولاً به طهران کشیدند و به سجن انداختند و در جشن نیم قرن شاه بنا بود همه مسجونین را رها کنند ولی چون میرزا رضا کرمانی در روز جمعه نیمه قرن شاه را هدف کرد میرزا جعفر خان حاجب الدوله به تصوّر اینکه میرزا رضا بابی و مانند محبوسین مذکور است به زندان رفته امر داد که همه بهائیان مسجون را برهنه کرده لنگ بسته از زندان به صحنه بیاورند و همینکه ورقاء و روح الله را بدان گونه حاضر کردند نخست به ورقاء دشنامها داده امر نمود که از عقیده تبرّی کند و او نکرد لذا فرمان داد سر آن مظلوم را درگند گذاردند و با **کتاره** ریز ریز کردند و آنگاه روح الله را با طناب نیم خفه کرده رها نمودند و حکم داد که تبرّی کند و نکرد لذا میر غضب به دستورش سر آن نورس را ببرید و از مرکز عهد ابهی خطاب به نیر و سینا راجع به مرثیه شان در حق پدر و پسر شهید است قوله:

" طفلي دوازده ساله را با آن صباحت و بلاغت و فصاحت و روي روشن و نطقی چون عندلیب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند باری

296 مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت این پسر معصوم جان نثار به درجه ای واقع که در صحائف قرون و اعصار مثل و شبهش مذکور نه و این قربان در ملکوت ابهی به غایت مقبول و محبوب قسم به جمال مقصود و حضرت ملیک محمود که جواهر وجود در غیب امکان به حسرت نگرانند و به منتهای غبطه آرزوی این احسان مینمایند "

وقوله:

" لهذا باید احبّاي الهي در روز ۲۸ شعبان که يوم شهادت حضرت اعليٰ روي له الفداء است در نهايت روح وريحان وتضرّع وابتهاال قصد زيارت مرقد آن نورين نيرين نمايند واز قبلِ عبدالبهاء زيارت مرقومه اي که از پيش ارسال گشت تلاوت کنند "

وخطاب به ورفاء الواحي بسيار است از آن جمله قوله :

" يا ورفاء عليک بهائي و عنائتي قد حضر عبد الحاضر بکتابک وارسلته اليک من قبل ومن بعد انا وجدنا من کلّ کتاب ومن کلّ کلمة ومن کلّ حرف عرف محبتک و استقامتک و خلوصک و وفائک وعهدک في امرالله العليم الحکيم " الخ

و در ضمن يکي از الواح خطاب به او است :

" درباره صوم مسافر و حدّ سفر اين سؤال شده بود حدود سفر و مسافر بيان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر ميشود و در بين مسافرت هر گاه در محلي 297 چند روز اقامت شود تکليف او چيست و در روزي که مسافر قصد سفر ميکند مثلاً وقت ظهر و يا بعد از ظهر مسافر ميشود تکليف او در آن يوم از صبح الي ظهر چيست ؟. حدود سفر نه ساعت در کتاب الهي معين شده يعني از مقامي که حرکت مينمايد تا مقامي که اراده وصول به آن نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلي توقّف نمايد و معين باشد توقّف او تا نوزده يوم بايد صائم شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نيست و اگر در بين شهر صيام در محلي وارد شود و اراده نمايد يک شهر بيان در آن ارض توقّف کند بايد سه روز افطار نمايد و بعد باقي ايام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود بايد همان يوم صائم گردد و يومي که قصد سفر مينمايد آن يوم صوم جائز نه " ايضاً :

" و همچنين از اين آيه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ جلاله:

" اذا غيظ بحر الوصال الي قوله عزّ اعزازه الذي انشعب من هذا الاصل القديم مقصود الهي حضرت غصن الله الاعظم و بعد غصن الله الاکبر روي وذاتي و کينونتي لتراب قدومهما الفداء بوده و اينکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بوديد در ساحت اقدس عرض شده فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعليٰ جاري شده مقصود نفوسي منتسبه نقطه اولي بوده چه که در اين ظهور کلّ را به افق 298 اعليٰ دعوت نموديم و به بحرا عظم هدايت نموديم در اول ايام مناجاتي مخصوص ايشان نازل و در آن مناجات توفيق ايمان و عرفان از براي ايشان مقدر انشاء الله بما اراده الله عامل باشند و بر اين

امر اعظم عظیم ثابت وراسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الذي تَضَوَّعت منه رائحة الايمان في الامكان وايشان را به اين سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسئل الله بان يحفظهم من اشارات القوم وشبهات العلم وفضلنا بعضهم علي بعض في كتاب ما اطلع الا الله رب العالمين وسوف يظهر ما قدرلهم من لدن مقتدر خبير ونفوسي كه تاحال به سدره منتسبند به ذوي القربي دركتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده الله عامل باشند طوبی لهم بما اقبلوا وفازوا لهم ان يسئلوا الله بان يحفظهم ويوقفهم علي الاستقامة علي ما هم عليه امروز روزي است كه جميع نفوس بايد جهد نمایند تا به كلمه رضا از نزد مالك اسماء فائز شوند ومقصود از اغصان اغصان موجوده ولكن در رتبه اوليه غصنين اعظمين بوده وهست ونفوس بعد از اثمار واوراق شمرده ميشوند ودراموال ناس ازبراي اغصان حقي نبوده ونيست. انتهي واین آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ كبريائه ان ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الي الفردالمنشعب من هذاالاصل القديم مقصودازكتاب كتاب اقدس وفرع منشعب غصن الله بوده " انتهي 299 وشرحي راجع به ورقاء ضمن نام عبد است .

وُزراء درلوح بشارات است :

" امور به وزراء بيت العدل راجع " جمع وزير به معني دستور و كاردان و كاردار .

وُسطي درنام متوسط ذکر است .

وَشَواش و به تخفيف وشاش نام مزرعه و قريه اي در کنار دجله به قرب بغداد

كه آقا ميرزا موسي كلیم اجاره داشت وجمال ابهي ايام نوروز را در آنجا باخرگاه و جشن به سر ميبردند ودر ايام عيد سال 1279 هج.ق. صدور آثار بسيار واز آن جمله لوح ملاح القدس ووصول امر نامه سلطان عبدالعزيز به واسطه نامق پاشا براي مهاجرت از عراق در آنجا وقوع يافت ودر اثري چنين مسطور :

" واقعۀ اين ايام خبري است كه آن جمال مقتدر علام در پنج ماه قبل از مهاجرت از عراق در ارض وشواش در لוחي كه خطاب به ملاح القدس شده فرموده اند اگر آنجناب به آن لوح فائز آيند درست بر اسرار اين امر مطلع خواهند آمد والله لمظهر

300 کلّ الاسرار في جمال حق معلوم " .

وَطَاء - وَطَاء عربی فرش در لوح به سلطان ناصرالدین شاه :
" بلا حذاء و وطاء " ودرضمن نام حذاء ذکر است .

وَ عَر عربی زمین سخت و دشوار و عُور = جمع در صورت زیارت ملاً

علی بابای صغیر تاکری :

" وَالْوُعُورُ الْقَادِحَةُ "

وَ فَاء برخی از اهل بهاء در الواح و آثار به نام وفاء ملقب بودند و به آن نام مذکور

شدند از آن جمله میرزا فتحعلی فتح اعظم اردستانی مذکور در نام فتح قوله :

" فتحعلی فی الالف بسم ربّی البهی الابهی ان یا کلمة الوفاء " الخ

لوحی مفصلّ صادر در ادرنه شامل مصائب یوم الفصل میباشد . و نیز :

" انا نحبّ اسمنا الوفاء وکنّا ناظرّاً الیه فی کلّ الاحوال " الخ و دیگر خطاب به

شیخ حسین وفاء است قوله:

" هو العلیم ان یا وفاء ان اشکر ربّک بما ایدک علی امرک وعرّفک مظهر 301 نفسه

..... فتوبی لک یا وفاء بما وفیت بميثاق الله ولكن فاسع بان تصل الي اصل الوفاء

وهو الاقرار بالقلب والاقرار باللسان بما شهد الله لنفسه الاعلی ثم اعلم بانّ الدنیا حبّ

اعدائی والاعراض عن جمالی المقدّس المنیر " الخ

وُقُوف - تَوَقَّف ووقف مصدر عربی به معنی ایستادن و ماندن در لوح به

وَ اَقِف اشرف :

" ثمّ اعلم بانّ تمّ میقات ووقوفک لدي العرش " ودر لوح به نصیر :

" ولا تتوقّف بما امرت به " . واقف ایستاده و مانده و نیز در لوح به نصیر:

" قل اتظنون فی انفسکم بانّ هذا الفتی ینطق عن الهوی لا فو جماله الابهی بل

کان واقفاً بالمنظر الاعلی " و قوله :

" فوا حسرةً علیکم یا ملاً الواقفین "

وَ قِی (وقای) نگاهداری کرد در وصایای مرکز عهد ابهی عبدالبهاء :

" ووقی محبته البيضاء " الخ .
ولادت میلاد تولد اعلی وابهی ضمن لوحی در نام حوریه مذکور است .
302 ولایت ولایت مصدر عربی امارت و زمامداری و مالکیت که در قرآن
است :

" هنالك الولاية لله الحق " و ولی در عرف شیعیان علی امیر المؤمنین که
مرکز ولایت کبری و حاکم باطن امور بود و در اصطلاح عرفاء ولی مرکز طریقت
و ارشاد و نفس کامل است و در آثار و توقیعات نقطه اولی نبذه ای از آنچه محض
حکمت برای رفع حملات معرضین نفی ولایت در حق خود کردند ضمن نام حرف
و مواضع دیگر ثبت میباید و در آثار ابهی در سنین اقامت در مالک عثمانیه که مقتضی
بود به کثرت ذکر ولایت میباید . در تفسیر و الشمس است :

" قل يا قوم قد فصلت النقطة الاولى وتمت كلمة الجامعة وظهرت ولاية الله المهيم
القيوم " و در کتاب اقدس است :

" اياكم ان يمنعكم ذكر النبي عن هذا النبأ الاعظم او الولاية عن ولاية الله
المهيمنة علي العالمين " .

و کلمه اولیاء در آثار و الواح کثیراً در حق مقربین و ناصرین از مؤمنین اطلاق شد که مشتق
از ولایت به معنی قرب و نصرت و محبت میباشد قوله :
" به نام دوست یکتا یا اولیائی " الخ و ذکر امّ الاولیاء ذیل نام امّ و زیارت است

و لقب ولی امر الله به معنی کارفرمای در امر الله در وصایای مولی الوری عبد البهاء
303 بر مقام ولی امر الله به نحو اختصاص قرار گرفت و ذیل نامهای الف و امین هم ذکر
از ولی میباید .

وَلَائِم جمع و لیمه طعام مهمانی و دعوت جمعی در مسرتها و خصوصاً
در عروسی . در کتاب اقدس است :

" اذا دُعِيتُم الي الولايم والعزائم اجيبوا بالفرح والانبساط "

وَلَج در لوح حکماء :

" انا نريد ان نذكر لك كل قطعة من قطعات الارض وما وَلَجَ فيها وظهر منها "

یعنی و آنچه در آن درآمد و آنچه از آن هویداشد.

وَلَوْجَا قریه ای به کنار دریای خزر به قرب چهارفرسنگی ساری مازندران از مراکز اهل بها بود از مشاهیرشان ملاً آقاجان معروف به عرب و حاجی اسمعیل نیز از متمولین که دخترش زوجه آقا شیخ هادی از بهائیان محترم ساری بود و اخلاف حاجی اسمعیل در آنجا به ایمان بهائی ماندند دیگر گل محمد خان سرهنگ و ارباب و دیگر علیجان سیاه و میرزا حسن بابا و عباسعلی حسن و میرزا علی اکبر خان حافظ الصّخه که خاندان دوستدار از او یادگارند.

304 وَاَلِيجَة عربی خواص و اطرافیان شخص و متعارفاً خالص و محرم و صدیق و نیز آستر معروف در توقیع حضرت نقطه به محمد شاه بطانۀ ووليجه مذکور است .

وَمِيض عربی فروز در مناجاتی از خطابی است قوله :
" ما اري الا وميض النار الحامية المسعرة من الهاوية "

وهاد در صورت زیارت در خطابی است برای آقا سید احمد افنان :

" الدافق السيل في الوهاد والمهاد " جمع وَهْدَة زمین پست و گودال .

وودکاک مستر و مسیس و ودکاک از بهائیان کانادا در سال سفر غصن اعظم عبدالبهاء به ممالک غرب در ناپولی منتظر مانده از آنجا ملزم شده همراه رفتند

ویکتوریا ملکه شهیر انگلستان که در اسرار الآثار العمومیه تفصیل است خطابات ابهلی به نام ملکه لندن تماماً به او متوجه است .

305 وَاِيَلَات جمع وَيْلَه (واو ولام مکسور ویا ساکن) به معنی بلیه و شرّ و در لوح به شیخ محمد باقر اصفهانی:

" و زادت وَاِيَلَاتِهَا الي ان اخذ الدخان ارض السّرّ "

وین پایتخت معروف اطریش در سفرنامه اروپا احوال ایام اقامت غصن اعظم عبدالبهاء در آنجا مذکور است .

حرف (ي)

ي وارض الياء در نوشته ها و آثار این امر رمز از یزد بود . در اثری قوله:

" از ظالم ارض یاء ظاهر شد آنچه که عیون ملاً اعلیٰ خون گریست " الخ

که مراد جلال الدوله بن مسعود میرزا ظلّ السلطان بن ناصرالدین شاه است که حکمران یزد از جانب پدرش بود و به سال 1308 هج.ق. فتنه برانگیخت و هشت نفر از بهائیان را به اقسی و اشنع وجه به قتل رساند . وقوله:

" انّ الذئب یعوي في ارض الياء " وقوله :

" ظالم ارض یاء آتشی افروخته " وقوله :

306 " در ارض یاء نباح مرتفع " وقوله :

جسدهای قطعه قطعه را معینی نه و راحتی نه نسیم سحری بر آنها مرور مینماید و میفرماید وای وای بر شما ای اهل بهاء " وقوله:

" هوالعظیم یا عبّاس ملیک امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل بساط مینماید

ایشان هفت نفرند که در ارض یاء به ظلم ظالم بی همتا عروج نمودند " الخ

چون هفت نفر که به نام شهداء سبعة در اصطلاح معروف شدند در یک روز معاً

و متدرجاً به نوعی که در تاریخ مفصل است کشته شدند و حاجی ملاً ابراهیم مسئله گو را

بعداً به نوع خفیه کشتند و راجع به فتنه و قتل عام سال 1321 هج.ق. و در آثار غصن

اعظم عبدالبهاء است قوله:

" امّا اهالی یزد مختصر این است جناب مشیر الممالک در مهالک افتاد او را تبعید

نمودند یعنی خانه به تالان و تاراج رفت و متعلّقان در تحت سیاط قهر افتادند و خود او به

نهایت افتاد و از این گذشته وقوعات دیگر نیز واقع شد که جمیع ستمکاران

گرفتار جزای اعمال خویش گشتند " الخ

یأجوج – مأجوج عبری کرده نام کلدانی بعضی شریران مهاجم آن کشور

307 است و تفصیل در اسرار الآثار العمومی است و در آثار این امر به نوع تشبیه بسا

استعمال گردید از آن جمله در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

" از یأجوج نفس و هوی محفوظ مانی " و در جانی دیگر :

" تا از یأجوج هوی و مأجوج عماء آسودگی حاصل شود " .

یاغی به معنی طاغی مستعمل در فارسی شاید اصل کلمه ترکی است . در لوح به صدر دولت عثمانی است :

" در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحدّ یاغی شده اند "

یاقوت سنگ معدنی شفاف با ارزش و معروف . در کلمات مکنونه است:
"در سطرسیم از اسطرقدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است" الخ
که به تشبیه و محض تجلیل میباشد و نام کلمات مکنونه ذکر است .

یترنّح در مناجاتی در خطابی است :

" تجلّ علیه بآیات القبول حتّی یترنّح من تلک الصّهباء " (تا سرشار از این باده شود)

یثرب نام نخستین مدینه که ذکرش در الواح و آثار بسیار شد .

308 یحیی علم منقول از فعل مضارع حی نام اشخاص بسیار بود منها:
یحیی بن ذکریا که در کتاب رهبران بزرگ به تفصیل ثبت است و در قرآن و آثار این امر کثرت ذکر یافت از آن جمله در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله:

" معرضین به مثابه امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تو از برای چه آمدی ؟ حضرت یحیی بن ذکریا فرموده آنچه را که مبشّر فرموده قائلاً توبوا لآله قد اقترب ملکوت السموات ائی اعمدکم بماء التّوبه ولكن الذی یأتی بعدی هو اقوی "

و در ضمن نام صابئین تفصیلی است .

دیگر آقا سید یحیی وحید اکبر شهید که شرح احوالش به تفصیل در تاریخ ظهور الحقّ ثبت است و در تفسیر سوره کوثر خطاب به او میباشد :

" یا یحیی فأت بآیه مثل تلک الآیات بالفطرة "

و نیز توقیعی در جواب سؤالش از حدیث: " لو کان الموت یشتري لاشتريه المؤمن ولکافر " صدور یافت و نیز در جواب سؤالش از حدیث:

" انّ الله کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء " قوله :

309 " امّا بعد فقد طلع من انوار صبح من سمّی باسم رسول یحیی " وقوله :

" اللّهم انک لتعلم انّ الآن قد نزله علی کتاب مستطرممّن اراد ان یوزن قسطاس العدل باعجاز نخل منقعر " وقوله :

" لقد نزل فی تلک اللّیلة کتاباً من یحیی جلّ عزّه لقد سأل من حکم المص (بیان حدیث معروف ابی البید مخزومی است) لیس المراد یوم ظهور القائم بل هو یوم قیامه

بالامامة " الخ ودر سورة الصّبر از حضرت بهاء الله شرح احوال و کیفیت شهادتش مسطور میباشد از آن جمله قوله :

" فهنيئاً لك يا يحيي بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفحات ايامه الي حرم الجمال مقلوبا " الخ.

دیگر از مسمیان کثیر الذکر به این نام میرزا یحیی برادر کهنتر نامادری بهاء الله و مقتدای ازلیان بود که مفصلاً مستوفی در تاریخ ظهور الحق و غیره مسطور گردید و تاریخ ولادتش را در طهران تقریباً سال 1246 هج.ق. گفتند و لذا در آغاز ظهور دعوت نقطه 14 ساله بود و به عقیده ازلیان در سن 19 یعنی در سال 1265 به سالی قبل از شهادت آن حضرت عریضه نگاری کرد و در حقیقت توقیعاتی صدور یافت 310 و بالاخره در سال

1330 هج.ق. -1912 در شهر فاماگوستا که ماغوسا خوانند در جزیره قبرس به سن 82 سالگی شمسی درگذشت و در مسافت یک میلی خارج آن شهر مدفون گشت و تمام مدت اقامتش در آن شهر 45 سال شد و او به نامهای : وحید، مرآت، ثمره، ازل نزد پیروانش مشهور است و خود را در کتب و آثارش به اسم نور و وجه میخواند و در سنین بعد از شهادت حضرت نقطه چند سال محلّ توجه تقریباً عموم بابیان بود و سجع مهر خود را در نامه ها " عبدالذکر " قرار داد تا در سنین ادرنه فصل و تفکیک و ندای استقلال بهاء الله به وقوع انجامید و شرحی ذیل نام قبرس نیز ثبت است .

بهاء الله آن برادر کهنتر را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املاء داشته و از ابتداء یعنی از سال 1265 که به سن 19 بود و بدینرو شد خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش به وی دلالت و اشارت مینمود و امر بابی را متمرکز و گردن کشان و مدعیان بابیه را متحد ساخته از تشعب و جدال و زوال رهائی داد و در باطن بذور هدف و مقصود اقصای خود که امر بابی مقدمه و طریق آن گرفت در اراضی قلوب می افشاند و او نیز راه موافقت و تأیید میبیمود .
و در یکی از آثار ابھی است :

311 " به هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کلّ در قبضه قدرت اسیرند مفرّی برای نفسی نیست و امر الله را به این سهلی ندانند که هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعای نموده اند زود است خواهید دید شجره استقلال به سلطان جلال و ملیک جمال لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کلّ اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا لله و انا الیه راجعون " .
وقوله:

" بسم ربنا العلی الاعلی قد ارسلت الیک من قبل کتاباً علی لسان عربی مبین
و دیگر معلوم بوده و هست که در این کور که علم بیان مرتفع شده و شمع تبیان مشتعل آمده

رَبِّي جز طلعت اعليٰ موجودنه او است واحد درذات كلّ درظّلش ساکنیم واز بحر فیضش سائل نملّه هرچه پرواز کند عرض و طول سماء را طی نتواند نمود ولکن چون درمراتب عرفان جمیع ناس یکسان نیستند لهذا بعضی سخنها به میان میآید باید به مهر و وفا و شوق و رضا مردم را نصیحت نمود واز بعضی عیوب چشم پوشید که شاید اختلاف رفع شود وائتلاف به میان آید دیگرآنکه جواب سائل قبل ارسال شد معلوم است که آنچه سؤال شود جواب 312 آن ازبحر فیوضات ازلی نازل میشود ولکن به آن سوالات تکلیف عباد زیاد میشود آنچه در بیان فارسی مسطور گشته من عندالله همان کافی است چون این ایام زمان خفا است و شمس ازلی در افق جان مستور باید همه را به حبّ جمع نمود " الخ .

ولي با اینهمه گروهی از رؤساء و علماء بیان خصوصاً شهداء برافراخته نصب و تأییدات ازل که خود را علمدار وی و پاسدار حسن جریان امور آن آئین میدانستند چون متدرّجاً آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت نگریسته به تعصّب کشی از آن امر تکدر و انزجار و گفتگوهای پنهان و آشکار و شکوه و اعتراض و اصرار و انکار نزد او و آن حضرت آوردند که در آن میان ملاً محمّد جعفر نراقی و ملاً هادی قزوینی و میرزا علیمحمد قمی و ملاً رجبعلی اصفهانی و غیرهم بودند . و به ثبت اثری دیگر از آن حضرت اکتفا میشود که در حدود سال 1277 نظر به ملاً جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت میباشد قوله:

" بسم ربنا العلي الاعليٰ حمد محبوبي را لایق و سزا است که به قدرت کامله بحتّه خود خلق فرموده سموات بیان را و بلند فرموده او را به ارتفاعی که مقدّس گشت از آنکه مس کند او را نامحرمی و یا آنکه ادراک نماید او را محرم غیر طاهری 313 و مزین فرمود او را به شمس عالیّه درّیه مزیئه و اقمرا لائحّه منیره و انجم بازغه و منع نمود از صعود به او شیاطین نفوس غیرزاکیه و مغلّین اجساد غیر طیبه را و طرد فرمود منافقین را از عروج به ملاً اعليٰ و از صعود به سدره منتهی و شجره قصوی و گماشت از قدرت خود ملائکه عذاب را با شهاب های سوزاننده تا هر مردودی داخل سرادقات ذوالجلال نشود و هر مطرودی از بارگاه قدس لایزال اطلاع نیابد چه مقدّس است رتبه احبّای او از عرفان موجودات و چه منزّه است قدر اصفیای او از ادراک ممکنات لم یزل به سلطان از لیت خود غنی بوده و لا یزال به ملیک احدیت خود غنی خواهد بود نه از اقبال ممکنات خدام درگه او را شأنی حاصل و نه از اعراض موجودات ذیل چاکرانش را غیاری و اصل یک آیه از سماء احدیتش ناری است سوزنده برای قلوب مبغضان و نوری است منور کننده برای افئده محبّان دشمنانش را به نار غلّ و بغضاء و بغی و

فحشاء معذب فرموده و دوستانش را به نور صدق و صفا و تسلیم و رضا مفتخر نموده چه ملیح است حکمت بالغه او و چه بدیع است رحمت و اسعه او که ابواب مدینه فردوس معنوی را گشوده و مصاریع رضوان قدس روحانی را مفتوح نموده و بلبلان بستان معانی را به گلزار عزّ ازلی هدایت فرموده و هدهدان رضوان صمدی را به سبای لایزالی دلالت³¹⁴ نموده چنان به رشحات فضل از سحاب مکرمت ابلاغ فیض فرموده که حبیبان آواره به مکمن اصلی اقبال نمودند و به محفل محبوب از سرشتافتند و عاشقان از پیا افتاده به وطن معنوی پرواز نمودند و به انوار جمال معشوق فائز گشتند و قلوب عارفان و واصلان حرم قدس خود را مرآت اشیاء قرار فرمود تا هر نفسی اعمال و افعال خود را در آن مرآت ملاحظه کند و همچه گمان برد که افعال عباد او است تا شرح احوال خود را بالتّمّام در دیوان اعمال بنگارد و غافل از این که حقّ از رموز قلوب آگاه است و بر احوال هر مغلّ مبغضی با خبر کذلک یظهر الله ما فی صدور الذّین هم کفروا و اعرضوا من الغلّ و البغضاء لیعدّ بهم من نار انفسهم من حیثینذّ الی یوم الذّی یحضر فیہ اعمال العالمین جمیعاً و السّلام . و بعد در این روزها کتابی از سجّین وارد شد از نفسی که تاحال اسم او در این ولا مذکور نبود مسمّی به اسم عظیم

سبحان الله چه مقدار از افترا بر احبّای خدا بسته و چه مقدار آتش غلّ و بغضاء افرخته خدای واحد شاهد است که آتش بغضش را هیچ بحری ننشاند و غلّ صدرش راهیچ طبیعی علاج نتواند و چقدر زینت داد شیطان اعمالش را که هر فقره از آن را مکرّر نمود قلّ کذلک زین الشّیطان لکم اعمالکم و یهدیکم الی نار الّتی کانت بقهر الله فی³¹⁵ انفسکم موفوداً و هر عبارت کهنه بی معنی که در عالم بوده جمع نموده برای افتخار ذکر نمود بسیار تعجّب نمودم که با این که به فضل الله رضوان معانی گشوده گشته و سحاب علم و حکمت الهی مرتفع گشته و کلمات بدیعه عالم را احاطه نموده این مغلّ چگونه دعوی حبّ مینماید و حال آنکه به رشحی از فیوضات قدس مشروب نشده و به ثمری از شجره منیع الهیه مرزوق نگشته باری مدّتی متذکّر بودم و به خود او جائز نبود جوابی ارسال شود لیس فلظالمین الینا سبیلاً و لکن چون بعد معلوم شد که این افتراها را به اقسام مختلفه و بیانات متعدّده در میان خلق افشاء نموده اند فیما لله ما فرط هذا الشّقی فی جنب الله لهذا لازم شد که تفصیلی بر احباب و اصحاب آن دیار نوشته شود تا آنکه تزویرات شیطانی بر انفس روحانی غالب نشود لیفصلّ بذلک من یسلک الی النّار عن الذّی یمشی علی صراط الله المقتدر الجبار و مبغض از محبّ و حقّ از باطل معلوم شود و هر نفسی پناه برد به خدا از شرّ انفس خبیثه و در کلّ حین متذکّر شوند پروردگار خود را و منقطع شوند از ماسوی الله و متوکّل شوند به حبل عنایت او و متوصّل شوند به عروه عطوفت او و متمسک شوند به ذیل رحمت او و متمشّبث شوند به رداء جود و کرم او که شاید از نار

نفوس مشرکه محفوظ مانند وائِه هو منجي عباده ومحیی ارقائه وائِه علی 316 کاشنی قدیر. در اول نامه ذکر نموده بود که دو رسول از اینجانب به آن ولایت رفته اند و مردم را از عبادت معبود منع نموده اند و به عبادت جبت و طاغوت امر نموده اند و نعوذ بالله از قول این عبد گفته اند که بیان نسخ شده و مرایای او باطل اند و احکام او عاطل گشته اول اینکه این بنده هر گز رسول به دیاری نفرستاده ام و به هیچ وجه امر و حکمی نداشته ام که احتیاج به رسول شود و یا به قاصد اتمام پذیرد جز حق و احبّای او را معدوم شمرده و اعداء الله را مفقود دانسته ام نه سینه میگذرد که این عباد را بعد از اخذ آنچه که مالک بودیم از وطن ترابی جسدی اخراج نمودند و با محصل و مستحفظ به این دیار وارد شدیم و این ذلت را بحمدالله عزّت دانستیم و این فقر را جوهر غنا شمردیم و به احدی مطلبی نداشتیم و به نفسی حاجتی اظهار ننمودیم امر الهی را در کمال استقامت ظاهر نمودیم حجابات ستر و خفا را به نار محبت ربّانی سوختیم و علم امر در سماء حکم بر افرختیم چنانچه در همه اطراف ممالک این فضل بدیع مشهور است و در اقطار عالم امر این دیار واضح چنانچه همه شنیده اند دیگر اگر انکار شود از اصحابی محسوب شوند که میفرماید یعرفون نعمه الله ثم ینکرونها و از احدی از احبّاء به هیچ وجه نصرتی نشد و این عباد هم بفضل الله و عنایتی از نصر من فی السموات و الارض مستغنی 317 بودیم در کهف نصر صمدانی معتکف و در حصن محکم فمن یتوکل علی الله فهو حسبه متحصّن قلب را از غبار خاکیان منزّه کردیم و آهنگ آشیان جاودانی نمودیم اعداء از هر طرف چه داخلی و چه خارجی در کمین این غزالان صحرائی احدیه فتادند و چه دامها که برای صید بلبلان گلزارهای هویه انداختند و به تمام همّت کمر بستند که شاید پروانه های عشق را از جمال معشوق منع نمایند و یا این عندلیبان بستان معانی را از شاخسارهای گل ازلی محروم سازند و معدلک ابداً توجّه به جهتی ننمودیم و طلب معین نکردیم حال همچه نفوسی را دیگر با رسول چه کار است که نزد کسی بفرستند و نمیدانم از کجا بر این شخص معلوم شد که آن دونفس رسول بنده هستند قل ان انتم تنکرون الله والله اشدّ مکرراً و اعظم تنکیلاً پنج سال جناب ملاً احمد از جانب جناب حرف جیم به این ولا آمد از اوسوال شود که این بنده چقدر اظهار محبت نسبت به ایشان مینمودم خدا شاهد حال و ناظر احوال بود که با اینکه از ایشان میشنیدم بعضی حرفها که مخالف فطرت اصلیه و قلب زکیه بود معدلک سترش را از نشر و افشا رجحان داده و کتمان مینمودم و متحیر بودم که سبب چیست و علت چه تا آنکه رفته رفته زیاد نمودند تا آنکه به این دیار آمدند و در اینجا کمال محبت فوق قاعده و رسوم ابتغاء لمرضات الله درباره ایشان 318 معمول شد که شاید سبب از دیاد حبّ شود و قلب از غبار غیر مرضی پاک

و مقدّس گردد بعد از این مُلک مراجعت نمودند و جناب ملاً احمد کاشی را اراده نمودند همراه برگردانند قبول ننمود این بنده مطلع شده ملاً ی مذکور احضار شد متعذّر شد به عذرچندی و بعد زمانی منقضي نشد که دونفر آمدند میر عبدالرحیم و شیخ حسن ذکر نمودند که فلان گفته که چرا بغداد میروید دقیقاً اینجا افضل است از پنج سنه در بغداد و بعضی سخنها دیگر ذکر شد به مجرد استماع این عبد ایشان را احضار نمودم و نهی شدید و منع بلیغ در اظهار این سخنها نمودم و لکن همه اصحاب این سخنها را شنیده فوالله الذی لا اله الا هو که همه را جمع نموده منع نمودم و به قسمی باز ستر نمودم که مبادا فتنه جدیدی برپا شود تا شخص دیگر آمد و پیغامی برای نفسی آورد و همچنین شخصی دیگر باری هر نفسی از آن دیار آمد ذکر نمود و معلوم شد این فتنه ها همه از جهت خروج ناس است از وطن خاکی به وطن الهی لهذا جناب سید عبدالباقی که در این بلد توقّف نموده بود او را راجع به آن ارض نمودیم که مردم را منع نماید از توجه این ارض که شاید قلوب ساکن شود و هوای مُظلم کدورت به صبح بهجت تبدیل گردد با آنکه نباید چنین حرفی از قلب و لسانشان جاری شود زیرا که این ارض منحصر به بنده نبود و الله روح القدس به 319 تراب این ارض افتخار مینماید نسیم این ارض اجساد مردم را جان باقی بخشد و حیات جاودانی مبدول فرماید و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً بل جعل را به مصر لقای ازلی چه کار است و اهل سجّین را به ملاً عالین چه مقدار جهل صرف کجا تواند به فراز قدس علم قدم گذارد و جوهر ظلم کجا به میادین عدل درآید قسم به خدا که منزّه است تراب این دیار از ادراک اختیار تا چه رسد به اشرار آخرنه شرافت هر محلّ به ذی المحلّ بوده و نه افتخار هر بیت به نسبتها الی الله بوده ای کاش به قدری که عاشقان ظاهری مراعات حرمت معشوق ظاهری مینمودند این مردم احترام مدینه الله و توقیر حرم الله مینمودند اگر خاری از بوستان معشوقان مجازی در انجمن عشاق درآید جمیع چون گل ببینند و همچون بلبل بر او نغمه سرایند تا چه رسد به ارضی که متعلّق به معشوق باشد و یا محلّ نزول و جلوس و سکون محبوبشان واقع شود این است حال عاشقان مجازی قدری ملتفت احوال و اقوال مدّعیان محبّت حقیقی شوید که چقدر غافل شده اند و چه استهزاء و سخریه به این ارض مبارکه طیبه نموده اند و الله اگر قدری انصاف باشد باید از چشم خون 320 ایثار شود و طبقات کبد تبدیل به دم گردد و از مژگان جاری آید و لکن لن یوفّق بذلک الا الذین هم انقطعوا الی الله و ذاقوا حلاوة ذکره و کانوا بعروة حبّ الله معتصماً چند سنه بود که بعضی از عباد از آن دیار اراده این بلد مینمودند و متصل منع میشد دوسال است که انذن داده شدند که هر کس اراده نماید مأذون و مرخص است و این امری است که سلطان احدیه بر قلب منیر محمدیه از قبل نازل فرمود و بنفسه عباد خود را به این ارض خوانده لو انتم فی آیات الفرقان تتفکرون و باسرار الامر

تلتفتون قال وقوله الحقّ والله يدعوا الي دار لسلام ويهدي من يشاء الي صراط المستقيم
 اگر به تلويح اين بيان ملتفت شويد والله از شعف حبّ الله وشوق اين بشارت كبري بي
 سروپا متوجّه جنب الله ميگرديد قل كذلك ضرب علي قلوبكم حجبات الحديد وعلي
 ابصاركم غشاوة النّار فما للظّالمين من حسن يوم عظيم بگو اي مردم عمر چون برق
 ميگذرد وبساطهاي آمال ومال عنقریب پيچيده ميشود سر از نوم غفلت برداريد و متوگلاً
 علي الله برصراط مستقيم امرالله ثابت شويد وبه دارالسلام رحمت و عنایت او كه محلّ
 امن جاوداني ومقام محمود ربّاني است وارد گرديد درظاهر دارالسلام ارض جلوس آن
 نير اعظم ودرباطن امر محكم اقوم باري اگر شرح اين مقام گويم امكان را طاقت
 استماع نه ونفوس وعقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شويد كه اراضي را كه لسان
 غيب بذاته امر به او فرمود

321 وهمة موجودات را به او دعوت نموده تكبر مينمايند واين امر به اين صريحي كه گويا
 اصرح از آن در كتاب نازل نشده در اين مدّت ادراك ننمودند ودارالسلام را هفتاد معني
 است وكلّ در مدينه الهيه جمع شده كذلك ذكر الله في الكتاب حكم تلك الارض رغماً
 لانف اللّذين هم كفروا واعرضوا وكانوا من اللّذين هم بعروة الله لا يتمسكون و في سبل
 النّفس بغير رضي الله يسلكون بلي اين مردم طراً به راه هاي مهلك موهوم رفته اند
 كجا ميتوانند معني ويا امري را به غير وهم وظنّ قبول نمايند ويا ادراك كنند قل
 اتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض كذلك اخذالله عنكم روح الايمان وحرّم عليكم
 لقاء يوم الله فيه يقوم النّاس لربّ العالمين آن دو رسولي كه عظيم در كتاب ذكر نموده
 بود يكي سيد عدالبقي بود كه تفصيل او ذكر شد واز خود او استفسار نمايند اگر غير آنچه
 در اين لوح مسطور شد ذكر نمود معلوم ميشود كه اعداء در قول صادقند وديگر ذكر
 ميرزا مصطفي را نموده واين مرد چندي در اين ارض ساكن بود نظر به اينكه
 منتسبين او در نراق ساكن بودند ومدّتي مسافرت ومهجرت او طول كشيده لهذا او را روانه
 نموديم به وطن خود وبه هيچ وجه رسالتي از اين عبد نداشته مگر نامه به جناب حرف
 جيم به اوداده كه به ايشان بدهد ولكن چه مقدار افترا اين شخص به اين دو فقير زده
 گفته وچه حدّ تكبر و 322 غرور نسبت به اين دو مسكين در نامه ذكر نموده بگو كه والله
 جهل اين دو مسكين از آنچه مرقوم داشتني محبوبتر است وذلّشان از آنچه به آن فخر نموده
 اي عزيزتر قلب را دليل كن تا به معارج عزّت عروج نمائي افتخار نفساني را بگذار
 تا به سرادق قدس و وفا قدم گذاري جز ناز ونياز امر ديگر آر كه اين دو محدود وبساط
 قدس مقدّس از اين حدود والسلام علي من سمع القول وكان من المهتدين في الواح
 النور من قلم العزم مسطورا ديگر آنكه مرقوم داشته بود كه اين رسولان گفته اند حكم بيان
 منسوخ شده ومرايا واحكام او باطل گشته اين فكري است كه تازه شياطين السني نموده

اند و به وحی شیاطین نفس این عبد تدبیرات را ظاهر ساخته اند انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم تا القای خیالات خود را در قلوب عباد نمایند و مردم را از صراط الهی و منبع فیوضات قدس نا متناهی منع نمایند و همیشه اینگونه عباد در میان عباد الله بوده اند و به این مزخرفات مردم ممتحن میشدند لیبلوکم ایکم احسن عملاً و در جمیع اعصار اینگونه بر خدا و اولیاء او گفته شده و خواهد شد ذلك من سنّة الّتی جرت بین العباد ولن تجد لسنّته تبديلاً ولا تحويلاً

تا معلوم شود من يتبع امر الله ممّن ينقلب علي عقبیه و به این امور صبح درّی هدایت از شام کدره ضلالت تفصیل و تمیز داده شود کذلک نقلی علیکم من اسرار 323 الامر لیثبت بذلك افئدة اللّذینهم اهدوا بنور الله و كانوا في محبة الله لمن الرّاسخین

خدای واحد شاهد است و کفی به شهیدا که اگر تا امروز چنین ملحد کذائی در امکان آمده و یا علم احادی احصاء نموده بگو ای بیچاره سفیه برای خوشنودی نفس خود و انفس مشرکه امری را مرتکب شدی که در ملک شبه و مثل و ندّ نداشته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و فؤادی و روحی و جسمی و جسدي و مخي و عطمي و جلدي بانّه لا اله الا هو وانّ علیا قبل محمّد مطهر ذاته و مظهر آیاته و منزل کلماته و یشهد بذلک سگان ملاً الاعلی و من ورائهم یشهد ذات الغیب بلسانه و انا کلّ لوجهه ساجدون و کلّ ما نزل من عنده حقّ لا ریب فيه و انا کلّ ان شاء بامرہ عاملون قل خذ لسانک یا ایها المفتری علی الله و احبائه و لا تقل ما لا اذن الله لک و لا تکن من اللّذین هم بمظاهر الامر یفترون و بآیات الله لا یهدون قل قد کبرت اقوالکم فیما افتریتم بلسانکم و کذلک زین الشیطان لکم اعمالکم و اذا انتم لا تفقهون قل ان کنتم فی ریب من امر الله فأتوا ببرهان من عنده او بحجة من لدنه او بدلیل منه لا فوربّ السّموات و الارض لن یقدروا علی اتیان حرف و لا یستطیعون

اولئک هم اللّذین اذا تتلی علیهم آیات الله یدعوها من ورائهم ویستهزئون بها و هم فی هواء انفسهم یطیرون 224 قل سیفنی الملک و لا یبقی منکم شیئاً و اذا انتم فی النّار تحضرون اذا لن تجدوا لانفسکم لا من حمیم و لا من نصیر و یسئلكم الله عمّا فعلتم فی الحیاة الباطلة و انتم فی هاویة القهر بدوام الله تعذبون قل ارأیتم هذا العبد ام اطلّعت علی امره فکیف انتم تنسبون الیه ما لا تعرفون فوالله بکت السّماء من ظلمک یا خبیث و شقت ثیاب اهل

الملکوت من فعلک یا ملعون و تزلزلت ارکان الوجود من عملک یا شقی و انک تمشی علی مناكب الارض کاتک ما فعلت امراً و تضحک عمّا اکتسبت ایداک و ارواح الفردوس قد نزلوا علی التراب و اذا علی الطین هم متکئون أفّ لک یا ایها المعرض بالله انت تفرح بفعلک و هیکل الارواح بقمیص الدّم و مخّلعون فسبحانک اللهم یا الهی و محبوبی تری حالی و تسمع ضجیحی و صریخی و تنتظر فقری و افتخاری و تشهد کیف احاطوا عبدک هذا طغاة عبادک بحیث ما یرفعون ایدیهم عن رأسی اذا یا الهی فارجعنی الیک ثم اسکنی فی

جوار رحمتک الکبری عند اسمک العلی الاعلی ایسکن بذلک قلوب عبادک الاشقیاء
 وائک انت المقندر علی ما تشاء وائک انت المهیمن القیوم اذا نادى المناد فی وسط
 الاجواء ان یا عبد انا سمعنا ضجیجک احصینا فقرک وافتخارک وذلک وابتلائک لا
 تخف ولا تحزن سنقدّسک³²⁵ عن الذینهم کفروا واشرکوا وذلک نزلنا علیک رمزاً من
 امرنا لئلا یطلع بذلک الذین هم لوجه الله لا یسجدون وانت تعلم یا الهی بآئی ما ادّعت
 شیئاً الا العبودیة الصّرفه وما دعوت العباد الا الی ذاتک العلیا فی مظهر نفسک العلی
 الاعلی ونور جمالک الابهی فبذلک بدت البغضاء فی انفس الذین کفروا بآیاتک الکبری
 بحیث قتلونی باسیاف ظنونهم المؤتفکة اذا خُذهم یا الهی باخذک الشّدیة وسلطنتک
 القاهره

ولا تدرمنهم احداعلی الارض لیطهر بلادک ویقدّس دیارک وائک انت الذي تفعل ما
 تشاء بامرک البدیعة وائک انت العزیز المحبوب این است عقاید این عبد که ذکر شد و تا
 حال جز در هوای عبودیت صرفه پروازوبه غیر بساط فقر و فنا و تسلیم و رضا بامری
 مأمورنگشتم والبعد الامر بیده وما لنا من شئی الا بعد اذنه وانه لهو العزیز المتعالی
 الجمیل اذا من شاء فلیقبل فمن شاء فلیعرض ان ربّی لغنی عنکم وعن انفسکم واعمالکم
 وافعالکم وانه لهوالمقدّس عن کلّ من فی العالمین جمیعا آخر ای عبادی که دعوی محبّت
 الهی مینمائید چرا درتیه غفلت مانده اید و در سبیل وهم وخطا و نفس وهوی سالک گشته
 اید قدر این ایام را بدانید تا روائح قدس ازلی از سبای صبحگاهی میوزدونسیم خوش
 جانان از رضوان جان می آید قدری به خود³²⁶ آئید و قلب منیر را از غبار تیره ظنونات
 مجتّه پاک و منزّه نمائید لعلّ به تجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال هویه فائز شوید
 همیشه بحر رحمت ربّانی در موج

نیست و غمام رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه درمشکات قدس صمدانی سراج
 الهی مشتعل نه آید وقتی که طیر هویه به مکن اصلیه راجع شود و جمال ازلیه به
 سراق غیب صمدیه بازگردد و بلبلان گلزارهای معنوی به آشیانه های عزّ عزّ حقیقی مقرّ
 یابند دیگر ابواب گزار مسدود شود هم از جمال گل محروم شوید وهم از نغمه بلبل بی
 بهره و نصیب مانید تا وقت باقی است به جان کوشش نمائید و قدر نعمت بشناسید آخر
 احباب الهی را آثار ربّانی باید و شعار قدمانی شاید ردای تقدیس بپوشید و از کلّ ما سوی
 چشم و دل و قلب بردارید تا عالم دیگر مشاهده کنید و در بساط خوش روح قدم گذارید والله
 اگر نغمه این طیر را به گوش جان بشنوید از دنیا آنچه در او است بیزار شوید و دل به
 غیر حقّ نبندید نصح از حدّ گذشت دیگر تامشتاقان کوی الهی و مجذوبان قدس معنوی چه
 ادراک نمایند و چه نصیب یابند کلّ ذلک فضل من الله ورحمتی علیکم یا ملأ البیان ان
 انتم تریدون فی مناهج الحقّ تسلكون و فی رضوان القرب تحبرون ای اهل بیان

بصرفلب را لطیف نمائید و صدر را منیر تا حق را از باطل تمیز دهید و به ظنون اهل نفاق سالک نشوید که جمعی از

327 عباد غافل بر خودگمارده اند که مردم را به حيله هاي مختلفه از شاطي بحرا حديه منع نمایند و در ظاهر به لباس ايمان درآمده اند فوالذي نفسي بيده اگر قدری انسان فارغ شود از شؤونات ظاهريه حق را از باطل چون از ظلمت تمیز دهد و روائح حق را از کلّ جهات استشمام کند يعني در مشرق اگر رائحه طيب حق بوزد در مغرب طالب منقطع البتّه آن رائحه را ادراک کند کذلک نذکر لكم من اسرار الحبّ ان انتم من روائح القدس من هذا القميص تجدون والي مصر الايقان بجناحين الانقطاع تتوجّهون وديگرانکه در طومار عمل خود ذکر حزقیل را نموده بگو قد کبر قولک وصغر شأنک وحدک وکان حزقیل یرکض في سوق المصر ويصيح باعلي صوته انفتلون رجلاً ان يقول ربّي الله فقد جائکم بالبينات الي آخر چه نسبت آن جوهر وجود را با حادي مقدّس است تراب نعل او از افندۀ غير او بالاخره با تفاق دل و جان موقّق گشت و با روي خضاب شدۀ از دم به ملکوت بقا و سراق اعلي رجوع فرمود و مقصود از آيه که مي فرمايد وقال رجل مؤمن من آل فرعون يکتّم ايمانه مقصود از کتم ايمان اسرار حکمت الهي و لئالي علم صمداني بود که لم يزل در کنائز قدرت محفوظ بوده و لايزال در خزائن قوت مصون خواهد بود هرگز ظاهر 328 نشده و نخواهد شد الا براهلس و الا ايمان به موسي راهرگز انکار ننمود بلکه لسان و بيان و جان او جمیع شهادت میدادند بر محبت به موسي و در محفل فرعون اقرار نمود در نهايت وضوح چنانچه مشهود و معروف است و لکن زده شد بر قلب فرعون حجاب قدرت الهي و مانع شد او را از ادراک بيان او كما ضرب اليوم علي قلوبكم حجابات النار و علي آذانكم و قرأ من غفلة و علي ابصاركم غشاوة من الغني بحيث لن تدروا ما تقولون ولن تعرفوا ما تفعلون فل يا عبد اتق الله ولا تنسب باحد مالم تحط به خبراً فاستمع ما القى الله عليك في البيان فانه احسن حديثاً و اصدق وقيل كجا است نسبت حزقیل با اهل اين زمان از زمان واهلس بگذرتا در فردوس بقا در آئي و شأن و مقدار هياكل قدم را ادراک نمائي باري عدم به قدم نرسد و فنا از بقا احتراز جويد قسم به خدا اگر رشي از محبت حزقیل آگاه ميشدي ادراک مينمودي رتبه و مقام او را و به نار ظنونات محبت او در توناري حادث ميشد که از جهان و خلقش ميگذشتي و از ظلمت ظنونات فارغ ميشدي و به عين حيات ابدی و اصل مي آمدي حال قدری تفکر نما در اول امرش و بدایت ايمانش که موسي چون از بريۀ سيناى حبّ الهي به مصر عباد لايزالي وارد شد جمیع مردم را به نار شجره الهيه و ضياء كهف صمدانيه دلالت فرمود و چون حزقیل ذكري از اذکار وطن اصلي و رائحه اي از نسيم قدس روحاني

329 شنید فوراً از نار محبۀ الله ناري در صدر منيرش احداث شد که قوۀ ستر و سکون و صبر و اصطبار هیچ در او باقي نگذاشت و در نهايت سعي و اهتمام در اظهار و اثبات نار هويه در شجرۀ لاشرقيه و لا غربيه کوشيد با اينکه بني عمّ فرعون بود و نهايت اعتبار نزد آن ملعون داشت به قسمي که مفاتيح خزائن جميع در قبضۀ او بود مذک دقيقه اي از حق احتراز ننمود و آني اغفال نجست و حال ملاحظه فرما که اين مردم اگر خود نار را ملاحظه کنند بر مقام حبّ و بغضي اظهار نمايند و به کمال همّت در اخمادش کوشند و آنقدر آب ظنون و ثلج و هم بر او ريزند که اثري از او نماند مگر دست قدرت غيبي حفظش نمايد و از مغلين نجاتش بخشد حال انصاف ده ميتوان نسبت داد اين مردم را به او يا ذکر اين اشخاص جائز است در ساحت قدس او لا والله لو انتم في امرالله تنصفون و من ثمرات رضوان الخلد تزرقون آخر بگو اي کاتب بي انصاف کاش به قدري که زحمت کشيدي و اوقات صرف نمودي بر نوشتن طومار به خود مشغول ميشدي و در تزکيه و تصفيه نفس و روح خود توجه مينمودي به مفتریات عمر صرف مينمودي و اينقدر مدرک نشدي که جميع رموز نزد حقّ چون روز روشن واضح است باري بشنو پند اين عبد را و از اين عوالم مرور نما و به عوالم قدس انقطاع وارد شو

330 و انصاف را سراج راه نما تا در ظلمت نماني و توکل به حقّ را شعار خود ساز تا از عنایت او برهنه نباشي و ذکر محبوب را مونس کن تا از فضل او تنها نشوي و از نفس و هوي بمير تا از عشقش حيات باقي يابي و به جبروت جاويد قدم گذاري آخر حيف نباشد که نفسي مدّعي محبّت الله باشد و در روزي نفسي که مقدّس از جهات باشد از دل نکشد و در کلّ زمان یک آن متوجّه سلطان وجود و مليک معبود نشود و الله ظلمي از اين بيش نه و غفلي از اين اعظم نه ديگر مختاري انا تمنا القول لک و اکملنا النعمة عليك فاتخذ لنفسک ما تريد انّ الله غني عنّي و عنک و عن کلّ من في العالمين و ديگر ذکر نو الکفل را نموده بود قل يا رجل خف عن الله الذي خلقک و سوّاک و لا تلبس الحقّ بالباطل و لا النور بالظلمة و لا الهداية بالضلالة اتقوا الله يا ملاء الارض و لا تتجاوزوا عن شأنکم و في رسل الله لا تتکلّمون الاّ فيما اذن لکم كما امرک بان لا تجعلوا لهم شبيهاً و لا ندّاً و لا مثلاً و تلک من حدود الله و لا يتجاوز عن حدوده الاّ الذين في قلوبهم مرض و کانوا من الذينهم بانوار الجمال لا يستنورون اول آنکه حکايت نو الکفل نه چنان است که در کتب قبل ديده اند و يا از آباء و اجداد شنیده اند و ثاني آنکه با بعضي مطالبهاي مخفّفه نزد شما و امثال شما که در مرآت³³¹ الله تجاوز نموده ايد و از محلّ خود تحويل گرديده ايد و در محلّ ديگر بي اذن و اجازۀ سلطان امر قرار نموده ايد چگونه اين مطالب ثابت ميشود زيرا از قراري که مذکور شد استدلال نموده اند بروحدهت مرآت و آن را هم به نفس خود نسبت داده اند معذلک چگونه نوشته اند که نو الکفل کفالت هفتاد نبي نموده مرآت که محلّ

اشراق شمس نبوي است بايد از واحد تجاوز ننمايد و انبياء كه كه شمس سماء رحمتند چگونه ميشود در يك عهد و يك زمان هفتاد نفر موجود باشند كذا يكذبكم ما يجري عن مدادكم كل ما ينطق به لسانكم وكذا يظهر الله ما في قلوبكم ويعلم ما في الصدور انتم تعرفون بلي مكرتاسي به علمي باطل كنيد وبه نبي جزئي وكلي قائل شويد چنانچه در كتب مسطور است و اهل جهل به آن معتقد و مقرند بگو اي مردم علم ظاهر را هم از منبع علم جويان شويد از عيون صافيه رقيقه لطيفه عذبه اخذ نمائيد نه از عيون مردوده مكرره اجاجيه ملحيه كه كنز غل و اوعيه حسد و سفينه بغضاء اند و ديگر در نامه رجز خواني كرده بود به ظاهر مخاطباً لمصطفي وفي الباطن الله يعلم مقصود هم قل انه يعلم جهركم ونجويكم ومنقلبكم ومشويكم وكل في لوح بين يديه لموجود لن يعزب عن علمه من شئ وان يفوت عن قبضته من امر يعلم كل ما انتم اليوم في امر³³² الله تمكرون باري قسم به خدا كه اولوا الافئده خجلت ميكشند از ذكر عبارات رجز كه در طومار ذكر نموده بود مثلاً پور زال و لحاف پير زال و صقنقور و عصفور قافيه نموده ايد از اين الفاظ ركيكه غير طاهره كه هميشه نزد حق و اولوالباب مردود بوده و خواهد بود قل اما سمعت ما غرت الورقاء في قطب البقاء جول قلزم الحمراء في اول نصحه احبائه ومبدء تعليمه اصفياه قال وقوله الحق السالك في المنهج

البيضاء والركن الحمراء لن يصل الي مقام وطنه الا بكف الصغر عمافي ايدي الناس با وجود اين كه امر فرموده آن جوهر وجود و طلعت مقصود بر اين كه قلب را مقدس نمائيد از اشارات باطله و ظنون مردوده و گوش را از استماع نغمات جعليه خبيثه و چشم را از ملاحظه كلمات فانيه مذك جمع نمودي همه كلمه غير بديع غير لائق كه در دنيا بود و اظهار فضل نمودي جعل به گلزار الهي فرستادي و ظلمت فاني را به فضاي قدس باقي ارسال داشتني بشنواز اين عبد والله كه اين همه بغض و غل كه از تظاهر شد حرفي ندارم لكن آخر تاكي به حجابات ظلماني تمسك جسته ايد و متابعت نفس و هوي را فرض دانسته ايد از تراب نفي به عرش اثبات پيران كن واز انا **براجعون** سفر نما و راجع شو آخر في الحقيقه اگر نار غل مشتعل نبود و علم بغضاء در صدر مرتفع نه و مقصود استفسار احوال مصطفي وغيره بود و خيالي³³³ ديگر و فكري ديگر نبود دو كلمه سؤال ميشد كه فلان همچو گفته و يا ميگويد صادق است و يا كاذب تا جواب داده شود و حق از باطل ممتاز گردد نه آنكه چندين ورق قرطاس را پركنيد از حرفهاي جعليه والله كه بر آن اوراق ظلم واقع شد زيرا كه محل اثبات قلم اعلي مظهر تجلي قلم بغضا نمودي و علمنا بان كل ذلك لم يكن من عندك بل بما وسوس الشيطان في نفسك و صدرك اذا قدس نفسك ونزه فؤادك عن كل ماسوي و توكل علي الله ربك و قل الله بتمامك ثم ذر الذين تجد منهم رائحة الغل لتكونوا في بحر النار مغروقاً و قسم به خدا كه اگر نفسي

از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید خدا بشکند دهان گوینده و افترا کننده را فوالذی رومی
 وذانی بیده حرف من البیان لاحبّ عندي عن کلّ من في السموات والارض فویل لكم
 یاملاً البغضاء کیف انتم باحبّاء الله تفترون اما تشهدون کیف انفقنا روحنا وجسدنا في
 مقابله الاعداء وفي کلّ حین ننتظر لقاء الله لعلّ نقندي بالذین هم یفدون انفسهم و بین یدیه
 یستشهدون آیا نمی بینید که چگونه میانۀ اعداء ایستاده ایم و جان و دل بر کف مستعدّ
 و قتیتم افمن کان ظاهراً في مقابله الاعداء وانفق في کلّ حین روحه وکلّ ما علیه وینطق
 بامر الله في ملأ الافاق وما یستر امره کمن کان قاعداً في البيت افلا تبصرون ان یا ایها
 334 السّالک في سبل الوهم والخطاء والماشي في بیداء الجهل والعمی لوتنصف في امر الله
 اقلّ من آن تحصي عليك لتشقّ ثيابک و ترکض علي العراء و تلقي علي وجهک الرّماد
 وتأکل التراب ولا تستريح في محلّ ولا تأکل ولا تشرب ولا تستقرّ و تضجّ في قلبک
 و تصحّ بلسانک و تنوح في سرّک و تبکی بعینک و تحرق في کبدک ولا ترضي عن نفسک
 الاّ وقد یغفر الله عنک ما جري من قلمک یا ایها المتکبّر علي الله و آیاته و برهانه و حجّته
 فوالله لوتکون في ذلك الشّان لتغرّ السّعیر من لهیب نفسک یا حمیر و تستعید النّار من
 کینونتک یا ملعون اعاذنا الله وکلّ من في البیان عن شرّک و عن کلّ ما اخفيت في قلبک
 و سرّک آخر به چه جرم و کدام سیئه این عداوت ظاهر شد و این مفتریات از قلم جاری
 گشت بشنو نصح این ناصح شفیق را و از برکۀ ملح نفسانی به شاطی بحر صمدانی
 بازگرد و از نار جهل فانی به نور علم باقی راجع شو اگر چه نصح اولوالالباب بر منکرین
 ثمری نبخشد و معرضین را اثری ندارد چون رائحه طیب مزکوم را و مرآت منیر اعمی
 را و ما انا بمُسمع من في القبور و دیگر مرقوم داشته که تقصیراتی که مصطفی
 و غیره نسبت به حرف جیم ثابت نمودند چهار است اول آن که چرا مردم را به نقطه
 اولی روح من فی الابداع فداه میخواند حال انصاف دهید که هیچ خنزیری چنین حرفی
 میگوید و یا از لسان احدی چنین کفر 335 و شرکی ظاهر میشود و الله نیست این سخنها
 مگر آنکه اراده نموده فتنۀ کاملی احداث نماید و به لباس ایمان اختلافی برپا نماید قل
 اتمکرون فی امر الله یدالله فوق ایدیکم و انه اشدّ مکرراً و اعظم تنکیلاً و تقصیر دیگر
 جناب حرف جیم گلشن قدس در ساحت اقدس فرستاده باری این قبیل سخنها که هیچ
 در میان نبوده مذکور نموده و حال آنکه مبالغی از اشعار که اخبار و ابرار فرستاده اند همه
 مقبول شد و حرفی نبود و خدای واحد شاهد است که جز وصف ایشان در این ملک نبود با
 اینکه روائحی از قلب ایشان میوزید که شایسته ایشان نبود معذک عند من لا یعزب
 عن علمه من شئی مکنون بوده و هرگز کلمات حبیه و اشارات ودیه نسبت به ایشان ظاهر
 نشد تا آنکه هر نفسی از آن سمت آمد سخنهائی از ایشان ذکر نمود که و الله هیچ محبّی
 نمیتواند شنید و خود این کاتب طومار اگر انصاف بدهد و به صراط مستقیم صدق و صفا

وحبّ و وفا در آید میگوید آنچه نزد خود او گفته و به گوش از ایشان شنیده و از شمال و هم
 به یمین یقین راجع میشود و انصاف میدهد که چه گفته شده و حق با کیست و الله محبّ از
 مبغض مثل شمس از ظلّ و نور از ظلمت واضح و معلوم است و بر نفسی امری مشتبه
 نمیشود مگر آنکه بخواد بر نفس خود مشتبه نماید و بیانات ایشان در این ارض شهرت
 336 نمود و البته بعد از شهرت این قولها و ظهور فعلها بعضی اصحاب بی اجازه و
 و رضای اینجانبان بعضی سخنها مذکور نمودند و کان الله یشهد بذلك کفی بنفسه شهیدا
 و بعد همه اصحاب ممنوع شده ساکن و ساکت شدند الله اکبر نفسی مهاجرت به این
 دیار ننمود مگر آنکه از ایشان قول و رسالتی آورد که کبدهای ملاً اعلیٰ و احباب را محترق
 نمود بقیث بلا روح و قلب و مهجّة و ابقاء نفسی کان من اعظم حیرتی قل یا ایها الغافل
 عن ذکر الله و محرق اکباد احبائه رضینا بحکمک فی ذلک فاسئل عن الذین هاجروا من
 هناک الی تلک الارض لتعرف بانّا لن اکذب فی القول و تعرف بانّا تمسکنا بعروة الصّدق
 و تشهد بما شهد الله فی عرش البقاء لعلّ تکوننّ من المحسنین من قلم الرّوح علی الواح
 القدس مکتوباً بگو خود سؤال نما از نفوس مهاجرین چه آنها ئی که اسامیشان در اول
 الواح مذکور شد و چه از عباد دیگر تا بر تو معلوم گردد چه گفته و چه نسبتها به ارض الله و
 خدام او داده بگو آخرین همه اعداء کفایت نه و این همه صیاد این غزالان صحرائی وفا
 را کافی نه که شما قد علم نموده آید که این حمامات قدم را ضری وارد آید ایرب
 افرغ علی صبراً فانصرنی علی القوم الظّالمین تعجیل نکنید که قضا یای الهی
 در حرکت و نزول است و عنقریب آسوده شوید قسم 337 به خدا که امری از حق جز تغییر
 نخواسته ام که قسمی شود که این ارض منقلب شود تا این عبد مقدّس از سؤال و جواب
 و ملاقات گردد و آئه هو یقضی ما یسأل و آئه لقرب مجیب . و دیگر از اسباط موسی
 و قبّطی فرعون ذکر می نموده بود و لکن ابداً نه موسی حی را از قبّطی ظلم تمیز داده و نه
 بنی اسرائیل بلاد عدل را از قبّطی دیار ظلم فرق گذارده قل فافتح عینک و رق قلبک
 و حدّ بصر فؤادک لتعرف الذینهم آمنوا و هاجروا بانفسهم فی سبیل الله عن الذینهم
 اعرضوا و استکبروا و كانوا عن حرم القدس محروماً ثمّ اعلم بانّ الاسباط حینئذ قد
 جلسوا علی البساط و اتکئوا علی الوسائد
 الحمراء و یحرکون علی هواء الامر فی فضاء الذی جعله الله عن ادراک العالمین
 منزوها و یستبشرون ببشارة الرّوح و یفرحون بفرح الله و یرزقنّ عن منّ الذی کان عن سماء
 القدس منزولاً و مرّوا عن بحر النار بحول الله و دخلوا فی فاران القدس و حوریب العظمة
 و انجاهم الله عن الذینهم کانوا فی بحر الکبر و البغی مغروقا و یطیرون فی حول الفردوس
 و یغرّدون بالحنّ الّتی ینصعق عنها کلّ من فی ملاً الاعلیٰ و کذلک نلّقی علیک من
 اسرار الّتی کانت فی الواح القدس من قلم الامر مسطوراً . قسم به خدا که اگر رائج ای

از رضوان الهی بشنوی و الله در هیچ محلی و ارضی و مدینه ای مستقر 338 نمیشوی و لكن الله حرم ذلك علي المؤمنين جميعاً بلي مزكوم مهجور است و مغل محروم قل فوالله لو تعرف ما فعلت لتغرق نفسك في الماء او تلقي جسدك علي النار او تطرح جسدك عن الجبال و تبكي بدوام الله بما جعلت نفسك من الذينهم ارتكبوا في الارض حوباً كبيراً اي كاش درآی خالص میشداین مغل بعید از هوای نفس تا اشارات و دلائل و امارات قبطنی را ادراک مینمود قل كذلك نذكر لكم عن كل امر ذكراً لعل تجدون الي الله ربكم سبيلاً دیگر نوشته بود که رسول را اراده قتل داشتند بگو به او و الله اگر محبت الهی در قلب عبدالباقي و مصطفي باشد البته باید دست قاتل را ببوسند و مال خود قاتل را ارث دهند تا به شربت شهادت مرزوق شوند و به ملاً قدس و رفیق اعلی بشتابند قل اما سمعت ما غرّدت الوراق علي افنان سدرة البقاء و غنّت الروح بالحن الطّري في فردوس الاعلي يا ابن الانسان اتحب ان تموت علي الفراش او تستشهد في سبيلي علي التراب و تكون مشرق حبي في علي الفردوس فانصف يا عبد فاني شوهيکلي که نخواهد در سبیل محبوب به خون غلظد و مباد جسدی که از شهدت در حبش احتراز جوید قل اما قرأت الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون آنچه مذکور شد بشتو آن را به همه مردم و بر کل القاء نما و این امر را سهل مشمر و به تمام قدرت و قوت نصرت کن بیان و اهلش را 339 آنی غفلت منما که شیاطین به کمال همت و قدرت در تدبیر و تزویر مشغول گشته اند همچو مذکور شد که سؤال و جوابی هم نوشته اند تا آنکه القاء شبهه در قلوب نمایند اگر چه معلوم نیست که سائل و مجیب کیست و لكن احصي الله السائل والمجيب نفساً واحداً و يعلم ما في الصدور انتم تعرفون كذلك قصصنا عليك من قصص الامر لتكون من الذينهم بتلويح الكلمات ينبهون قل يا ايها الغافل كانك كنت راكباً علي مطية نفسك واخذت زمانها عن كفاك بحيث لا تدري في اي ارض تمشي و تركض وكذلك ينبغي للظالمين من عذاب يوم عقيم فوالله انك انت العقيم لانك

جعلت نفسك محروماً عن رحمة الله و عن فضل الذي كان عن مشرق الروح في فجر النور مشهوداً و كذلك الذين يمشون علي قدمك و يتبعون ما يوسوس الشيطان في صدورهم و اخذوا السامري لانفسهم ولياً من دون الله و كانوا في ارض الغلّ و البغضاء محشوراً قل يا ايها المجادل المعارض و الذين اتبعوك باي دليل اعرضتم عن الذي ما دعاكم الا الي الله و قمتم عليه بالمحاربة باسياف السنكم و سهام ظنونكم بعد الذي انهاكم الله عن ذلك في كتاب الذي لا يأتيه الباطل و كان في كنائز العظمة بخاتم الله مهوراً فوالله لو هبت في قلوبكم نسيمات الحب لنقطعوا رؤوسكم بايديكم جزاء بما 340 فعلتم في دين الله و كنتم في الواح القدس باسم المعرضين مكتوباً قل يا ايها المأيوس المجاهد

والمحروم المعاند باي ذنب اخرجت سيف ظنونك عن غمد هواك بعد الذي رأيتني وما عاشرتني وما وصل اليك كتابي ولا الي كتابك ولا انا سمعت اسمك ولا انت احصيت ما كنت عليه فوالله لم يكن كل ذلك الا من فطرتك الخبيثة يا ايها المشرك بالله والمعروض جماله والملحد في آياته فورب السموات والارض فعلت امراً ما فعل احد قبلك وارتكبت ذنباً ما سبقه ايدي احد ولا يخطر ببال نفس و نسأل الله بان يجزيك بما فعلت واردت وكنت بذلك من الذين هم ما وجدوا روائح الانقطاع عن مصر الاحدية وما دخلوا في مدينة التي كانت بقدره الله خلف سرادق العز مبسوطا آخر بر فرض تسليم كه نعوذ بالله مصطفى چنين حرفي از لسان جهلش جاري شده اين از كجا ثابت شد كه از اين بنده باشد والله المهيمن القيوم كه اگر از لفظ احدي چنين مزخرفي ظاهر شود واستفسار اين فقره هم اينقدر تطويل واطناب ضرور نداشت به دو كلمه معلوم ميشد حمد ميكنم خدار كه جميع در بيتهاي خود به هواي نفس و حفظ مال و جاه مشغول بودند و اين بندگان در ولايت غربت با شدت اعداء جميع آنچه نازل شده بود از نزد خدا جمع نموديم و همه به خط مبارك³⁴¹ مبارك نوشته شد و جلد شد و بعضي را به همه اطرف فرستاديم و به زحمتي حفظش نموديم كه جز خدا احدي اطلاع ندارد واحاطه ننموده و يك شرافت اين ارض همين كه محل اين شرافت كبري ومنزلت عظمي شد ومعذلك اين نسبتها در عوض اينكه نصرت كنيد ويا اعانتني نمائيد داده و ميدهيد فوالله ما اشكو منكم لان ينجي لكم بان تفعلوا ما فعلتم و تنسبوا ما نسبتم كما فعلوا الذين كانوا قبلكم و حاربوا الله في امره و جادلوا اصفياءه و نازعوا احبائه و حاججوا ارتفاعه و جاحدوا فضل الذين هم آمنوا بالله وجاهدوا في سبيله كما انتم فعلتم بتمام قدرتكم و بكل ما اسطعتم عليه وانكرتم فضل الذي كان عن سحاب رحمة بقدره الله مهطولا فوالله فينذ يذوب قلبي فيما فعلتم و بيكي السراج قدامي و يصيح القلم في انا ملي و يضحج اللوح في يدي فيما افتريت علي العبدوما استحيت عن الله الذي خلق بامر و اظهرك من ماء الذي كان في ظهر ابيك مستوراً و در آخر رساله ذكر نموده بود كه عقيدة ما اين است كه شما و جناب حرف جيم دريك رتبه هستيد و به اين معتقديم و بعد ذكر موسي و خضر نموده بود و مقصودي در آن مستور نموده بود اول آنكه دروغ گفته و افتراء بر نفس خود زده و تكذيب نمود او را قلم و مداد او قل كذلك يشهد ايديكم و اقلامكم علي انفسكم ان انتم تشعرون جميع مطالب و عقائد و حب و بغض³⁴² او از كتاب او مشهود گشت و اگر به رايحه خدا و اوليائي او موفق شده بود هرگز اينگونه افتراء بر عبد او جائز نميدانست در اين طومار يك كلمه صدق ويا حرفي كه مدل بر رفق باشد مذکور ننمود كل اظهار حب به جناب حرف جيم و بغض به خدا و اوليائي او بود كذلك احصينا كل ما كان عليه ويشهد بذلك ايداه و مداده و قلم الذي

عَدَّبه الله باصبعه فيما كتب منه ما لا ينبغي لاحد في الملك وكذلك يشهد هذا القلم في هذا اللوح لتكون علي العالمين نذيراً وثاني آنكه اين عبد والله الذي لا اله الا هو جز عبوديت حامل امري نبوده والبعد الامر بيدالله المهيمن القيوم مشكل در اين مقام احدي با عبد مرافقت نمايد معذلك فيا لله كه درهر نامه كه به اين ملك از اصحاب غلّ وبغضاء مي آيد ذكر برهان شده كه فلان چنين گفته برهان طلبيد عاجز شد از اتيان برهان آخر برهان ازكه ميخواهندوبراي چه امري حجتّ ودليل ميطلبند اگر برهان عبوديت ميطلبند قل ملاً الآفاق واگردون آن را ميگويند لم يكن يكن عندي قل يا ايها المعرضون لو انتم تطيرنّ بجناحين الظنون من حينئذ الي يوم الذي لا آخر له لن تصلوا الي هواء هذا الفضاء اذاً يا ايها المغلّين موتوا بغيطكم ونار انفسكم انّ الله عليم بما اليوم في قلوبكم تكتمون قل انسيتم ماوصاكم الله في الكتاب 343وفي كلّ الالواح بان لو تجدوا ناراً في سدره لا تخدموها بماء غلّكم و لا تمسّوها بظنون انفسكم اتقوا الله ياملاً البيان ثمّ عن عبادته لا تستنكفون وانتم نبذتم نصح الله من وراء ظهوركم و ما اجبتم داعي الله وكنتم من الذينهم آمنوا واعرضوا ثمّ ازدادوا شقوتهم ويحسبون انهم فازوا بوجه الهدي كلاً بل هم عن جمال الله معرضون قل مثل ما انتم تكتبون و ترسلون الي الاطراف كمثل الذين هم كتبوا الورقات و علفوها علي البيت ليدحضواالحقّ باقوالهم فويل لهم ولكم فيما صعوا وفيما انتم اليوم تصنعون قل الله يرفع الحقّ بكلماته و يزهق الباطل بامرّه ويبطل اعمال الذينهم ارتكبوا بهتاناً و اثماً ويقطع دابر الذين هم قاموا علي عبده من دون حجة وبرهان و كذلك كانت سنة الله من قبل ان انتم في آفاق الامرتنظرون قل يا ايها المعرض اسمع قولي ولا تجاوز عن حدك فانزل من سلّم النّفس والهوي ثمّ ارتق الي سلّم الانصاف والرّضا لعلّ الله يغفر عنك و يدخلك في شاطي حبه و يرزقك من ثمرات الانقطاع و يجعلك من الذين هم ببشارة القدس يستبشرون ونشهد في آخر الكتاب بانّ من يظهره الله حقّ لا ريب فيه ويظهره الله في المستغاث و اذا انتم عنه معرضون فوالله لو تكوننّ في هذا 344القميص لن تؤمنوا به و لا بالذين هم من عنده يرسلون لائكم تعترضون عليه و

تجادلون فيما عندكم وتستدلّون بما القي الشيطان في قلوبكم و انه مقدّس عن الكلّ ذلك وينا ديكم بلسان الغيب انه لا اله الا انا ان يا اهل البيان اياي فارجعون فوالله اذابكيت في هذا القول علي شأن لن يحصيح احداً الا الله المهيمن القيوم كائي اطّلت بحزنه وبكلّ مايجري عليه من سوء ظنونكم الا لعنة الله علي الذين ظلموا ويكلمون من دون بينة من الله ولا كتاب عزّ محبوب قسم به خدا كه اين عبد افتخار مينمايد به تراب قدوم مبارك آن نير اعظم وكلّ ارض محبوب است نزد اين عبد زيرا كه محلّ مشي آن رجل مبارك واقع ميشود و هوا مقصود اين عبد واقع شده لاجل آنكه از او اسنتشاق ميفرمايد وكذلك

جميع مياه ارض لاجل آنکه از او مي آشامد و تمام وجود را طالب و آملم که محلّ نظر
و بصر آن سلطان غيب و شهود خواهد شد. فنعم ما قال :
و غايته القصوي مواقع رجلها و عرش البهاء ارض عليها اتمشت

با وجود اين نميدانم اينگونه سخنهاي بي معني چرا در السن و افواه اين همج رعا ع جاري
شده قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون باري كلّ امور را به او تفويض نمودم انا
الله و انا اليه راجعون " انتهى

و آثاري که از ازل شروع از همان سال 1265 و به قول قهیر " در اثباتيه ازل و
345 رديء بهاء حضرت ازل در سنه و او از بيان ظاهر شد و از لسان غيب متکلم
و ناطق بآياتي عاليات ظاهر است تا آخر حياتش صادر گرديد و عده آن بسيار و نزد
پيروانش انتشار دارد و نثر يا نظم و فارسي يا عربي است و بعضي از آنها به طبع نيز
رسيد و همه به اسلوب آثار حضرت نقطه و متولد و متفرع از آنها ميباشد و شماره اي به خط
شکسته نستعليق شبیه خط حضرت نقطه از او در دست است که تمیز و تفکیک از خط
حضرت نقطه توان نمود و امضاء مکاتیب را 38 به تطبيق عدد ابجدي حروف ازل
و يحيي به اعتبار کردن ي ح ي ي ميشود و گاهي " المذنب يحيي الثوري " امضاء
میکرد و به جز کتاب نور کتاب مستقيط و کتاب اخلاق روحانيين و کتاب عليين و تتمه
بيان حضرت نقطه و غيرها و نيز مناجاتها و نامه هاي کثير به افراد بابيان ايراني و غيرهم
نزد آنان متداول گرديد و در آنها غالباً خویش را ثاء رمز ثمره و نيز نور و وجه و
نظائر اين القاب ستود .

و چون ميرزا يحيي ازل در ادرنه با آثار و اعمال و گفتارهاي برادر بزرگوار مخالفت
ورزيد و بابيان را به همين طريق مذکور باقي داشته امرو نهي ميکرد به نوعي که
در تاريخ ظهور الحق مفصلاً ثبت گرديد و با مقاومت شديد که بروز داد و تحريکي که
پيوسته همروانش مينمودند رفتار و گفتار و مراسلات خارج از اسلوب و آداب و 346 احترام
به عرصه آوردند و از درجه خود و رتبه اتفاق و اتحاد سقوط يافتند و متدرجاً در الواح
و آثار و مراسلات صادره به رموز و اشارات و القابي از قبيل مشرک بالله و عجل و جعل
و طاغوط و شيطان و ابليس و برکه منتنه خبيثه و طنين ذباب و امثالها نام برده شدند
چنانچه شمه اي در ذيل نام ابليس و درخش و حرف و مواضع اخري ثبت ميباشد و
پيروانش به عناوين ازلي و يحيائي و يموتي و غيرها خوانده گرديدند از آن جمله خطاب
به شيخ سلمان از آثار ادرنه بهاء الله است قوله:

" اي سلمان اين ايام مظهر کلمه محکمه ثابتة لا اله الا هو است چه که حرف نفي
به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته (مراد ميرزا يحيي ازل

است) واحدي از اهل ابداع تا حال به اين لطيفه ربّانيه مائفت نشده و آنچه مشاهده نموده اي که لم يزل حروفات نفي علي الظاهر بر احرف اثباط غلبه نموده اند از تأثير اين کلمه بود که منزل آن نظر به حکمتهاي مستوره در اين کلمه جامع نفي را مقدم داشته
 اي سلمان قلم رحمن مي فرمايد در اين ظهور حرف نفي را از اول اثبات برداشتم
 نفسي را که در شهور و سنين به يد رحمت تربيت فرمودم بر قتل قيام نمود " ايضاً :
 " فوالذي نفسي بيده که در ابداع شبه اين نفس در حبّ به رياست و جاه ديده نشده 347
 فوالذي انطق بكلمتي بثناء نفسي که اگر جميع اهل ابداع اراده نمايند که حسد
 و بغضاي نفسش را احاطه کنند جميع خود را عاجز مشاهده نمايند " و در لوح به
 شيخ نجفي اصفهاني است قوله :

" سبحان الله الي حين معرضين و منكرين نميدانند آنچه نزد مبشر يعني نقطه
 رفت از که بود العلم عند الله رب العالمين " مراد آنکه عريضه ميرزا يحيي نزد
 نقطه به سجن ماكو که موجب صدور توقيع مسطور گرديد به املاء آن حضرت بود
 و در لوح به اشرف است قوله :

" يا عبد تالله كلما سمعت و عرفت قد ظهر من لدنا و كلما اشرنا به الي دوني هذه
 لحكمة من لدنا و ما اطلع بذلك احد الا الذين عرفناهم مواقع الامر و ايدنا بروح
 الامين " وقوله :

" يا علي بلاياي لا تحصي قبول نموديم يا علي اليوم يوم تحمل است قل انا
 سافرنا الي ان بلغنا وراء جبل المسك في بقعة السماء شهدنا قوماً من المقدسين الظاهر
 في البقعة علي اسم من الاسماء موقوفاً و كانوا ان يقدسوا الله عما ظهر في عوالم
 الاسماء و الصفات و عن كل ما يعرفه اعلي حقائق الممكنات مجموعاً اذا اقمنا 348 في
 مقابلة عيونهم و مكثنا فيهم و تجلينا عليهم بطراز الله و كذلك كان الامر في وادي
 العز بالحق مقضيا و كنا في تلك الحالة في المدة التي لم يحد بالقلم بما سبقت رحمتنا
 بالفضل علي العالمين جميعاً لعلهم يلتفتون بالذي كانوا ان يقدسوه في ايامهم و يعرفوا
 بارئهم موجودهم بعد الذي كانوا ان يدعوه في كل زمن قديماً فلما وجدناهم
 ما يمتسكاً بحبل الاسماء و غافلاً عن سلطان المسمي سترنا الوجه عنهم و عرجنا زمناً بينهم
 و امضينا عنهم الي ان وردنا في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة مقدس محجوباً"
 الخ . وقوله :

" هو الباقي ان يا امة الله اتصبرين علي مقعدك بعد الذي كان قميص الغلام محمراً
 بدم البغضاء بين الارض قل انا خلقنا البلعان من قبل بقبضة من الطين
 ثم البسناه قميص الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقرّبين و ارفعنا ذكره الي مقام
 كان ان يذكره الناس في اكثر البلاد و احاطته امطار الفضل من سحاب الامرنا المبرم

العزیز القدير فلما قُضت ايم بعثنا بعده الكليم بآيات بينات وارسلناه الي بلده اذاً انكره
وغرته الرياسة الي ان حارب بالذي بحرف منه خُلق خلق السموات ومادونها والارضين
ومن عليها وجعلناه مظهر نفسنا العليم الحكيم " ودر مناجاتي قوله:

349 ارتفع ضجيج المشركين وصريخ المنكرين وقاموا علي قتلي وتضييع امرك
وانك بسمك المكنون احصيت وعلمت ما عملوا ويعملون وقد قضي يا الهي ما
قضيته بمشيتك وظهر ما اردته بارادتك وقدرتك واذاً تراهم يا الهي اتخذوا العجل
لانفسهم رباً سواك ويعبدونه في العشي والاشراق من دون بينة ولا كتاب وبلغوا في
الغفلة الي مقام تمسكوا بالموهوم واعرضوا عن سلطان المعلوم " الخ وقوله :
" ولو اتي اشاهدهم يا الهي احجب من ملل القبل بحيث ما احصيت اشقي منهم
وابعد عنهم يقرؤون البيان ويكفرون بمنزله سبحانك سبحانك يا الهي تسمع
ضجيجي و صريخي و ما يرد علي في كل الاحيان من مظاهر الشيطان و مطالع
الطغيان ومعادن الحسد والحسبان " الخ ودر لوح به بصير است قوله :
" تا لله الحق قد اخذنا تراباً وعجنه بمياه الامر وصورنا منه بشراً وزيناه بقميص
الاسماء بين العالمين فلما رفعنا ذكره و اظهرنا اسمه بين ملاء الاسماء اذاً قام علي
الاعراض و حارب مع نفسي المهيمن العزیز العليم وافتني علي قتل الذي بذكر من عنده
خلق و خلقت السموات والارض وانا لَمَّا وجدناه في تلك الحالة سترنا في نفسنا 350
وخرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا في البيت وحدة متكلاً علي الله " الخ
و در لوح ديگر قوله :

" اي مهدي معذلك بعضي از محتجبين اهل بيان طنين ذباب را از نغمات
بدیع مالک اسماء و صفات بهتر شمرده اند و مقدم داشته اند این است لو تكون من
المتفرسين كوثر اطهر معطررا گذاشته اند و به بركه منتنة خبيثه توجه نموده اند "
وقوله :

" نفسي كه والله الذي لا اله الا هو مثل أنكه اهل هند طيور خود را كه به طوطي
مينامند تعليم ميدهند همان قسم تعليم نمودم و حفظ فرمودم از خلف ستربيرون
برقتلم قيام نمود " وقوله :

" ان اعرض عن الغدير مقبلاً الي بحر اسمي القدير الذي كل قطرة منه ينادي
الملك لله الملك العليم الخبير. ان اعرض عن الشجرة المغرسة في الباب بغير الحق "
وقوله :

" چنانکه حال مشاهده میشود مشرک بالله و اتباعش به ذکر خلافت مجعوله ناس را
از مالک بریه منع نموده اند ان هم الا في ضلال " وقوله :

" هو الامنع الاعلي قد اشرفت شمس البهاء عن افق البقاء بطراز ربّي المقنتر العلي الابهي قل موتوا يا ملأ الاشقياء كلّمَا زاد المشركون في الاعراض أنّها قد ظهرت بضياء اخري اعظم من الاولي فسبحان قدرة ربّي الابهي اذاً موتوا يا ملأ البغضاء ان يا جعل قد فتحت ابواب الرّضوان من اصبع الرّحمن وهبت روائح الرّيحان من شطر اسمي السّبحان فرّ مع جنودك الصّماء تالله يا خفّاس قد جاء يوم موتك لانّ شمس الجمال قد اشرفت من قطب الزّوال بسطان العظمة والاجلال فويل لك ولمن كفر و تولّى يا بعوضة الشّرك قد جائك الفناء ان استكبروا يا اصفياء الله بما اختصّكم الله لنفسه وعرفكم ما اضطربت عنه افئدة كلّ اهل العلم و العرفان قل موتوا يا اهل الكفر والبغضاء" وقوله :

" بسم الله الامنع الاقدس العزّ الابهي انّ الذي يفرّ من التّعلب وستر وجهه خلف الدّنان خوفاً من نفسه فلما شهد بانّا ارفعنا الامر بسطان القوّة والقدرة واشتهر اسم الله بين المشرق والمغرب اذاً ندم عن ستره وخرج عن خلف القناع ببغضاء عظيما وشاور مع خدامي علي قتلي واراد ان يسفك هذا الدّم ان يا قلم الاعلي ذكّر لمن تجد ما نادي به احد من حزب الشّيطان في شطر العراق بان يا ملأ البهاء لمّ تبلغون امرالله ربّكم وتدعون النّاس الي الذي خلق كلّشيّ بامر من عنده .لان تنتهي رتبة العباد الي مقام الازل فويل لك يا ايها المشرك تا الله ما فوّت في اسم الازل انا خلقناه كما خلقنا الكلّ الاسماء ليدلّن علي موجدهم وصابعهم بين ايها

352 الشّقي كيف صار الدّيان دنياً و لن يتغير دونه ان يا واحد العين فگر في نفسک اتشهد عيوب غيرک و تكون غافلاً عمّا في نفسک فويل لك بما علّمک الشّيطان الذي كفر بالله وجعلنا ظاهره عبرة للخلائق اجمعين قل يا ايها الحمير انا حفظناه وربّيناه

ووصفناه واذكرناه وانت عرفت وكننت علي ذلك شهيداً وانه حارب بنفسي " وقوله " ثمّ اذكري لهم بانّا اصطفينا من اخواننا احداً ورشّحناه عليه من طمطام بحر العلم رشحاً قل قد ظهر الشّيطان بشأن ما ظهر شبهه في الامكان وكذلك ظهر جمال الرّحمن بطراز الذي ما ادرك مثله عيون الاولين نفسي كه يك لطمه در دنيا نخورده وهمیشه پنج نفس از اماء الرّحمن نزدش بوده حال انصاف ده براين مظلوما چه وارد شده (اشاره به ديان و آقا سيد ابراهيم خليل تبريزي است) مع آنکه يکي در خدمتش مشغول وديگري براو وارد باري لعمرالله به اعمالی عامل بوده که قلم حيا میکند از ذکرش قدری در عصمت نقطه اولی تفکر کن ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتی که این مظلوم از هجرت دوساله که در صحاري و جبال سالک بود وبه سبب بعضی از نفوس که بيابانها دويدند رجوع به دار السلام نمود ميرزا محمدعلي نامی رشتی به حضور آمد و امام جمیع به کلمه اي نطق نمود درباره

353 عصمت آن حضرت که في الحقيقة حزن جميع اقطار را اخذ نمود سبحان الله چگونه راضي شدند که به اين خيانت اعظم تمسک جستند" و در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله:

" جناب ميرزا علي اكبر از منتسبين نقطه عليه بهاء الله ورحمته و جناب ابو القاسم كاشي و جمعي ديگر به فتواي ميرزا يحيي كل را شهيد نمودند" و قوله :

" يا شيخ ان قلمي ينوح لنفسي واللوح يبكي بما ورد علي من الذي حفظناه في سنين متواليات و كان ان يخدم وجهي في الليالي والايام الي ان اغواه احد خدامي يشهد بذلك عباد موقنون الذين هاجروا معي من الزوراء الي ان وردنا في هذا السجن العظيم جميع اين حزب ميدانند که سيد محمد يکي از خدام بوده در ايامي که حسب خواهش دولت عليه عثمانی به آن شطر توجه نموديم همراه بوده و بعد از او ظاهر شد آنچه که لعمر الله قلم الهي گريست و لوح نوحه نمود لذا طردش نموديم و به ميرزا يحيي پيوست و عمل نمود آنچه را که هيچ ظالمي ننمود ترکنه و قلنا اخرج يا غافل بعد از ظهور اين کلمه به مولوي خانه رفته با آنها بوده الي ان جاء امر الخروج " الخ. در کتاب اقدس خطاب به او است قوله :

" يا مطلع الاعراض دع الاغماض هبني اشتبه علي الناس امرک هل يشتهبه 354 علي نفسک قد اخذ الله من اغواک" (مراد سيد محمد اصفهاني مذکور است) و قوله:

" ومن رؤسائهم الذين سمّي به علي محمد انه تمسک بامرهم في العراق بالذين ظلموا و اذا جاء الافتتان اخذ وقال اني كفرت بالله مالک يوم الدين فانظر في الذين يتبعونه بعد الذي يعلمون ما ظهر منه الا لعنة الله علي القوم الظالمين وكذلك رئيسه تمسک بالتمرود و اذا جاء القضاء اخذ اول مرّة ولم يجد لنفسه من محيص " الخ و در شأن ميرزا علي محمد سراج برادر منقطع حضرت نقطه در کربلا و سيد محمد در اسلامبول ميباشد که به دولت عثمانی متوسل شده انکار ايمان کردند و معذک گرفتار شدند . و نیز قوله:

" هوالمجيب نامه أن جناب بين يدي العرش حاضر اي علي " الخ و قوله :

" بسم الذي كلّ عنه لغافلون و بعد سؤال از شمس حقيقت " الخ هر دو در جواب سؤالات از ليانه ميرزا علي محمد سراج اصفهاني است. و قوله :

" وان رأيت الهاء قل اف لك بما اكتسبت في ايام الله تالله هذه لا يام و عدتم بها في الالواح ثم في صحف النبيين والمرسلين لولاه ما بعث محمد رسول الله ان

355 اتق الله يا ايها المشرك بالله والمعرض عن جنابه والكاfer بأياته واتخذت البعل لنفسك رباً من دون الله " الخ (راجع به ملاً هادي قزويني است). وقوله:
 " اگر اهل بيان بيانات يحيي و سيد محمد و هادي و اعرج (مراد از اعرج ملاً جعفر نراقي مذکور است) و امثال اين نفوس ملاحظه کنند و در بيانات خدام اين باب هم تفکر نمايند فوالله ليجدن الحق ويضعن الباطل " و در لوحی است قوله:
 " سوف تسمع من اكثر البلدان نداء العجل اياكم ان تعقبوا كل كذاب كان في اللوح اثيما " وقوله :

" واذا تراهم يا الهي اتخذوا العجل لانفسهم رباً سواك " وقوله :
 " معذلك به جعل از مالک علل ممنوع گشته اند " الخ

و در ضمن لغات ثعبان و سجن و بدیع بعضی از الواح شديده در تأکید اجتناب و احتراز از معاشرت ازليان ثبت است و در لوحی ثبت در ضمن لغت آسیه و نصر شرحی از وضع عائله ميرزا يحيي ازل و ضمن نام ميرزا محمد علي اشاره اي به اعمالش و ضمن نام جعفر ذکر ملاً جعفر نراقي از صف اول پيروان وي و ضمن ش ي ع احوال و عرفان اشيع و وي مسطور میباشد و در یکی از آثار خادم الله است 356 قوله :
 " اين وجودات رذليه دنیه که فضله جميع مفقودين و مردودين خلق هر ظهورند به منتهای غل و بغضاء قيام نمودند " الخ و از حضرت عبدالبهاء است قوله :
 " شخص غير حصور (مراد ميرزا يحيي ازل و تلويح به تفاوت حال اوبا يحيي بن ذکریاي) حصور به معنی محترز از آميختگی با زنان مذکور در قرآن است) چهل سال در جزيره مزبور (قبريس) در نهايت خمول و خمود بوده نه نامي و نشاني و نه نصرتي و نه اخلاقي سبحان الله در مدت چهل سال نفسي را دلالت نکرد حتی از تربيت خانه خویش عاجز ماند " انتهى و در مقاله اي از آن حضرت منطبعه در مجله چهره نما در قاهره مصر است قوله :

" اما آقا ميرزا يحيي قبريس بعد از شهادت حضرت باب کرامتي که از اين سيد حصور صدور یافت اين بود که در ايام ماتم با ضجيع آن مظلوم دست در آغوش شد و به اين کفايت نفرمود بلکه تلاق داده به سيد محمد اصفهاني تزويج کرد و هيچ نفسي اين قضيه را انکار نتواند زيرا همشيره ملاً رجبعلي در میان بابيان مشهور و معروف بود و در مدت اقامت ايران و عراق و قبريس جز متمتع به کواعب اتراب کرامتي ظاهر نگشت و قدرتي باهر نشد " الخ
 و نیز از آن حضرت است قوله:

" به واسطه ميرزا عبدالحسين تفتي کشه هو الله الهي الهي 357..... لا اله الا

انت الملك الحقّ المقتدر العزيز الرّؤف اي ياران عبدالبهاء درهردمي صد هزار شكرانه به ملكوت قدم نمائيد كه بدرقه عنایت رسيد و صبح هدايت دميد و نسيم موهبت وزيد و آهنگ ملاً اعلي به مسامع روحانيان رسيد و آذان نغمه يا بهاء الابهي شنيد سبحان الله با وجود آنكه حضرت اعلي رُوحِي له الفداء در جميع زبر والواح ذكري جز ستايش من يظهره الله فرمودند و جميع احكام و مسائل و حقائق و معاني بيان را مشروط و موكول به تصديق اسم اعظم نمودند و به صريح عبارت بيان فرمودند كه اگر اليوم خود را ظاهر فرمايد انا اول المؤمنين بعد خطاب به شخص بزرگوارى ميفرمايد اياك اياك ان تحتجب بالواحد البياني لآثم خلق عنده يعني در ظهور مجلي طور مبادا محتجب به واحد بياني گردي و واحد بياني عبارت از هيچده حرف حي و نفس مبارك است كه عدد واحد تمام شود با وجود اين غافلان محتجب به آن گشتند كه چرا فلان موفّق نشد و حال آنكه حضرت اعلي رُوحِي له الفداء چنين فرمودند اي كاش آن شخص را ميديدند و اطوار و احوال و كردار او را به ميزان الهي ميسنجيدند تا واضح و معلوم شود كه به سبب انحراف حتمي عقل و شعور مسلوب شده تا چه رسد به اسرار و عرفان ربّ غفور اهل عرفان اعتراض به 358 حضرت اعلي رُوحِي له الفداء مينمودند و ميگفتند اين القيامة الكبرى و اين الطمة العظمي اين النار و اين امتداد الصراط و اين السؤال و الجواب و اين الحساب و الكتاب و اين الحشر و التّشور و اين قيام اصحاب القبور اين طلوع الشّمس من مغربها و اين انتشار النّجوم من مطالعها و اين زلزلة الارض في مشارقها و مغاربها اين النّفخ في الصّور و اين النّقر في النّاقور و اين تسعير النار و اين تزيين الجنّة بفاكهة الاثمار اين الكوثر و السلسيل باري اعتراض مينمودند كه اين وقايع عظمي صريح كتاب الله و شروط قيامت كبري است اما حضرت ميفرمايد كه جميع اين وقوعات خمسين الف سنة در دقيقه و طرفه العين واقع و منقضي شد با وجود اين اهل بيان گويند اين ملوك البيان و اين مقابر اهل البيان اين اجراء الاحكام و اين

مكتب من يظهره الله فتباً لكلّ جاهل وسقاً لكلّ متجاهل قدرتي بايد در حجابات اهل فرقان نظر كرد اشكالات و شبهات آنان صدهزار مرتبه اعظم از اين است گذشته از اين جمال مبارك در ايام عراق دوسال غيبت فرمودند شخص معهود در پس پرده خوف چنان محجوب كه نابود اثر بكلي مفقود كار به درجه اي رسيد كه ذكري از امر الله نماند نفوسي بودند معدود و مخمود و در زاويه خمول مختفي و مستورتا آنكه جمال قدم رُوحِي لاحبائه الفداء مراجعت فرمودند بمحض ورود به عراق چنان 359 پرتوانوار به آفاق زد كه عقول واله و حيران شد صيت امر الله بلند گشت و آوازه اشراق شمس حقيقت به شرق و غرب رسيد فريداً و حيداً به نفس مقدّس مقابل من

359 علي الارض قيام فرمودند و واضح و آشکار بدون سترو حجاب به اعلاء امر الله در آفاق پرداختند خضعت له الاعناق وذلت له الرقاب وخشعت له الاصوات وشخص معهود در زاویه خمول خزیده و از ترس و خوف در صفحات بصره و سوق الشيوخ نام خویش را حاجي علي گذاشته و کفش و گچ فروشي مینمود و این قضیه را حتی بیانیان شاهد و گواهند نفسي انکار نتواند و چون به قوت اسم اعظم امر الله را عظمتي حاصل و خوف و خشیت از میان رفت شخص معهود اظهار وجود فرمود و حال در جزیره قبریس چون تحت حمایت انگلیس است به مکاتبه پرداخته زیرا ابدأ خوفي نیست حریت ادیان و آزادي هر ملتی موجود یا لله این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبریس است چه قدرتي بنمود با وجود حریت و کمال آزادي ادیان و ملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین و معابر و معاهد اقامه حجّت و برهان میتواند که بنماید آیا این شخص محترم توانست که یک نفس هدایت نماید و یا آنکه در مجمع و محفلي لسان نطق بگشاید یا آنکه شخصي را مذعن به اندک دانائي خویش نماید و یا آنکه حرکتی نماید که ذکرش در محلي و یا روزنامه

360 مذکور شود آیا عجزی اعظم از این تصور توان نمود لا والله اما جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار در مقابل من علي الارض قيام فرمود و به ملوک و سلاطین الواح مرقوم و ارسال فرمود حتی به مرحوم ناصرالدین شاه لوح مخصوص فرستاد و در جمیع اروپا آن الواح نشر گردید مختصر این است که امر مبارکش را در سجن اعظم في الحقيقة سلاسل و اغلال بلند فرمود (مراد سلاسل و اغلال تضییق و ستم و جفا است) چه قدرتي اعظم از این والله الذي لا اله الا هو اگر اندک انصافي باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست از اول ابداع تا به حال هیچ مظهر مقدّس از مظاهر الهیه در یوم خود امر خویش را در سجن اعظم در تحت سلاسل و اغلال بلند نکرد و این قضیه در ایام خود ما واقع گشت

حکایت و روایت نیست که ادنی شبهه ای حاصل شود صیت الهی از سجن اعظم بلند شد و آوازه امر حقّ در سجن اعظم جهانگیر گشت و ندای الهی از تحت سلاسل و اغلال آفاق را به حرکت آورد فانصفوا یا اولی الانصاف و از این گذشته البته میدانید که شخص معهود در چه حالت است به ظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع اولاد هریک در حالتی عجیب یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا یکی 361 و قف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانه البته این تفاسیل به گوش کلّ رسیده غافلان اگر انکار کنند شخص معتمد بفرستید تا تماشا کند مقصد این است حال مقتدا چنین فیا اسفاعلي الاتباع والبنات والبنین ولي بحرا اعظم را اینگونه کف ها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را به کنار اندازد دریا در نهایت صفا جلوه نماید کلاً پریشان

و پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند فسوف ترون الغافلین فی خسران مبین و علیکم البهاء الابھی " انتھی و از پسرانش محمد نام معروف نزد ترکی زبانان و لیمحمد و دیگر رضوانعلی در ایام حضرت عبدالبهاء تنها تنها به عگا آمدند و تنعم شدند رضوانعلی بر پدر خود رد نوشت ولی محمد چون نقودی از این و آن می یافت صرف می و فجور میکرد لذا منع فرمودند که چیزی به او ندهند تا موجب ضرر امرالله در آنجا نشود و بالاخره وی را همراه آقاسید اسدالله قمی به ایران فرستادند تا نزد پیروان پدرش آسایش کند . دیگر از پسرانش آقا نور شهرت و سیادت کسوت و تظاهر پیشه طبابت سالها در رشت سکونت داشت و میرزا احمد پسر دختر میرزا یحیی زوجه حاجی حسین پسر حاجی عبد السلام زنجانی که برادر حاجی حسین مذکور نیز یحیی نام بود و میرزا احمد در اواخر سنین حضرت عبدالبهاء با پسر برادر و دختر برادر به حیف آمده در جوار بزرگواری و عطایش بماند 362 بماند تا همانجا درگذشت و در گلستان جاوید مقبره بهائیان آنجا مدفون گشت .

و از یحیی نامان کثیر الذکر در آثار حاجی میرزا یحیی بن حاجی میرزا هادی دولت آبادی مذکور بود . از حضرت عبدالبهاء خطاب به بشیر السلطان در شیراز در حق وی است قوله:

" محرک فساد شیخ الملک است و این شخص از پیش مرقوم شد به شما که یحیائی از لی بابی است جمیع معاشرت او با اغیار یعنی حاجی میرزا یحیائی داماد ازل بود نه یار میرزا یحیی پسر میرزا هادی دولت آبادی پدر متوقایش به کرات و مرآت در اصفهان بر سر منبر تبرّی از حضرت اعلی نمود و سب و لعن کرد " و قوله:

" و همچنین سلیل آن شخص در این ایام در روزنامه چهره نما بگلی انکار و استکبار نمود " الخ و صورت مقاله ای که آن حضرت برای چهره نما فرستادند این بود :

" جناب مدیر چهره نما ملاحظه فرمایند هو الله سؤال: حاجی میرزا یحیائی دولت آبادی به موجب کاغذی که در چهره نما مندرج است کلاً خود را عاری و بری دانسته جواب: حاجی میرزا یحیائی دولت آبادی در مسلک و روش اقتدا به پدر مرحوم خویش و آقا میرزا یحیائی قبریس است آقا میرزا یحیائی دولت آبادی 363 نیز ادعای وصایت و خلافت نماید و خویش را نفسی نفیس شمرد و با وجود این تبرّی میفرماید و در جریده شما بیزاری از سرور مظلومان اعلان مینماید " الخ و در کتاب سفرنامه اروپا نیز ذکری از او است و از سید محمد اصفهانی سابق الذکر نیز اشاره

میباشد. و ذکر یحیی خان حاکم ارومیه ضمن وصف ارومیه است و یحیی ازلی قزوینی که به عکا در محضر ابھی رفته به ایمان بهائی پیوست. در لوحی است قوله: " و نذکر من سمی بیحیی الذی حضر وفاز و ایدہ اللہ علی الانصاف فی هذا النبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت و رأیت اذ نطق القلم الاعلی اذ کان مستویاً علی عرشه الرفیع " و میرزا یحیی بن حاجی ملاً حسن ساکن جدّه مذکور ضمن نام جدّه نیز اعمال مخالفت اشتمالش در آثار آن حضرت ذکر میباید.

ید عربی دست و بر کلّ و بر بعضهائی از آن مانند کف و ذراع اطلاق میشود.

ایدی = جمع ایادی جمع الجمع. در لوح صلوة یومیه است: " للمصلی ان یغسل یدیه " که به دلالت عمل و سیره مراد از ید از اصابع تا زندین میباشد. و در لوح به رئیس است:

" عرجوا الی مقام المکاشفة والحضور بین یدی اللہ " که مراد حضور در جلو³⁶⁴ و محضر الهی است. و ایادی در آثار این امر به معنی رجال فعّال مجریان اراده امریه است. چنانچه در مناجات ایام صیام است:

" الذین اقبلوا الی وجهک و آمنوا بأیاتک الکبری و انقطعوا اماً خلق فی الارض و السّماء شوقاً لجمالک و طلباً لرضائک و اقبالاً لحضرتک و اظهاراً لنعمتک و انک جعلتہم ایادی امرک بین بریتک و بهم اظہرت ما اظہرت من شؤونات احدیتک و ظہورات فردانیتک طوبی لمن اقبل الیہم خالصاً لحبک و سمع منهم آیاتک و ببیناتک الّتی عجزت عن الاتیان بمثلها من فی السّموات و الارضین " و در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است:

" ابربّ اسألک بایادی امرک و مطالع ذکرک و مشارق حکمک " و ایادی

در آثار و خطابات مرکز عهد ابھی عبدالبهاء بر چهارتن از پیشوایان این امر در آن زمان لقب قرار گرفت یعنی حاجی ملاً علی اکبر شهمیرزادی و میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابهری معروف به ابن ابهر و میرزا حسن ادیب طالقانی و خانواده ابن ابهر نام ایادی به خود دادند.

یزلّ در لوح خطاب به نصیر:

" ان استقم علی حبّ مولاک علی شأن لن یزلک من شئی عن صراطک " ³⁶⁵باب افعال از زلّ به معنی لغزش. در دوستی مولایت چنان ثابت باش که هرگز چیزی تورا از راهش نلغزاند.

یسنّ در ضمن سنان ذکر است.

یلدء

در ایران شب اول زمستان. در خطابی است:

" وپرتوي روشن در این شب یلدا بر افروخت "

یمارون

در لوح معروف به ناصر الدین شاه:

" ایماون القوم وهم یشهدون اینکرون وهم یعلمون " کلمة القوم فاعل یمارون است چنانکه در مواضع کثیره از آثار این امر فعل مسند به اسم ظاهر جمع یا اسم جمع و غیرهما که شامل افراد فوق اثنین اند با واو جمع استعمال شد یعنی آیا قوم با اینکه به چشم میبینند مجادله میکنند ویا اینکه میدانند انکار مینمایند؟ .

یمامة

در لوح به حاجي محمد کریمخان است:

" كما یضرب بزرقاء الیمامة فی حدّة البصر " دختری کبودرنگ تیز چشم ویمامة هم قسمتی از جزیره العرب .

یمرق

366 در مناجاتی از خطابی است:

" وشهب الرّجوم علی الذین یمرقون من دینک المبین " آنا نکه از دین مبین تو چون تیر از کمان به در شوند. در حق ناقضین و تلویح به مارقین عصر علی امیرالمؤمنین وکلامش در حق آنان میباشد .
و در خطاب وصایای عهد است :
" واحرس حماک الحصین من عصبه المارقین " .

یمن

نظر به قصه شیوای بلقیس محبوبه سلیمان وملکه یمن در قرآن نام یمن را به تشبیه واستعاره به معنی شهر استعمال کنند ودر آثار امریه است قوله:
" ونسائم علمیه از یمن عزّ احدیه مقطوع شده " و در ذیل نام بلقیس وسبا ذکر است.

یموتیها

که در آثار غصن اعظم عبدالبهاء به کثرت مذکور است چنانچه شمه ای ذیل نام ادوارد برون ثبت میباشد عبارت از میرزا یحیی ازل وپیروانش است که به تقابل وتبديل نام یحیی اطلاق گردید.

ینبوع

367 ینبوع عربی چشمه وجدول پرآب. ینابیع=جمع . منبع منشاء ودرآمدنگاه آب . در لوح حکما است :

" فلما انفجرت ینابیع الحکمة والبیان من منبع بیانه "

ینعش

در مناجات آغاز خطاب به عمّه :

" وینعش به روجی " سرزنده کرده شود به آن جانم.

یهر عون در سوره ص است:

" یهر عون الی الطّاغوت " ودر لوح الامراست :

" قد غلبت علیهم شقوتهم وهم الیوم فی هیماء الضلال یهرعون "

یهرعون مضارع معلوم هرع به اضطراب و سرعت میشتابند.

یرعون مضارع مجهول اهرع پرشتاب و تعجیل کرده میشوند .

یهطعون در سوره الصاد:

" یهطعون الی النار (گردن کشیده روی به آتش آورده خیره مینگردند) و یحسبون

انها نور".

یوسف

قصه یوسف بن یعقوب بن ابراهیم با پدر و برادران و اخوانش در

368 مصر اصلا در تورات مسطور ودر قرآن با فصاحت تمام مذکور که به نام سوره احسن القصص مشهور میباشد و تفسیر باب اعظم بر آن که در آغاز امر خود نگاشتند و کتاب اصلی و حجّت ما جاء به بود و تمامت منویات نوین خود را طی تفسیر بر سوره مذکور جلوه دادند و آن تفسیر تأویل اندر تأویل اثنی عشریه با روش بدیعی میباشد و از فقرات اول است قوله:

" الله قد قدر انّ ذلك الكتاب من عند محمد بن الحسن بن علي بن موسي بن

جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ليكون حجة الله من عند الذكر علي العالمين بليغا "

و در سوره پنجم در تفسیر آیه "قد قال يوسف لابیہ" الخ :

"وقد قصد الرحمن في يذكر يوسف نفس الرسول وثمره البتول حسین بن علی بن

ابی طالب مشهودا" الخ ودر بیان حکمت و مصلحت آن زمان و مراد خطابهایی

" یا قرّة العین" و آنکه نام آن کتاب را کتاب العدل فرمودند شمه ای در ضمن

نامهای تقی و عدل و قرّة ثبت است ودر آثا توضیح در شأن آن است قوله:

" هذا ما نزل من سماء المشية لمن سأل عن الآية المنزلة في احسن القصص یا 399

قرّة العین فاضرب علی اهل المدينة ضرباً بسم الله الاقدم الاعظم الاقدس الابهي

هذا كتاب من لدنا لمن آمن بالله و سلطانه الذي كان علي العالمين محيطا

و بعد اجوبه سؤالات آن جناب بعضی به شأن آیات منزله در قیوم الاسماء نازل و

ارسال شد " الخ ودر اثری دیگر :

" معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عندالقوم نازل شد و این نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراد الله نازل میشد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند کلّ ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی عباده ملاحظه نمائید که اول امر آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند این نظر به آن بوده که طیور افئده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند قد ناحت الاشیاء بما نسب نفسه بهذا المقام لانّ هذا المقام لو یکون اصلیا وما فوقه و فوق فوقه یخلق بکلمة من عنده و اشارة من اصبعه لم یزل در بحر او هام مستغرق و از ما اراده الله محتجب بوده و خواهند بود الا من انقذه الله بفضله و عرفه ما اظهره بامره ملاحظه نمائید مقام امنع اقدسی را که آیه لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شئی و نقطه بیان ایاه میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فدیت 370 بکلی لک و ما تمّیت الا القتل فی سبیلک چه نسبتها دادند و چه مقدار شرّ وارد نمودند مع آنکه لو ینصفون یشهدون بان ظهر فی هذا الظهور ما لا ظهر فی ظهور من قبل " الخ .

و در آثار این امر یوسف و قصّه اش به نوع مثل درزیبائی و غیره بر معانی و حقائق جمیله متنوّعه اطلاق و استعمال گردید و در لوحی ابتدا به " یا ساکن السّجن " قوله: " ودخلت مصر الایقان و ما عرفت یوسف الرّحمن "

و نیز یوسف نامان بسیار در آثار مذکورند که غالباً در ظهور الحقّ تفصیل داده شد . در لوحی است :

" لسان الله به کلمات پارسی تکلم میفرماید ای یوسف حجّت بر کلّ من فی السموات و الارض " الخ

و ذکر ایمان میرزا یوسف خان مستوفی الممالک آشتیانی نسبت به حضرت نقطه در نوشته ها و السن تکرار یافت .

و در حین اشتغال به این کتاب در بیرجند قائن قضیه حاجی ملا یوسف نخعی رخ داد و او مردی از طبقه اهل علم و فضل و ادب از اهل سرچاه و ساکن بیرجند بود و در جمعیت اهل بها رسائل به تأیید این آئین همی نوشت و به کفاف غیر کافی قناعت داشت و خصوصاً نونهالان بهائی را تعلیم و تربیت میکرد تا به سال 1363 371 هج.ق. در بیرجند درگذشت و مردم بلد برای ممانعت از دفنش در قبرستان عمومی مسلمانان

هیجان کردند و ناچار به جایی در خارج بلد مدفون و مخزون گردید **یوفیق** در لوح به رئیس :

" نسأ الله ان یوفّقک (تورا فائز و ناحب گرداند) علی حبّه و رضائه " .

یوم در آثار این امر اصطلاح در اعصار ظهورات دینی که به این معنی به غایت کثرت استعمال گردید از آن جمله:

" امروز روزی است پیروز چه که عرف ظهور مکّم طور در آن متضوّع طوبی از برای نفسی که به عرفش فائز شد و به نورش منور گشت این یوم مبارک عندالله مذکور بوده و به یوم الله موسوم گشته هر نفسی به آن فائز شد به حیات ابدی و نعمت سرمدی فائز است ایام اوّلین و آخرین به این یوم معادله ننماید چه که سلطان ظهور امام وجوه بر کرسی خود مستوی " الخ و دیگر:

" من سلسبیل الحیوان فی ایام الله العزیز الکریم " .

یونان مملکت تاریخی معروف جهان در اروپای شرقی در حقیقت در آثار است :
 372 " فانظروا الیونان انا جعلناها کرسی الحکمة فی برهة طويلة فلما جاء اجلها تلّ عرشها وکلّ لسانها وخبّت مصابیحها ونکت اعلامها کذلک نأخذ ونعطي ان ربّک لهوالأخذ المعطي المقدر القدير "

پایان کتاب